

- روزهای سیاه سینما؛ طالبان: پخش فیلم‌های مغایر اصول شرعی و افغانی ممنوع است
- طالبان و سرزمین سازهای سوخته
- طالبان و تخریش چهره‌ی نقاشی

هفته‌نامه

جاده‌برگشت

یادنامه‌ای یادرفندگان

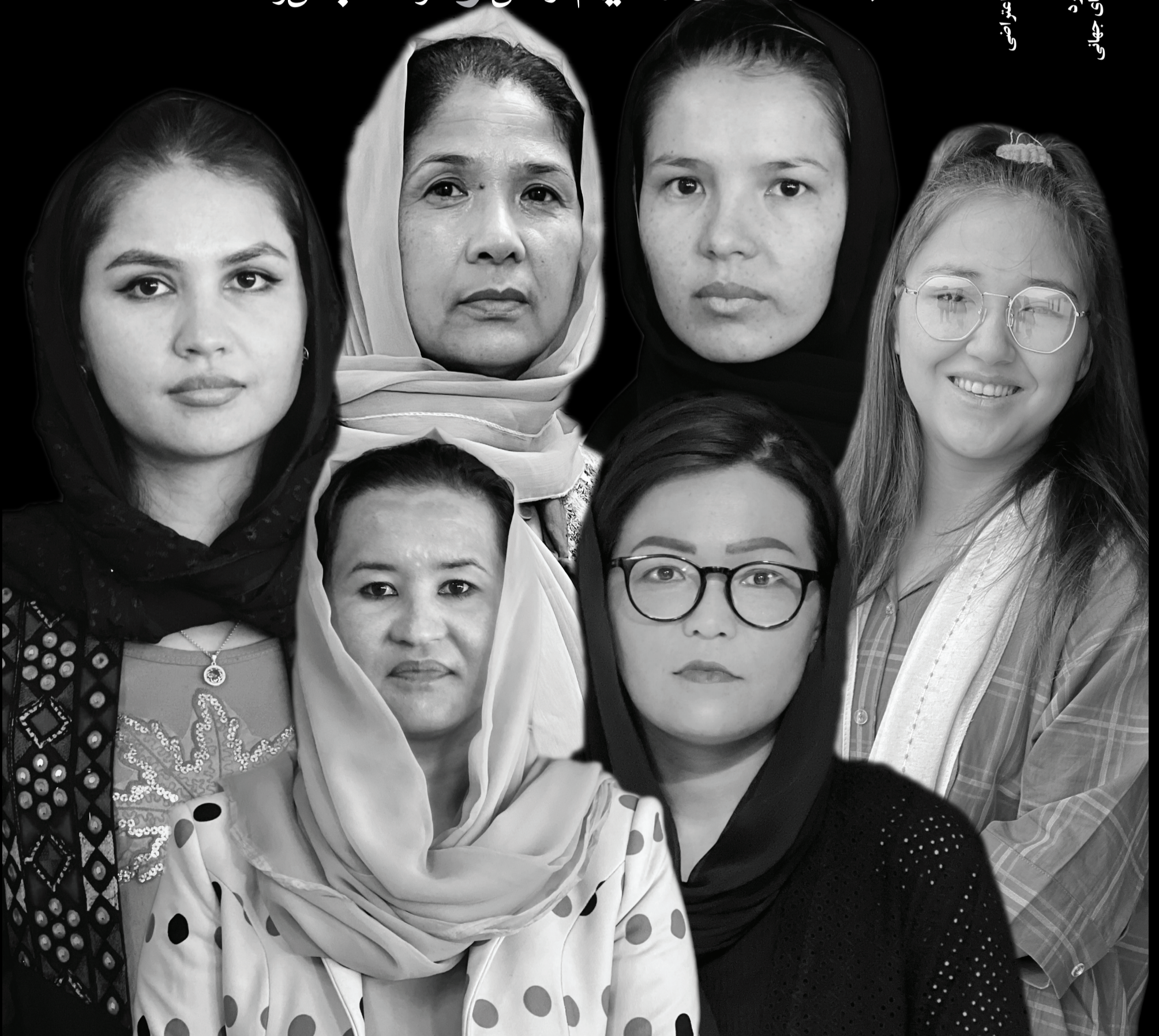
● سال هشتم ● شماره ۱۹۵ ● چهارشنبه ۱ سنبله ۱۴۰۲ ● ۲۳ آگست ۲۰۲۳

معترضین عمر

طالبان دختران معترض هزاره را زیر نام «رافضی» و «کافر» شکنجه می‌کردند

- نظریه یمنویی؛ از خیابان‌های کابل تا زندان کابل
- رقیبه ساعی؛ زن معترضی که دوبار زندان طالبان را تجربه کرد
- صابره اکبری؛ از کاروبار صنایع دستی تا عضو رهبری یک جنبش اعتراضی
- قصه‌ی زهره از گلوله‌های جمهوری تا حلیقه‌های امارت
- سوگی که پایانی ندارد
- پروین رحیمی؛ دادستانی که ۲۰ سال با خشونت جنسیتی مبارزه کرد
- آرزو احمدی «در جست‌وجوی طلا» از وزیر آباد کابل تا میدان‌های جهانی

- اعتراض؛ به مناسبت دوسالگی رژیم تروریستی طالبان
- آن شب در زندان زنانه‌ی هرات چه گذشت؟
- رجم نجم؛ طالبان بیش از ۵۰ فرمان زن‌ستیزانه صادر کرده است
- بستن آرایشگاه‌های زنانه؛ فرمانی که نان را از آرزو می‌گیرد
- تجاوز طالبان به زندانیان زن؛ زنانی که باردار می‌شوند در خفا جنین شان سقط داده می‌شود
- فرار از خشونت به مرگ؛ در چهار ماه گذشته بیش از ۳۵ زن خودکشی کرده است
- سنگساز؛ طالبان ده‌ها زن را دادگاه صحرایی کرده است
- فروبانی، توخش و خا؛ به مناسبت یازدهم آگست



تعمیرات غریب

طالبان دختران معترض هزاره را زیر نام «رافضی» کاش شکنجه می‌کردند

محمد احمدی

طالبان در دور دوم حاکمیت شان، در کنار ترورهای هدفمند زنان و دختران هزاره، سرکوب جمعی آنان را از جمله به مرکز آموزشی کاج شروع کردند. در هشت میزبان ۱۴۰۱، انفجاری خونین در مرکز آموزشی کاج رخ داد که بر اساس گزارش‌های سازمان ملل متحد، در این حمله، ۵۴ دانش‌آموز کشته شده و ۱۱۴ دانش‌آموز دیگر زخمی شد. طبق گزارش یوناما، ۵۱ تن از قربانیان این حمله‌ی مرگبار را دختران تشکیل می‌دهد؛ اما منابع مردمی، می‌گویند که در انفجار خونین کاج در غرب کابل، ۵۸ کشته و ۱۲۶ تن زخمی شده است. گفته می‌شود که دو فرد مهاجم در صحنه که ۴۰۰ دانش‌آموز سرگرم سپری کردن کانکور آزمایی بودند، وارد شده و خودشان را میان دختران منفجر کردند.

شماری از دختران در ۱۰ میزبان ۱۴۰۱، در صحن دانشگاه کابل در پیوند به انفجار هول‌ناک در مرکز آموزشی کاج، تظاهرات کردند؛ اما آن‌ها دچار مسمومیت غذایی شدند. گفته می‌شود که دانش‌جویان دختر از اقوام غیرهزاره مسموم نشدند؛ اما طالبان دستور داده بودند که فقط دختران هزاره را مسموم کنند. در نتیجه این مسمومیت، ۱۲ دانش‌جوی دختر هزاره راهی شفاخانه شد. به دنبال آن، طالبان بیش از صد دختر هزاره را از دانشگاه کابل، دانشگاه طبی کابل و دانشگاه تعلیم و تربیه منفک یا از خوابگاه این دانشگاه‌ها اخراج کردند که بیش‌تر شان دختران هزاره بودند. مرضیه -نام مستعار- به هفته‌نامه‌ی جاده‌ی ابریشم، گفته بود: «شب غذا نخورده بودم، چاشت که غذا خوردم مسموم شدم. در شفاخانه علی‌آباد بعد از تزریق آمپول دو ساعت فلج شده بودم، بسیاری را اخراج کردند، هم‌صنفی‌هایم را از صنف بیرون کردند. من شنیدم که یک لیست صد نفره دارند و اسم من هم آن جا است. در داخل اتاق ما دوربین گذاشته و ما با اخطار داده اند که اگر با کسی صحبت کنیم، ما را می‌کشند.» منبعی در آن زمان به جاده‌ی ابریشم، گفته بود: «در اول، تعدادی از دختران از اقوام تاجیک و پشتون نیز در میان اخراج‌شدگان بودند؛ اما آن‌ها دوباره از طرف وزیر تحصیلات عالی اجازتی ورود به دانشگاه را گرفتند؛ اما دختران هزاره، کاری نتوانستند.»

پس از این رویداد، طالبان با دختران معترض هزاره در خیابان و زندان نیز، برخورد دوگانه و نژادپرستانه داشته و آن‌ها را رافضی، کافر و فاحشه خطاب کرده اند. نیروهای طالبان، بیش‌ترین اطلاعات را از دختران هزاره گرفته و آن‌ها را بی‌رحمانه‌تر از دیگران شکنجه کرده اند. یکی از معترضان دختر هزاره که زندان طالبان را تجربه کرده، می‌گوید که بیش‌ترین کم‌مهری در حق معترضان زن هزاره روا داشته شده و هیچ نوع توجه و هم‌کاری با آن‌ها نشده است. او، می‌گوید که در زندان طالبان به عنوان یک هزاره و شیعه، رافضی خطاب می‌شده و وقتی برای خواندن نماز، مهر می‌خواستند مورد تمسخر قرار می‌گرفته است. او می‌گوید که زندانیان هزاره، آشکارا مورد تبعیض نژادی، خشونت‌ها و کینه‌توزی‌های قومی طالبان قرار دارند. طالبان دایره‌ی خشونت را توسعه می‌دهند؛ به همین جهت، حتا به خانواده‌های دختران زندانی هزاره اجازه نمی‌دهد که با آن‌ها در زندان ملاقات کنند؛ درحالی‌که خانواده‌های دیگر اقوام، یک بار در هفته اجازه می‌یافتند تا با زندانیان شان دیدار کنند. این پرونده، به معترضان دختر هزاره اختصاص یافته که به طور ظالمانه توسط طالبان زندانی و شکنجه شده و غریبانگی از کشور تبعید شده اند.

عبدالرحمان، تنها مردان هزاره را قتل عام نکرد، به زنان و دختران هزاره نیز رحم نکرده و هزاران زن و دختر هزاره را به عنوان کنیز و برده در بازارهای برده‌فروشی به فروش رساند. نیروهای او، هزاران آبادی، صدها جوی و هزاران هکتار زمین و درخت را غصب کرده و به آتش کشیدند. همین رفتار نسل‌کشانه توسط گروه طالبان در دور نخست حاکمیتش و اکنون نیز دنبال می‌شود. البته این سیاست‌های بدوی نژادپرستانه در همه‌ی حکومت‌ها نیز، زنان و دختران هزاره رنج بی‌شمار و کشتار فراوان را متحمل شدند. تبعیض ساختارمندی از سوی نظام ساقط‌شده‌ی جمهوری علیه زنان و دختران هزاره وجود داشت. به طور نمونه، یکی از دادستان‌های نظام جمهوری در گفت‌وگویی با جاده‌ی ابریشم، گفته بود که در زمان ریاست‌جمهوری حامد کرزی، درون نهاد دادستانی کل، به زن هزاره تجاوز جنسی صورت گرفته است.

وزارت تحصیلات عالی حامد کرزی، در اسد ۱۳۹۳ نزدیک به ۱۸ پسر و ۵ دختر هزاره را برای یک سال از دانشگاه کابل محروم و به ولایت‌های دیگر تبعید کرد. تنش از جایی شروع شده بود که مسئول خوابگاه به دانش‌جوی دختر هزاره مرئی شکسته داده بود و این دختر از گرفتن آن خودداری کرده بود؛ ولی مسئولان خوابگاه دانشگاه کابل، این دختر را دشنام‌های قومی داده و او را لت‌وکوب کرده بودند. اخراج دختران هزاره از دانشگاه کابل باعث واکنش تند کاربران شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌های آزاد شده بود. علی‌امیری، استاد پیشین دانشگاه این‌سینا در آن زمان، با نوشتن مقاله‌ای زیر نام «تبعیدیان غریب»، گفته بود: «وزارت تحصیلات عالی، به دنبال غایله‌ای که یکی از کارمندان آن وزارت‌خانه در خوابگاه دخترانه به وجود آورده بود، اکنون پنج دختر دانش‌جو به نام‌های آسیه، شریفه، ریحانه، نجیبه و شکلیلا را از دانشگاه محل تحصیل شان به دانشگاه‌های دیگر تبعید کرده است. این حکم خلاف قانون است. وزارت حق ندارد هیچ دانش‌جویی را خودسرانه تغییر یا تبدیل کند. تبعید خود یک مجازات است و تنها محکمه‌ی باصلاحیت می‌تواند آن را بر کسی تحمیل کند.»

در زمان حکومت اشرف غنی، در ۱۷ عقرب ۱۳۹۴، گروه تروریستی حاکم، دختر ۹ساله‌ی هزاره را با هفت نفر از غیرنظامیان در مسیر کابل-زابل سر بریدند که سه تن آن‌ها، زن بودند. در ۲۰ عقرب همان سال، صدها هزاران تن، هفت جسدی که سرهای شان را بریده بودند، از دشت‌برچی تا دروازه‌ی ارگ ریاست‌جمهوری بردند. مظالمه کنندگان با گلولی بریده‌ی شکرپیه، بزرگ‌ترین جنبش دادخواهی در تاریخ افغانستان را رقم زدند که از آن به عنوان «جنبش تبسم» یاد می‌شود. تبسم برگرفته از لب‌خند دختری است که در زابل سربریده شد. در عقرب ۱۳۹۶ یک دانش‌جوی دختر هزاره به نام زهرا خاوری، علیه نابرابری در دانشگاه کابل دست به خودکشی زد. در آن زمان، رسانه‌ها گزارش داده بودند که دلیل خودکشی زهرا تنها رد مکتز پایان‌نامه‌اش نبوده است؛ بل که سوءاستفاده‌ی جنسی از او، ممکن به این کار مجبور شده است. همین‌طور در حمله‌ی مرگبار ۱۸ ثور ۱۴۰۰ بر مکتب دخترانه‌ی سیدالشهدا در دشت‌برچی کابل، نزدیک به ۵۰ دختر هزاره کشته و بیش از ۱۰۰ دختر هزاره زخم برداشتند. پیش از آن، در انفجارهای مراکز آموزشی کوثر و موعود در غرب کابل نیز، دختران هزاره قربانی شدند.



ظریفه یعقوبی؛

از خیابان‌های کابل تا زندان کابل

خالق ابراهیمی



روز پنج‌شنبه (۳ نوامبر، ۲۰۲۲) ظریفه یعقوبی بعد از سپری کردن یک روز پر ماجرا در حوزه ۱۸ دشت برچی کابل، به هوتلی بازگشت که قرار بود در آنجا او و همراهانش شکل‌گیری «جنبش زنان افغانستان برای برابری» را اعلام کنند.

یعقوبی می‌گوید که قبل از برگزاری مراسم افتتاحیه، طبق توصیه مالک هتل باید از حوزه ۱۸ پولیس اجازه‌نامه برگزاری این نشست را می‌گرفت. به آنجا رفت، عریضه کرد و با چندبار اصلاحات روی عریضه‌ای او، توصیه برای پوشیدن لباس و چادر مناسب، طالبان اجازه دادند تا یعقوبی و همکارانش، اولین نشست «جنبش برابری زنان» را برگزار کنند.

هرچند که در راه بازگشت به هتل از سوی حوزه ۱۸ طالبان در کابل، تلفن هشدارآمیز دریافت کرد اما جدی نگرفت. به او گفته شد که برنامه را لغو کنید زیرا استخبارات در تعقیب شماست و شما را بازداشت می‌کنند. ظریفه می‌گوید: «وقتی به هتل رسیدم، دیدم مهمان‌ها آمده، مجبور شدیم تا برنامه را برگزار کنیم.» جنبش افتتاح شد، اولین قطعنامه آن خوانده شد، نوار قطع شد و مهمان‌ها از خود با جای پذیرایی می‌کردند.

در همین حال، دو نفر از طالبان وارد جلسه شدند. دستور دادند که تلفن‌های خود را بر زمین بگذارید. گذاشتند. فریاد دوم: «ظریفه نام کیست؟» جواب شنید که «منم.» پیدایش کردند و در یک گوشه هتل جدا از دیگران ایستادند کردند. بررسی تلفن‌ها بی‌فایده بود. ظریفه و هم‌زمانش یاد گرفته بودند که عکس بگیرند، آن را برای دوستان‌شان بفرستند و حذف کنند.

مهمان‌های برنامه که اکثرا دختران جوان بودند را پس از بررسی‌های اولیه یکی یکی از هتل بیرون می‌کردند. یکی دو تا را هم لت‌وکوب کردند، ظریفه اعتراض کرد. او را با نواختن سیلی وادار به سکوت کردند. ظریفه و سه پسر جوان اشتراک کننده در این نشست را بازداشت کردند. طالبان تنها برای بازداشت یعقوبی، چهار پولیس زن با خود آورده بودند. آنها به او دستبند زدند و در موتر جداگانه با خود بردند.

این بار نخست برای ظریفه نبود که توسط طالبان بازداشت می‌شد. مدتی قبل از این، پس از بازگشت از یک کنفرانس خبری راجع به نشست‌های اسلو-ناروی، در میدان فواره آب بازداشت شد و یک شبانه روز در بازداشتگاه حوزه نهم طالبان در شهر کابل، ماند. او را با گرفتن «اعتراف اجباری» و با ضمانت بستگانش آزاد کردند. او پس از آن برای مدتی از فعالیت‌های علنی در خیابان‌های کابل فاصله گرفت و بیشتر به کار سازماندهی اعتراضات و انسجام زنان معترض کار می‌کرد.

او در خیابان بود حتی در زمان‌های که از فعالیت‌های علنی توسط طالبان «منع» شده بود. روزهای که نمی‌توانست در خیابان باشد، با اطلاع رسانی و سازماندهی تظاهرات عملا در تمام اعتراضات زنان نقش داشت. فعالیت‌های او در دفاع از حقوق زنان و اقلیت‌های قومی در برابر استبداد طالبان چشمگیر بود. او را طالبان در همه جا می‌دیدند و دنبال می‌کردند. در پارک‌های شهرنو، در کف خیابان، در کاج، وقتی شنید حمله شده، فقط به سمت شفاخانه دوید تا شاید بتواند یکی را نجات بدهد. خون اهدا کنند. طالبان مانع شد.

در لحظات بعد وقتی تعدادشان به انبوه رسید، گفتند

اعتراض کنیم و اعتراض کردند به این پندار که شاید راه را باز کنند و بتوانند به زخمی‌های فاجعه‌ای کاج، خون اهدا کنند. پاسخ نیروی طالبان اما خشونت‌آمیز بود. در لحظات بعدتر، ظریفه یعقوبی و همراهانش با شلیک‌های هوایی طالبان، در پس کوچه‌های برچی می‌دویدند. برای نجات خود تلاش می‌کردند. یعقوبی آن روز نتوانست به خانه‌اش برود اما از فرمایش دوباره در خیابان بود. پاسخ تمام اعتراض‌هایش بدون کم‌وکاست، سرکوب بود. از دانشگاه کابل تا زیرزمین و روی زمین کابل که اعتراض کردند یا جلسه تشکیل دادند، در همه جا سرکوب شدند.

او در هیچ اعتراضی تنها نبود، رقیه ساعی همراهش بود. همانطور که در هفته‌های نخست زندان در ریاست استخبارات کابل، تنها نبود. طالبان، عاطفه خواهر کوچکش را به عنوان محرم آورده بودند اما او را نیز مورد بازجویی و تحقیق قرار می‌دادند. یکی آن ۴ پولیس زن، که یعقوبی را از بل‌خشک برچی دستگیر کردند، خریطه سیاه را بر سر او انداخت. یک راست او را به ریاست استخبارات کابل بردند. شام آن روز، عاطفه را برای محرم آوردند. پس از شبانه‌روز به ظریفه یعقوبی اجازه دادند تا از تلفنش استفاده کند و ضامن بخواهد. پیشنهاد طالبان شیخ مدار علی کریمی بود؛

اما در پشت تلفن گفت که در مسیر راه به سمت ریاست کابل است. ظریفه می‌گوید: «او تا حال در مسیر راه است و هرگز به ریاست استخبارات کابل برای ضمانت‌نم نرسید.» مدار علی کریمی که ظریفه را به خاطر رفاقت با پدرش، همیشه «دختر بیرار» خطاب می‌کرد، برای ضمانتش نیامد. پرونده او از استخبارات کابل به ریاست ۴۰ ارجاع داده شد. ظریفه را دستبند زدند تا به محل مربوطه ریاست ۴۰ منتقل کنند. خواهرش با دیدن این صحنه ناآرام شد

اما چه می‌کرد وقتی جواب هر ناآرامی و اعتراض خشونت بود. از ریاست ۴۰ گفته بودند، سرباز زن به همراهش بیاورید، سربازان زن رسیدند، آنها ساعت‌ها داخل موتر ماندند. پس از آن ده دقیقه فاصله بین هم دو ریاست طالبان را در یک‌ونیم ساعت پیمودند، تمام شهر را دور زدند. این انتقال برای یعقوبی یک معنای ناامید کننده داشت، پرونده رسمی شد و دیگر امید آزادی نمی‌رفت.

سه سرباز زن، یعقوبی و خواهرش را همراهی می‌کردند. دو تای دیگر از داخل ریاست ۴۰ آمدند و آنها را به منزل دوم این ریاست منتقل کردند. در اتاق بدون پنجره، با چوکی‌های شکسته و دو تا جاجیم کهنه. در سه روزی که در ریاست استخبارات کابل بودند، فقط یکبار رییس امنیت کابل آمد و به ظریفه پیشنهاد ضمانت داد تا آزادش کند؛ اما در زندان جدید تقریبا هر روز توسط گروه‌های سه چهار نفری طالب مورد شکنجه و تحقیق قرار می‌گرفت. مردان پشتون روستایی که فارسی نمی‌فهمیدند و ترجمان به همراه خود می‌آوردند، در نقش سارنوال و محقق پرونده ظاهر می‌شدند.

یعقوبی دیگر چیزی برای پنهان کردن نداشت. زیرا طالبان او را از مدت‌ها قبل دنبال می‌کردند و این بار هم با تفتیش تلفن همراهش، همه چیز در مورد او را می‌دانستند. مبنی بر همین موضوع، طالبان هر چیزی را که از او پرسیدند، پنهان نکرد. از عضویتش در گروه‌های اعتراضی زنان گرفته تا ارتباطاتش با رهبران و جریان‌های سیاسی. در تحقیق بعدی از او پرسیدند: چرا تظاهرات می‌کردید؟ او جواب داد: نان، کار، آزادی. و بلافاصله اضافه کرده بود که از زمان تسلط تاکنون سی فرمان بر علیه حقوق ابتدایی زنان صادر

رفقه ساعی؛ زن معترضی که دوبار زندان طالبان را تجربه کرد

عادلہ آذین نظری



ششم محرم بود که رقیه ساعی به مناسبت یکسالگی مرگ شوهرش، محفل ختم قرآن در خانه‌اش برگزار کرده بود. یکبار در شهر آوازه می‌شود که گروه طالبان کابل را گرفته و بیرق خود را در کوه «چهل دختران» برافراشته است. این خبر که میان مهمانان او پخش می‌شود، همه سراسیمه خانه را ترک کرده و پراکنده می‌شوند. مردم پیچ‌کنان می‌گویند که همه به‌سوی فرودگاه می‌روند و تخلیه جریان دارد. خبر هجوم طالبان به کابل، مانند بوم ساعتی هر لحظه در سرش منفجر می‌شد. عامل مرگ همسرش که یک سال پیش از دست داده بود، طالبان بودند؛ کسانی که وحشیانه قدم‌به‌قدم با غارت و کشتار از شهرها و روستاها گذشتند تا به کابل برسند. همسر ساعی یک نظامی با رتبه‌ی بریدل در نیروی هوایی بود. او که یازده سال تمام در حکومت خدمت کرده بود، در مسیر کابل-پکتیا حین انجام وظیفه توسط طالبان زخمی شده بود و پس از مدتی، از شدت زخم‌هایی که در تن حمل می‌کرد، جان می‌بازد. ساعی با متهم‌دانستن حکومت پیشین در بی‌توجهی در برابر همسرش، می‌گوید که او مدتی در گردیز، مرکز پکتیا بستری بوده و پس از بی‌مهری‌های زیادی که در حاش رو داشته شده، صحت‌یاب نشده و به خانه برمی‌گردد. پس از آن حکومت او را از کارش سبک‌دوش کرده تا این که در شش محرم ۱۳۹۹ در گذشته است. ساعی می‌گوید که طالبان شوهرش را زخمی کرد و نظام جمهوری وظیفه و امتیازش را از او گرفت؛ «این دو باعث مرگ او شد». ساعی پس از مرگ شوهر، با دو کودکش تنها می‌ماند.

تشکیل کابینه‌ی طالبان و منحل کردن وزارت امور زنان و جاگزینی وزارت امر به معروف و نهی از منکر با آن، ساعی را به زنی معترض بدل کرد. او که از پیش هم داغ از دست‌دادن همسرش را در جگر داشت، این موضوع دردش را فزونی داد و باید کاری می‌کرد تا اندکی از دردش می‌کاست و این گونه شد که با شماری از دختران دیگر به اعتراض‌های خیابانی در برابر طالبان رو می‌آورد. و هم‌راه دیگر معترضان، پس از هر اقدام و دستور محدودکننده‌ی حقوق زنان از سوی طالبان، ساعی شانه‌به‌شانه‌ی دیگر دختران و زنان اعتراض کرده است. پس از این که جنبش‌های اعتراضی زنان شکل گرفت، ساعی با خانم ظریفه یعقوبی و چند تن دیگر، «جنبش زنان افغانستان برای برابری» را در ۱۲ عقرب ۱۴۰۱، ایجاد کردند. ظریفه یعقوبی و چهار تن از هم‌کارانش که پسرانی جوان و از فعالان مدنی و رسانه‌ای، در این روز هنگام حضور در یک نشست رسمی به مناسبت آغاز فعالیت «جنبش زنان افغانستان برای برابری» در کابل، بازداشت و زندانی شدند. رقیه ساعی می‌گوید که او، پیش‌تر از همه به محل نشست خبری رفته بود و زمانی که به خانم یعقوبی تماس می‌گیرد که از موقعیتش آگاه شود، او برایش می‌گوید که در حوزه‌ی امنیتی است و مسئولان حوزه، نمی‌گذارند که جنبش ایجاد شود. در این لحظه ظریفه یعقوبی از خانم ساعی می‌خواهد که مهمانان را به محلی که برای برگزاری نشست خبری تعیین شده، رهنمایی کند. ساعی می‌گوید: «طالبان آمده بودند و به رسانه‌ها اجازه نمی‌دادند که داخل محفل شوند. نیروهای مسلح طالبان آمده بودند و چنان آمادگی سرکوب داشتند که فکر می‌کردیم به جنگ جمهوری آمده‌اند. حدود ۱۹ تا ۲۰ رنجر بود. برنامه ختم نشد که طالبان زن با صورت‌های پوشیده وارد محفل شدند.» به گفته ساعی، طالبان زن که به محل برگزاری برنامه‌ی خبری آمده بودند، گوشی‌های همراه زنان را گرفته و پیام‌ها و عکس‌های

طالبان مورد بازرسی و تحقیق قرار گرفته بود. جدا از اینکه زندان طالبان مرکز تجسس است و هر روز و هر کلمه که بر زبان می‌آورد، ثبت می‌شود. از او یک بار در زندان اعتراف اجباری گرفتند، بار دوم در ریاست ۴۰ در روز آزادی او به کمیسیون فراخوانده شد، برای ثبت عکس و ویدیو و اعتراف دیگر در جلوی دوربین و اعضای کمیسیون اهل تشیع از او گرفته شد. یعقوبی در کمیسیون متوجه شد که با ضمانت اعضای این کمیسیون از زندان آزاد شده است. یعقوبی تعهد داده بود تا پس از آزادی، بلافاصله کنفرانس خبری بگیرد و به صورت رسمی از موضع طالبان حمایت کند و همین‌طور از رفتار نیک مسولان زندان‌ها با زندانیان ستایش کند. در وقت رهایی اما تلفن‌های او را پس ندادند. او فردای پس از آزادی با ۱۰ نفر دیگر از اقوام خود در کمیسیون اهل تشیع رفتند تا ضمانت او کامل شود که دیگر اعتراض نمی‌کند. به خیابان نمی‌رود. وقتی رویدادهای خونبار مثل «کاج» اتفاق می‌افتد او حق ندارد از خانه بیرون برسد تا کمپاین اهدای خون راه‌اندازی کند. وقتی دانشجویان معترض هزاره به صورت گروهی از دانشگاه کابل اخراج می‌شوند، باقی‌مانده‌ها مسموم، یعقوبی باید بگوید که وضعیت هزاره‌ها و شیعیان افغانستان در حکومت طالبان، بهتر شده است تا در وزارت خارجه گماشته شود. او علوم سیاسی خوانده و بیشتر از ۱۰ سال در نهادهای ملی و بین‌المللی کار کرده، یکی از اعضای فعال تنها حزب زنان افغانستان (موج تحول به رهبری فوزیه کوفی) بوده و از تسلط طالبان تاکنون در کف خیابان علیه محدودیت‌های وضع شده از سوی این گروه بر علیه زنان، به شدت مبارزه می‌کرد. طالبان پیشنهاد کردند که در صورت کار کردن با آنها، یعقوبی در وزارت خارجه به عنوان کارمند استخدام خواهد شد. در روز آزادی اما تلفن‌های کارمند آینده وزارت خارجه را ندادند و سرگردانی‌های زیادی را بعد از آن به خاطر از دست دادن ارتباطاتش کشید. پس از آزادی وضع روحی و روانی او به وخامت گذاشت، کار به دارو و درمان و درمانگر کشید.

با زندانی شدن و تحت پیگرد قرار گرفتن یعقوبی، اعتراضات زنان به شدت آسیب دید و کم‌رنگ شد. تا دو سه ماه دیگر که او در کابل بود اما از هر نوع فعالیت ممنوع شده بود، تقریباً اعتراضات خاموش شده بود و خیابان‌های کابل در سکوت مطلق به سر می‌برد. روزی دوباره خلقت تنگ شد و به دوستانش پیام گذاشت که به خیابان برگردیم. پس از جلسه کوتاهی در منزلش، فردای آن روز در دشت برچی پس از سه چهار ماه، دختران در خیابان بودند و معترض. طالبان به او گوشزد کرده بودند که دیگر از دشت برچی علیه آن‌ها تظاهرات نشود. او در خانه بود که خبر رسید دختران بازداشت شده، او از خانه بیرون رفت تا به کمک خواهرش بشتابد. در گولایی مهتاب قلعه تا از موتر پیاده شد، دوباره بازداشت شد.

او را در حوزه ۶ برندت تا یادآوری کنند که ایستادن در برابر این گروه چه پیامدهای ناگواری در پی خواهد داشت. از چهل روز شکنجه و زندان او یادآوری کنند و از تعهدات و اعترافاتش. پس از چهار ساعت خط و نشان کشیدن برای او و رقیه ساعی، پس از تحقیرها و توهین‌ها، دوباره با دخالت کمیسیون اهل تشیع از بازداشت طالبان آزاد شد. یعقوبی روزها و شب‌های طولانی با خود کلنجار رفت. ویژه اسپانیا داشت، نرفته بود تا در وطن بماند و مبارزه کند. وطن هم با سرکوب اعتراضات، محل تنگ و غیرقابل تحمل شده بود. در نهایت تصمیم می‌گیرد که از افغانستان خارج شود. می‌گوید: «آوارگی را از بردگی ترجیح دادم.»

کردید. یعقوبی در فرمان اول، کارش را از دست داد. فرمان‌های بعدی تمام حقوق سیاسی و اجتماعی خود را. علاوه بر تحقیق‌های پی در پی، آنچه یعقوبی را بیشتر آشفته می‌کرد، وضعیت زندان بود. او مجبور بود برای دریافت کوچکترین همکاری به زندان‌بان‌ها باج دهد. «بدون باج دادن، اجازه تشناب رفتن و حمام کردن هم نمی‌دادند.» ظریفه و خواهرش که هزار افغانی داشتند، پنج صد را خواهرش گرفت تا خانه برود و پنج صد دیگر را یعقوبی به زندان‌بان‌ها داد تا کمتر سختگیری کنند. بعد از رفتن خواهرش، دیگر هیچ‌کس به ملاقات او نیامد. او پانزده روز را فقط با یک جوهر لباس گذراند. بعدش دو جوهر لباسش را آوردند و ظریفه آوزندگان آن را دید. نمی‌دانست ملاقات‌هایش ممنوع شده است.

او ۳۴ روز بدون ملاقاتی در زندان ماند. به یاد که می‌آورد دیگر آن آدم شجاع و نترس قبلی نبود، مخصوصاً آن روز دلش برای خانواده و دوستانش تنگ شد و بی‌امان اشک ریخت. ۱۰ بجه زندان‌بان زن آمد و امر کرد تا دست و صورتش را بشوید، ملاقاتی دارد. امر بعدی این بود: «حق نداری در مورد وضعیت زندان یک کلمه بگویی.» آن روز دو همراه همیشگی به دیدنش آمده بودند، رقیه ساعی و عاطفه خواهر کوچک یعقوبی. آنها با فشارها و ارتباطات فوزیه کوفی اجازه یافتند تا ظریفه را در زندان ملاقات کنند. کوفی به طالبان گفته بود که اگر یعقوبی زنده است یکبار به خانواده‌اش نشان دهید.

آن روز یعقوبی گفته نتوانست ۳۴ شبانه روز شده که درست نخوابیده، صبحانه نخورده و در این مدت چهار بار سلول او تبدیل شده است. او با ۴۰۰ زن دیگر زندانی بود اما همیشه در سلول‌های انفرادی جابجا می‌شد. او همچنان گفته نتوانست که شبانه جیغ و داد زنان زیر تحقیق و شکنجه، بند از بند دلش را جدا می‌کند. نگفت که الهه دلاورزی و فرحت پوپلزی نیز در همین زندان است. او گفته نتوانست که زندان نمناک و سرد است و از سقف آن آب می‌چکد. او گفته نتوانست که زندان‌بان‌ها حتی در نحوه عبادت او نیز گیر می‌دهند. اجازه نمی‌دهد در وقت نماز از «مهر» استفاده کند. عاطفه خواهرش گفت که در این مدت بارها برای ملاقات آمده‌اند اما اجازه ملاقات داده نشد.

چهار روز بعد، ساعت ۱۲ شب بازرس‌های طالبان آمدند. کاغذی را به دست او دادند تا امضا کند، اعتراف اجباری. یعقوبی مقاومت کرد تا آن کاغذ را با محتوایش هرگز امضا نکند اما طالبان تهدید کردند که اگر امضا نکنند، برای همیشه در زندان ماندنی خواهد شد. ناگزیر شد امضا کند. ظریفه می‌گوید که مواد گیج‌کننده‌ی در غذای دختران معترض می‌ریختند که آن‌ها را گیج و منگ می‌کرد. از آن مواد بارها به خورد ظریفه هم داده بودند، او در گیجی مطلق اعتراف اجباری داد و بازرس‌های روستایی فارسی نفهم رفتند. او حالش بد شد، روی زمین افتاد، به هوش که آمد در راهرو زندان و روی پلکان تشناب افتاده بود.

روز بعد ساعت ۷صبح آمر بخش زنان پیام آزادی او را آورد. باور نکردنی بود. پس از ۴۰ روز می‌توانست به جزو از سیاهی چیزهای دیگر را ببیند. مثلاً آسمان غبارآلود کابل را. مثلاً طلوع و غروب کابل را. لباس‌هایش را جمع کرد اما به یعقوبی اجازه ندادند تا دفترچه یادداشت‌های روزانه‌ی خود را بردارد. او دفترچه را جلوی چشمان یک پولیس زن و سه مرد، پاره کرد و دور انداخت. بعد از ۷ ساعت انتظار، رییسان قطعه ۷۲ و ۴۰ طالبان آمدند تا از او تعهدات جدید بگیرند. «فکر نکن آزاد شدی، دگه دنبال نمی‌شوی.» و همان پیشنهاد همیشگی از روز اول زندان تاکنون: «با ما کار کن.» یعقوبی گفت: «حتماً، حتماً.» یعقوبی در ۴۰ روز زندان، ۷ بار توسط نهادهای مختلف



شان را بررسی کردند. وقتی خانم ساعی مقاومت می‌کند و گوشی‌اش را نمی‌دهد؛ یکی از آن زنان، چند سیلی به صورتش می‌زند و همه دختران را از محل نشست خبری بیرون می‌کنند. بعد خانم ظریفه یعقوبی را با چهار نفر از بچه‌ها به ریاست استخبارات کابل و سپس به ریاست ۴۰ منتقل می‌کنند. خانم یعقوبی و چهار هم‌کار رسانه‌ای‌اش نزدیک به ۴۰ روز در آن جا زندانی بودند.

در میانه‌ی ثور ۱۴۰۱ که بر مکتب عبدالرحیم شهید در غرب کابل حمله شد و خانم ساعی و شمار دیگر از دادخواهان، برای اهدای خون به آن‌جا رفتند. طالبان در آن جا نیز به دختران حمله کردند و نگذاشتند که به زخمی‌ها خون اهدا کنند. او در آن جا برخورد خشن طالبان را دید که حتی خانواده‌ی قربانیان را به داخل اجازه نمی‌دهند و لت‌وکوب می‌کنند؛ چیزی که باعث شد ساعی با شماری دیگر از دختران، در همانجا یک برنامه‌ی اعتراضی راه بیندازند که از سوی طالبان سرکوب شد.

زمان دیگری که به مرکز آموزشی کاج حمله شد، ساعی و ظریفه یعقوبی به شفاخانه‌ی محمدعلی جناح برای اهدای خون به زخمی‌ها رفتند؛ اما از سوی نیروهای طالبان به آن‌ها اجازه داده نشد؛ حتی به خانواده‌های قربانیان اجازه نمی‌دادند که زخمی‌ها و کشته‌شده‌های شان را بگیرند. در این باره نیز، ساعی و ظریفه یعقوبی و دختران معترض، اعتراضی را به راه می‌انداختند و باز هم از سوی گروه طالبان سرکوب می‌شوند. ساعی می‌گوید: «آن روز بسیار دردآور بود. هرگز فراموش نمی‌کنم. به مرده و زنده ما احترام نمی‌گذاشتند.»

در اواخر ماه میزان ۱۴۰۱، زمانی که نزدیک به ۱۰۰ دانش‌جوی دختر هزاره، از دانشگاه کابل اخراج شدند، ساعی و هم‌زمانش در برابر دانشگاه کابل دست به دادخواهی زدند که طالبان باز هم با توسل به شلیک هوایی، لت‌وکوب معترضان و پخش گاز اشک‌آور، اعتراض را سرکوب کردند. در ۲۸ قوس که رقیه ساعی و زنان در واکنش به منع تحصیل و کار زنان در سازمان‌ها، در چهار راهی دهبوری کابل تظاهرات کردند و این بار نیز، طالبان معترضان را لت‌وکوب کرده و تظاهرات شان را بر هم زدند. ساعی می‌گوید: «تصمیم داشتند که برخی دختران را با خود ببرند. همه فرار کردیم. به چشم خود دیدم که دو دختر را از موهایش گرفته بودند، به رنجر بلند کردند. صحنه‌ی وحشت‌ناک بود. کسی به کسی نمی‌توانست کمک کند. من داخل تودک، کسی به کسی راه رفتیم؛ اما رنجر طالبان پیش تکسی را حلقه زد. گفت پایین شو! کیفم را تلاشی کردند.» در این هنگام، نیروهای طالبان با استفاده از زور، گوشی هم‌راه ساعی را می‌گیرند و با گرفتن رمز عبور آن، محتوای درون آن را بازرسی می‌کنند. آن‌ها وقتی گوشی هوش‌مند ساعی را می‌بینند، می‌گویند که «این هم از جاسوسان غرب است، از جمع فاحشه‌هاست.»

او، در چنین وضعی، موفق می‌شود از تلفن ساده‌اش به یکی از دختران معترض دیگر تماس بگیرد و خبر می‌شود که شماری از دختران توسط طالبان گرفتار شده است. پس از این تماس، طالبان این تلفن را نیز از او می‌گیرند، از موهایش گرفته و می‌خواستند که او را داخل رنجر بیندازند؛ اما ساعی مقاومت می‌کند و از مردم کمک می‌خواهد؛ اما هیچ‌کس به کمکش نمی‌آید. طالبان او را زیر مشت‌ولگد گرفته و درون رنجر می‌اندازند و روی سرش خربطه‌ی سیاه می‌کشند. او، می‌گوید: «نفسم تنگ شد. گفتم که من تروریست نیستم. جنایت‌کار هم نیستم. همین ولچک دستانتانم کافی است.» دست‌های ساعی که

رونه ساعی؛

زن معترضی که دوبار زندان طالبان را تجربه کرد

از ساییده شدن دست‌بند زخم برداشته بود، هنوز هم به خوبی التیام نیافته است. طالبان او را به حوزه‌ی سوم امنیتی شان منتقل کرده و از می‌پرسند که برای کی کار می‌کند و از کجا پول می‌گیرد و به خاطر تظاهرات امروز چه قدر پول گرفته است. او، به طالبان می‌گوید: «مسئله‌ی پول در میان نیست، شما تمام حقوق زنان را گرفتید. از مردم قربانی گرفتید.» پس از آن ساعی ادامه می‌دهد که شوهرش نظامی بوده و او را از دست داده است، دو کودک دارد، باید کار کند. این حرف طالبان را برمی‌آشوبد و یکی از آن‌ها با لگد و دیگری با سیلی سر و روی او نشانه می‌گیرند. هم‌زمان به او می‌گویند: «تو فاحشه هستی که به سرک می‌آیی، شما خود را به غرب فروختید.» پس از چند دقیقه‌ای او را داخل یک اتاق می‌برند و سپس به جای نامعلوم دیگری منتقل می‌کنند. آن جا نیز طالبان، در کنار لت‌وکوب ساعی، او را به مرگ و سنگ‌سار کردن نیز تهدید می‌کنند. ساعی در این زمان امیدش را از دست داده بود و فکر می‌کرد که به پایان نزدیک شده است. «نگران مرگ نبودم؛ اما هراس اصلی‌ام از این بود که مبادا با ابرویم بازی کنند.» زمانی که پدرش خبر می‌شود با شماری از بزرگان و خانواده می‌آیند و با هزار بهانه و زاری او را با ضمانت که دیگر اعتراض نکنند، آزاد می‌کنند. از خودش هم اعتراف اجباری می‌گیرند که دیگر هیچ اقدامی در برابر طالبان نکنند. ساعی با این که از سر ناگزیری سکوت را پذیرفته بود، آرامشش را از دست داده بود و شب‌ها کابوس می‌دید؛ اما خاموش بود و ناگزیری‌هایی چون فرزندان و دیگر اعضای خانواده را داشت و نمی‌توانست لب به اعتراض باز کند.

ساعی می‌گوید که دفعه‌ی اول ساعت ۱۱ بجه قبل از ظهر بازداشت شده بود و آن روز تا پس از چاشت آن‌جا بود و سپس خریطه‌ی سیاه‌رنگی را روی سرش می‌اندازند و او را به جایی نامعلومی منتقل کرده و برای سه شبانه‌روز در آن جا نگاه‌داری می‌کنند. «شب اول بسیار تحقیق کردند. دسترسی به هیچ چیزی نداشتیم. نه وکیل مدافع نه فامیل. هر چند می‌گفتم که پول نگرفتم. به خاطر دفاع از حقوقم اعتراض کردم.» طالبان، بی‌اعتنا به گفته‌های ساعی، او را با پیمپ زیر لت‌وکوب می‌گیرند. او در جریان عادت ماهوار بود که بازداشت می‌شود؛ ولی به هیچ امکانات بهداشتی دسترسی نداشت. «پس از آن سخت مریض شدم، یعنی واقعا وحشت‌ناک بود.»

ساعی این بار پس از آزادی، مدتی در خانه سکوت می‌کند و فقط در اعتراض‌هایی که در مکان‌های سرپسته برگزار می‌شد، با چهره‌ی پوشیده سهم می‌گرفت. روزها و هفته‌ها پشت سر هم گذشتند و سال تعلیمی جدید آغاز شد؛ اما دانش‌آموزان دختر بالاتر از صنف ششم، باز هم اجازه نیافتند که سر صنف درسی حاضر شوند. رقیه ساعی می‌گوید که صبح بود و هنوز چند روزی سپری نشده بود که با یک دختر مکتبی که در هم‌سایگی شان زندگی می‌کرد، نشست و آن دختر با گریه کردن با او از تعطیل شدن مکتب شان حرف زد و ساعی نیز پس از شریک کردن درد دلش، برایش چند توصیه از جمله فراگرفتن صنف‌های آنلاین را کرد.

در این زمان، معترضان دختر بار دیگر هم‌آهنگ شده و به خیابان برآمدند. معترضان، از میدان شهید مزاری راه‌پیمایی را آغاز کرده و می‌خواستند به طرف مکتب آصف مایل بروند و قطع‌نامه‌ی شان را بخوانند که خانم ساعی آن جا، برای دومین بار از سوی طالبان بازداشت شد. او از سازمان‌دهندگان این اعتراض بود و بلندگو در دست داشت و شعار می‌داد که طالبان بر آن‌ها هجوم آوردند. دختران دیگر زودتر آزاد شدند؛ ولی او را به حوزه‌ی ششم امنیتی

منتقل کردند. هم‌زمان با این فاطمه و ملالی، دو معترض دیگر نیز بازداشت شد. ساعی می‌گوید: «از من باز هم همان سوال‌های قبلی را پرسیدند. چه قدر پول گرفتی؟ برای کی کار می‌کنی؟ اما نمی‌دانم از کجا معلومات گرفته بودند که این دومین بار است که اعتراض کردم و بازداشت شدم.» نیروهای طالبان در حوزه، دستور دریافت می‌کنند که ساعی را باید به ریاست چهل انتقال دهند و از آن جا، به جای نامعلوم دیگر که خودش هنوز نمی‌داند کجا بوده است؛ فقط همین قدر می‌داند که تعدادی از دختران دیگر نیز آن جا زندانی هستند. ساعی باز هم زیر تحقیق قرار می‌گیرد و زمانی که خانواده‌اش خبر می‌شود هم‌راه بزرگان از دشت‌برچی به دیدن او می‌روند. «ماه رمضان بود و کودکانم را آوردند و باز هم ضمانت گرفته بود که دیگر اعتراض نکنند و به خیابان بیرون نشود.» طالبان این بار به ساعی گفته بودند که اگر بار دیگر از خانه بیرون شود، آن‌ها اختیار دارد هر حکمی رویش اجرا کنند و زیر این متن شصت و امضا می‌کند. او، این بار پس از یک‌شبانه‌روز آزاد می‌شود؛ ولی شدیداً شکنجه شده بود. «سرم گیج بود. یک طالب با لگد به پشتم زد گفت که بلند شو! یک تعداد از بی‌شرف‌هایت آمده ضمانت کرده.»

خانم ساعی پس از سه باری که بازداشت و زندان و شکنجه‌ی طالبان را سپری کرد، به سکوت واداشته شد، با آن که از روز اول که در خیابان رفت با خود تعهد کرد که هرگز به طالب تسلیم نشود. او، می‌گوید: «پس از آزاد شدن جسماً آزاد بودم؛ اما روحاً آزاد نبودم. آدرس خانه و تلفنم را داشتند. همه‌روزه آزاروآزیت می‌کردند. هر دو-سه روز بعد تماس می‌گرفتند که کجا هستی؟ برای کسانی که ضمانت شده بود، آزاروآزیت می‌کردند. دیگر فرصت پیدا نشد و جرئت هم نتوانستم به خیابان بروم. سکوت کردم؛ اما این سکوت به معنای تسلیمی به طالبان نبود و نیست.»

سرانجام رقیه ساعی، زن دادخواه و فعال حقوق بشر، با طالبان او را ممنوع‌الخروج کرده بودند، خود را به هم‌کاری یکی از نزدیکانش به پاکستان می‌رساند؛ ولی در پاکستان هم با دو فرزندش که به آموزش دسترسی ندارند، سرنوشت نامشخصی دارند؛ اما هنوز با معترضان زن آن‌جا هم‌کاری دارد و صدای آزادی‌خواهی و عدالت‌خواهی‌اش بلند است. فلسفه‌ی مبارزه‌ی او این است تا به جهانبان بفهماند که مردم افغانستان یک گروه تروریستی را نمی‌خواهند. این مردم، خواهان تشکیل یک حکومت فراگیر هستند. در طول دو سال مبارزات زنان افغانستان، فعالان دوره‌ی جمهوری که در خارج رفته بودند، هیچ نوع هم‌کاری با آن‌ها نداشتند. ساعی می‌گوید که بیش‌ترین کم‌مهری در حق معترضان زن هزاره روا داشته شده و هیچ نوع توجه و هم‌کاری با آن‌ها نشده است. او از تبعیض قومی گله‌مند است و می‌گوید که در زندان طالبان به عنوان یک هزاره و شیعه، رافضی خطاب می‌شد و وقتی برای خواندن نماز، مهر می‌خواست مورد تمسخر قرار می‌گرفت. می‌گوید که حتا با زندانیان هزاره توسط طالبان تبعیض صورت می‌گرفت. او در جریان ۴۰ روز زندانی بودن ظریفه یعقوبی، فقط یک بار توانسته بود او را ببیند، خانواده‌ی فرحت پوپلزی توانسته بود، کم‌از کم سه بار ملاقاتش کنند. ساعی که تا صنف یازدهم درس خوانده، دوست داشت ادامه‌ی تحصیل بدهد و در کنارش با همسرش در نظام خدمت کند؛ ولی کشته‌شدن همسرش به دست طالبان و سقوط کابل، برنامه‌های او را برهم زد و سرنوشتی برایش رقم خورد که تا سه سال پیش هرگز تصور آن را نمی‌کرد.



صابره اکبری؛

از کاروبار صنایع دستی تا عضو رهبری یک جنبش اعتراضی

فرهاد کوهستانی



برای خرید از خانه بیرون شده بودم؛ دیدم در شهر هرچ‌ومرچ برپاست، بازار بسته است و مردم سراسیمه به هر سو می‌دوند. شوهرم، جواد اکبری تماس گرفت و گفت که باید زود خودم را به خانه برسانم. گفت که نیروهای امنیتی در حال فرار هستند و طالبان وارد کابل شده اند. پیش از این که کابل به دست طالبان سقوط کند، صابره اکبری، با فروش آنلاین فرآورده‌های کشاورزی و صنایع دستی، شب‌روزش را به هم گره می‌زد. او، از ۲۰۱۶ به این سو، در همین بخش کار می‌کرد و هر گاه که نمایشگاه‌های فرآورده‌های کشاورزی در کابل برگزار می‌شد، برای به‌نمایش‌گذاشتن کالاهایش در آن شرکت می‌کرد. او، فرآورده‌های کشاورزی را از دایکندی تهیه می‌کرد و در کابل به فروش می‌رساند.

صابره، زمانی که مادر می‌شود، بیش‌تر روی فروش آنلاین صنایع دستی تمرکز می‌کند و هم‌راه او پنج‌شش دختر دیگر نیز کار می‌کنند. این وضعیت دیری دوام نمی‌آورد و با بازگشت طالبان به کابل، همه چیز برای صابره و هم‌کارانش وارونه و کاروبار شان متوقف می‌شود. محدودیت‌هایی که گروه طالبان در شروع حاکمیت شان روی زنان وضع می‌کنند، باعث می‌شود که شماری از زنان به شمول زنان تاجر، سیاست‌مدار، خبرنگار و فعال حقوق زن در یک گروه و تس‌اپ گرد هم بیایند و طرح مبارزه در برابر این محدودیت‌ها را بریزند که صابره اکبری نیز، جزو این زنان بود. او، می‌گوید: «در این چت‌گروپ بحث شد که تا زنان صدای خود را بلند نکنند، طالبان به حقوق آنان احترام قابل نمی‌شوند.» زنان عضو در این گروه و تس‌اپ، تصمیم می‌گیرند که برای دادخواهی حقوق از دست‌رفته‌ی شان، به خیابان‌های خونین کابل بروند. صابره می‌دانست که خیابان‌های کابل هنوزم بوی خون گلوی تبسم را می‌دهد؛ هنوز هم خون مظالم‌کنندگان جنبش روشنائی از دیوارهای دهم‌زنگ پاک نشده است. او، می‌دانست که نیروهای نظام جمهوری، معترضان را با گلوله پاسخ می‌دادند؛ اما نیروهای طالبان با جلیقه‌های انتحاری، معترضان را سرکوب، سپس زندان و شکنجه می‌کنند. با تمام خوف و خطر، صابره به خیابان می‌رود. در سه‌ی سپتمبر ۲۰۲۱، تعداد زیادی از زنان و دختران معترض، از ساعت ۰۹:۰۰ صبح تا ۰۳:۰۰ پس از چاشت، در چهارراه فواره‌ی آب در نزدیکی ارگ، گردهم‌آیی اعتراضی شکل داده و شعار «تحصیل، کار، آزادی! پیش به سوی آزادی» را سر می‌دهند. صابره می‌گوید که «طالبان با زنان معترض برخورد خشن کردند. زنان را لت‌وکوب کردند. کامره عکاسان و خبرنگاران را شکست‌اندند. زنان معترض را تحت تعقیب قرار دادند.» این اعتراض درست زمانی شکل گرفته بود که کابینه‌ی مردانه و پشتون‌محور طالبان اعلام شده و هیچ زنی در آن حضور نداشت و وزارت امور زنان نیز، لغو و وزارت امر به معروف و نهی از منکر، جایگزین آن شده بود. به گفته‌ی صابره، بعدها برگزارکنندگان این اعتراض پراکنده شده و شماری از آن‌ها افغانستان را ترک کردند.

صابره می‌گوید که برای مبارزات هدفمند، با جمعی از معترضان زن، «جنبش زنان عدالت‌خواه افغانستان» را

تأسیس می‌کنند. در این جنبش، کسی به عنوان رهبر انتخاب نمی‌شود و تصمیم‌ها به گونه‌ی گروهی گرفته می‌شد.

در پنجم دسمبر ۲۰۲۱، طالبان یک فرمان شش‌ماه‌ای را صادر کردند که در آن بر محدود کردن آزادی‌های زنان تأکید شده بود. در واکنش به این فرمان، جنبش زنان عدالت‌خواه افغانستان، یک نشست خبری را در پل سرخ شهر کابل برگزار می‌کند. همین گونه، این جنبش در ۱۶ دسمبر ۲۰۲۱ در واکنش به گسترش فقر در جامعه، یک راه‌پیمایی اعتراضی را در شهرنو کابل به راه می‌اندازد که نزدیک به ۵۰ زن و دختر در آن شرکت کرده بودند. معترضان در این راه‌پیمایی، شعار «نان، کار، آزادی» را سر می‌دادند؛ البته در این راه‌پیمایی، جنبش خودجوش زنان افغانستان نیز در کنار جنبش زنان عدالت‌خواه حضور داشت که شعار «نان، کار، آزادی» را سر می‌داد. صابره می‌گوید که طالبان این راه‌پیمایی را نیز با خشونت و شلیک‌های هوایی سرکوب کردند.

جنبش زنان عدالت‌خواه افغانستان، در ادامه‌ی اعتراض‌هایش در برابر محدودیت‌های وضع شده از سوی طالبان، در ۲۸ دسمبر ۲۰۲۱، یک راه‌پیمایی اعتراضی را به هدف حمایت از نظامیان حکومت پیشین -که به صورت هدف‌مندانانه توسط طالبان کشته می‌شدند- در پل سرخ شهر کابل راه‌اندازی کرد. صابره می‌گوید: «اعتراض از لیس‌هی حبیبیه شروع شد و تا پل سرخ ادامه پیدا کرد. در این جا طالبان آمدند. مظالم‌کنندگان را سرکوب و خبرنگاران را لت‌وکوب کردند. تعدادی از خبرنگاران را در حوزه‌ی سه بردند و شدید شکنجه کردند.» پس از این رویداد، صابره برای راهی خبرنگاران تا پیش حوزه‌ی سوم امنیتی می‌رود؛ در حالی که طالبان به او اجازه‌ی ورود به داخل حوزه را نمی‌دهند اما در همان لحظه از او عکس می‌گیرند و فردای آن روز، از دختران ایست بازرسی «انچی» برای شناسایی او کمک می‌خواهند.

معترضان، هنگامی که از حوزه‌ی سوم امنیتی، به سمت پل سرخ می‌روند، نیروهای ویژه‌ی طالبان نیز، به دنبال شان راه می‌افتند و آن‌ها را محاصره می‌کنند. این نیروها، معترضان را تهدید می‌کنند و فحش می‌دهند تا دیگر چنین اقدامی را روی دست نگیرند. صابره می‌گوید: «تصمیم داشتند که معترضان را بازداشت کنند. به دختران گفتیم که باید همه فرار کنند. پراکنده شوند. در اعتراض‌ها آمادگی داشتیم. بوت‌های راحت می‌پوشیدیم. همیشه دو چادر داشتیم تا با تبدیل آن، چهره‌های ما عوض شود. شناسایی نشویم. همیشه چادرهای اضافی داشتیم.»

معترضان، برای بازپس‌گیری حقوق شان، هم‌چنان به اعتراض ادامه می‌دهند؛ در حالی که هر چند روز در میان فرمان محدودکننده‌ی دیگری از سوی طالبان بر زنان وضع می‌شد. در هفت جنوری ۲۰۲۲، دختران معترض با پوشیدن لباس مردانه در خانه‌ی صابره اکبری برنامه‌ی اعتراضی راه انداختند. این اعتراض، در واکنش به فرمانی

قصه‌ی زهره از

گلوله‌های جمهوری تا جلیقه‌های امارت

بی نظیر طاهریان



برچیده می‌شود؛ پس از آن، رژیمی به قدرت می‌رسد که اعضای ارشد آن در فهرست سیاه سازمان ملل متحد قرار دارند و به عنوان «گروه تروریستی» شناخته می‌شوند. گروه طالبان در نخستین برنامه‌هایش، با زنان سر دشمنی را گرفته و آزادی‌های آن‌ها را محدود می‌کند. این گروه چندی پس از تسلط بر افغانستان، وزارت امور زنان را حذف و کابینه‌ی کاملاً مردانه، تروریستی و پشتون‌محور را اعلام می‌کند. بر اساس گزارش سازمان ملل متحد، طالبان بین سپتامبر ۲۰۲۱ و می ۲۰۲۳، بیش از ۵۰ فرمان محدودکننده علیه زنان و دختران در افغانستان صادر کرده‌اند. صدور پی‌هم احکام، فرامین، اعلامیه‌ها و دستورالعمل‌های محدودکننده‌ی طالبان در برابر زنان، نمونه‌های برجسته‌ی از تبعیض ساختارمند و آپارتاید جنسیتی بوده‌است. زهره می‌گوید که نتوانسته در برابر جنایت‌های بی‌شمار طالبان علیه زنان خاموشی اختیار کند و قواعد سخت‌گیرانه‌ی این گروه را بپذیرد. «طالبان در شفاخانه محدودیت وضع کردند. افراد خود را در بخش نظارت و تلاشی شفاخانه گماشتند. به ما گفتند که حق ندارید از پس پرده بیرون شوید. به مریض‌های عاجل رسیدگی نمی‌توانستیم. قبلاً در بخش عاجل زن و مرد یک جا کار می‌کردند.»

با گذشت زمان طالبان به حجاب کارمندان زن شفاخانه‌ی استقلال گیر می‌دهند و این وضعیت، زهره را در تنگنای بیش‌تر قرار می‌دهد و همین باعث می‌شود که او از کار دست برداشته و به جمع معترضان دختر بیوندد. او، به یکی از زنان معترض پیام می‌گذارد که می‌خواهد در اعتراض‌های دختران علیه طالبان شرکت کند. اولین دیدار زهره با معترضان دختر، در کتابخانه‌ی در پل سرخ کابل انجام می‌شود و او پس از آن، وارد اعتراض‌های خیابانی می‌شود.

زهره برای نخستین بار در اعتراضی علیه طالبان در هشت سپتامبر ۲۰۲۱ اشتراک می‌کند که از پل خشک دشت‌برچی شروع و تا مصلاهی شهید مزاری ادامه می‌یابد. «اعتراض هشت سپتامبر را خودم سازمان‌دهی کردم. به دوستانم، پیام گذاشتم، چت‌گروپ ساختم. ۲۰ تن از دختران را وارد این گروه کردم؛ بیرون شدیم به خیابان.»

خانم نایی، می‌گوید که این اعتراض در پیوند به تشکیل کابینه‌ی مردانه و پشتون‌محور طالبان بود که در آن هیچ زنی دیده نمی‌شد؛ اما طالبان این اعتراض را با شلیک‌های هوایی پراکنده و سرکوب می‌کنند. زهره می‌گوید که هم‌زمان با این اعتراض، شماری از دختران در پل سرخ نیز تجمع کرده بودند که در آن تعدادی از خبرنگاران، توسط طالبان بازداشت و شکنجه شدند. «طالبان، نگذاشتند که دو اعتراض یک جا شوند.»

اعتراض دومی مقابل لیسه‌ی حبیبیه برگزار می‌شود که در آن، دختران از طالبان می‌خواهند تا علیه عزیزی را آزاد کرده و کنستانت نظامیان پیشین را متوقف و فرمان عفو عمومی را رعایت کنند؛ اما طالبان با خشونت تمام، این اعتراض را سرکوب می‌کنند و دختران معترض هزاره را

گلولی بریده‌ی تبسم را تا ارگ ریاست‌جمهوری، مرکز اقتدار رییس‌جمهور فراری افغانستان همراهی کرده و از بازماندگان انفجار خونین دهم‌زنگ است. زهره، دوره‌ی دانش‌آموزی‌اش را در یکی از لیسه‌های ولسوالی جاغوری ولایت غزنی، به پایان رسانده و در ۱۳۹۴ از جاغوری به کابل می‌آید تا تحصیلات عالی را در این شهر ماجراجو و پرآشوب فرا بگیرد. او با زندگی در کابل، متوجه می‌شود که حکومت اشرف غنی، با هزاره‌ها رفتار تبعیض‌آمیز و دوگانه‌ای دارد؛ سیاستی که پای او را به اعتراضات خیابانی می‌کشاند.

در ۱۳۹۵، وقتی «جنبش روشنائی» در برابر تصمیم تبعیض‌آمیز حکومت وحدت ملی مبنی بر تغییر مسیر لاین برق منسوب به «توتاپ» از بامیان به سالنگ شکل می‌گیرد، زهره از روز اول تا پایان، در برنامه‌های اعتراضی آن شرکت می‌کند. او، در روز حمله به معترضان «جنبش روشنائی»، در صف هفتم معترضان و نزدیک کانتینرها بود که انفجار مهیبی در میان مظاهره‌کنندگان در دهم‌زنگ رخ می‌دهد. زهره می‌گوید که در زمان انفجار، نیروهای امنیتی از سر ساختمان‌ها بر معترضان شلیک می‌کردند و آن‌ها به زمین می‌افتادند. او، برای این که از رگبار گلوله‌ها نجات یابد، تلاش می‌کند خود را به کوچه‌ای در همان نزدیکی بیندازد. «زمانی که انفجار شد، در خط هفتم بودم. همه پراکنده شدند. دست چپ ما کانتینر بود. لحظه‌ای خود را در سایه‌ی کانتینر گرفتم. متوجه شدم که سربازان از سر ساختمان‌ها بر مظاهره‌کنندگان شلیک می‌کنند. عاجل خود را داخل کوچه انداختم و از آن جا فرار کردم.»

زهره پس از انفجار مرگبار دهم‌زنگ، در نهاد خیریه‌ی «لب‌خند اعتماد»، به عنوان رضاکار وارد کار می‌شود و یک سال‌ونیم برای بازماندگان قربانیان جنگ در غرب کابل، کمک‌های اولیه می‌رساند.

پس از حمله‌ی تروریستان به مکتب دخترانه‌ی سیدالشهدا در دشت‌برچی که در آن شماری از دانش‌آموزان دختر، کشته و زخمی شده و مکتب به ویرانه بدل می‌شود، زهره برای دانش‌آموزان بازمانده از انفجار، قلم‌و‌کتابچه تهیه کرده و در بازسازی چوکی‌های سوخته و ساختمان این مکتب سهم می‌گیرد.

زهره که پرستاری را در یکی از دانشگاه‌های خصوصی کابل خوانده، پس از اشتراک در آزمون رقابتی وزارت صحت عامه برای بست‌های پرستاری، به عنوان پرستار در یکی از شفاخانه‌های دولتی کابل به کار گماشته می‌شود. او، با اولین معاش خود، «کتابخانه‌ی مهربانی» را در ساختمان تجارته‌ی بهار سراب در دشت‌برچی ایجاد می‌کند که تا امروز، کتاب را به گونه‌ی رایگان در اختیار دانش‌آموزان و دانش‌جویان قرار می‌دهد. فرهنگیان در این کتابخانه جمع می‌شوند، کتاب می‌خوانند و شعر دکلمه می‌کنند. سقوط کابل و آغاز اعتراض‌های زهره

در پانزدهم اگست ۲۰۲۱، کابل بدون هیچ مقاومتی از سوی نیروهای امنیتی، سقوط می‌کند و بساط جمهوری

نیز برایش فرستاده بود را گوش می‌دهد که گفته بود دختران زندانی شده است؛ چیزی که باعث می‌شود او زیر فشار روانی بیش‌تری قرار بگیرد.

نهادی که برای صابره و دیگر دختران، مکان امن فراهم کرده بود، او را زودتر به جای دیگری در خیرخانه‌ی شهر کابل منتقل می‌کند و صابره دو شب را آن جا می‌ماند؛ اما طالبان از وجود این مکان نیز آگاه می‌شوند و نیروهای استخبارات این گروه، یک روز از صبح تا شام، آن جا را زیر نظارت می‌گیرند تا معترضان را بازداشت کنند.

در دو روزی که صابره در خانه‌ی امنی در خیرخانه به سر می‌برد، ویدیوی اعتراف اجباری معترضان زن رسانه‌ای می‌شود. طالبان، از هر کدام آن‌ها اعتراف گرفته و به قید ضمانت آن‌ها را آزاد می‌کنند. زمانی را که معترضان زن در زندان سپری می‌کنند، با فشارهای جسمی و روانی زیادی روبه‌رو می‌شوند که آن‌ها را در حالت بدی قرار می‌دهد؛ طوری که فریضه، خواهر صابره مدتی را که در زندان طالبان بوده، به دلیل ترس از وضعیتی که در آن قرار گرفته بود، کودکی را که آستن بود، از دست می‌دهد.

صابره، از خانه‌ی امنی که در آن به هدف انتقال به بیرون از کشور، پناه گرفته بود، راهی برای بیرون شدن نمی‌یابد و جای دیگری برای پناه‌گاه جست‌وجو می‌کند. «صاحب‌خانه ما هم خبر شده بود و از ترس طالبان، نمی‌گذاشت که آن جا بر گردیم؛ زیرا ما در این خانه برنامه گرفته بودیم. خانه ما بین حوزه ۱۳ و پسته‌ی انجی بود.» طالبان برای بازداشت کردن صابره، به خانه‌ی آن‌ها رفته و برادرشورش را به حوزه‌ی ۱۳ امنیتی می‌برند. او، پس یک روز بودن در بازداشت‌گاه، آزاد می‌شود. در این روزها، کابل برای صابره آن قدر کوچک می‌شود که هیچ مکانی برای پناه‌گرفتن نمی‌یابد، تا از بازداشت‌شدن در امان باشد. بستگان صابره نیز از ترس طالبان، به او و خانواده‌اش به خانه‌ی شان راه نمی‌دادند. «یک هفته در خانه خواهرشورم بودیم. در این زمان فریضه، خواهرم از زندان آزاد شده بود.» حالا که کابل به صابره پناه نمی‌دهد، او و خانواده‌اش تصمیم می‌گیرند که از وطن بیرون شوند. آن‌ها، در ۳ مارچ ۲۰۲۲ از گذرگاه مرزی سپین‌بولدک در کندهار، می‌خواهند به

پاکستان بروند؛ اما هنگامی که نیروهای مرزی، با دیدن شناسنامه‌های آن‌ها، می‌فهمند که هزاره استند، مانع رفتن شان به آن سوی مرز می‌شوند. بار دوم، صابره و خانواده‌اش خود را سید معرفی می‌کنند و صابره برای این که خودش را بیمار نشان بدهد، روی کراچی از مرز رد می‌شود. صابره یک ماه را در کوئته‌ی پاکستان سپری می‌کند و پس از آن، از مسیر کراچی، به اسلام‌آباد، پایتخت پاکستان می‌رود.

رنجی که صابره از محدودیت‌های وضع‌شده روی زنان، متحمل می‌شود، او را واداشته که در پاکستان نیز آرام ننشسته و با هم‌رزمانش روی ادامه‌ی مبارزات جنبش زنان عدالت‌خواه افغانستان، کار کند. در رأی‌گیری‌ای که در ۳۱ دسامبر ۲۰۲۲ میان ۶۰ عضو جنبش زنان عدالت‌خواه افغانستان برگزار شد، صابره به رهبری این جنبش انتخاب شد؛ اما اعضای جنبش مثل گذشته، تصمیم می‌گیرند که کمیته‌ی رهبری بسازند و گروهی کار کنند و صابره نیز، عضو تصمیم‌گیرنده‌ی کمیته‌ی رهبری زنان عدالت‌خواه افغانستان است.

پس از آن، طالبان، ۲۹ دختر و خانم را با اعضای خانواده‌ی شان از این خانه‌ی امن بازداشت و زندانی کردند. در این جمع، خواهر صابره به نام فریضه با شوهرش و تعدادی از هم‌رزمانش نیز حضور داشتند؛ اما بیش‌تر بازداشت‌شدگان اعضای جنبش زنان عدالت‌خواه افغانستان بودند.

به صابره از طرف نهادهای مرتبط با تخلیه‌ی زنان، تماس گرفته می‌شود که با دختران و زنانی که از خانه‌ی امن بازداشت شده‌اند، تماس بگیرند و به تماس شان نیز پاسخ ندهند؛ زیرا ممکن است گوشی همراه آن‌ها دست طالبان باشد. معترضان که هنوز بازداشت نشده بودند، گه‌گاهی از طریق «سگنال» از هم‌دیگر احوال می‌گرفتند. در این وقت، صابره، به خواهرش فریضه و برخی دوستانش پیام می‌گذارد؛ اما هیچ کدام جواب نمی‌دهد. آخرین بار به هدا خموش پیام می‌گذارد و او در جواب، به صابره می‌گوید که همه دختران بازداشت و زندانی شده‌اند. در این زمان، صابره صدایی که نهاد مرتبط به تخلیه‌ی زنان

بود که در آن، به زنان دستور داده شده که بدون محرم نیاید از خانه بیرون شوند.

وقتی صبر صابره و دوستانش در برابر محدودیت‌های وضع‌شده از سوی طالبان به سر می‌رسد و چاره‌ای هم در برابر شان نمی‌بینند، به دیوارنویسی رو می‌آورند. آن‌ها در نهم جنوری ۲۰۲۲، دیوارنویسی اعتراضی را آغاز می‌کنند. «در آن زمان اعتراضات سخت شده بود. اگر خاموش می‌نشستیم، طالبان جسورتر می‌شدند. خواستیم از این طریق هم به مردم آگاهی بدهیم، هم اعتراض و خواست‌های زنان را مطرح کنیم.» صابره و دوستانش، شب‌ها دو تا سه نفر از خانه بیرون می‌زنند و شعار «نان، کار، آزادی»، «قانون ضدزن باید لغو شود» و «زنان، طالبان را به رسمیت نمی‌شناسند» را روی دیوارهای شهر می‌نویسند.

صابره و هم‌رزمانش، در ۱۶ جنوری ۲۰۲۲، در واکنش به کشته‌شدن زینب عبدالهی در دشت‌برچی، ناپدیدبودن عالیه عزیزی و دخترانی که در بلخ تیرباران شدند، در نزدیک دانشگاه کابل یک گردهم‌آیی اعتراضی شکل می‌دهند. طالبان اما با پاشیدن سپری مروج به سروصورت معترضان و شلیک‌های هوایی آن‌ها را سرکوب می‌کنند. به گفته‌ی صابره، طالبان، با خود شوک برقی آورده بودند و هم‌چنان می‌کوشیدند که دختران را با رنج زیر بگیرند. صابره و معترضان زن، در ۱۷ جنوری همین سال، برای این که مخالفت شان را در برابر ازدواج‌های اجباری بروز دهند، تیاتری را اجرا می‌کنند. در جریان ستیز و سرگردانی، در ۱۹ جنوری ۲۰۲۲، طالبان بار دیگر بازداشت معترضان دختر را از سر می‌گیرند؛ آن‌ها را از خانه‌ها و خیابان‌ها بازداشت می‌کنند.

وقتی روند بازداشت معترضان زن از سوی طالبان آغاز شد، نهادهایی که در انتقال زنان کار می‌کردند، می‌کوشیدند تا زمان انتقال آن‌ها به بیرون از افغانستان، معترضان را در جای امنی نگاه‌داری کنند. صابره می‌گوید که او با تعدادی از معترضان زن و دختر در ۲۵ جنوری ۲۰۲۲ به خانه‌ی امنی در شهرنو کابل منتقل می‌شوند. صابره، ۲۸ روز در خانه‌ی امن می‌ماند. او، می‌گوید که نهاد دیگری که در انتقال زنان فعالیت داشت، تعدادی از این زنان را به خانه‌ی امن دیگر در ساحه‌ی شیرپور کابل منتقل می‌کند. پس از آن، طالبان، ۲۹ دختر و خانم را با اعضای خانواده‌ی شان از این خانه‌ی امن بازداشت و زندانی کردند. در این جمع، خواهر صابره به نام فریضه با شوهرش و تعدادی از هم‌رزمانش نیز حضور داشتند؛ اما بیش‌تر بازداشت‌شدگان اعضای جنبش زنان عدالت‌خواه افغانستان بودند.

به صابره از طرف نهادهای مرتبط با تخلیه‌ی زنان، تماس گرفته می‌شود که با دختران و زنانی که از خانه‌ی امن بازداشت شده‌اند، تماس بگیرند و به تماس شان نیز پاسخ ندهند؛ زیرا ممکن است گوشی همراه آن‌ها دست طالبان باشد. معترضان که هنوز بازداشت نشده بودند، گه‌گاهی از طریق «سگنال» از هم‌دیگر احوال می‌گرفتند. در این وقت، صابره، به خواهرش فریضه و برخی دوستانش پیام می‌گذارد؛ اما هیچ کدام جواب نمی‌دهد. آخرین بار به هدا خموش پیام می‌گذارد و او در جواب، به صابره می‌گوید که همه دختران بازداشت و زندانی شده‌اند. در این زمان، صابره صدایی که نهاد مرتبط به تخلیه‌ی زنان



سوگی که پایانی ندارد

قدریه آذرنوش

می‌دهد؛ کابل نیز به دست طالبان می‌افتد. قرار گرفتن در میان این حقیقت نپذیرفتنی، باعث شد که زمان را گم کنم و به خودم می‌گفتم که «آری این یک کابوس است و واقعیت ندارد». همه شهروندان ناامید و سرخورده شده بودند؛ ناامیدی‌ای که مردانی را واداشت که برای فرار از این جا، روی بال هواپیما بنشینند که تصویری آخرالزمانی را خلق کرد.

در شام‌گاه ۱۵ اگست، دکتر عبدالله در رسانه‌ها اعلام کرد که اشرف غنی، از افغانستان فرار کرده و حاکمیت به دست طالبان افتاده است.

بعد از آمدن طالبان، چهار ماه در کابل ماندم و هر روز، تک تک دوستانم کشور را ترک می‌کردند. بیرون نمی‌رفتیم؛ چون دوست نداشتم آن لباس زشت سراسر سیاه را بپوشم و از طرفی، مدام به کله‌ام می‌زد که باید در برابر این گروه بی‌ایستیم و نگذاریم در سودای طالبانی‌سازی و تک‌قومی‌کردن افغانستان موفق شوند. باید کنار هم بمانیم؛ چون زیستن در باتلاق، ما را به لجن آغشته می‌کند و به امنیت نمی‌رساند.

ما نسلی بودیم که در خیابان خندیدیم و گریستیم، اعتراض کردیم، کشته شدیم و گاه بدون هیچ اعتراضی، زیر موج حمله‌های متعدد انتحاری قرار گرفتیم. ما تا گفتیم برابری، حذف شدیم. با این که سهمی از سیاست نداشتیم؛ اما همیشه در عزا و عروسی سیاست‌مدارها سربریده شدیم. از طرفی، در سرزمینی که مردسالاری، بدرفتاری و بی‌عدالتی علیه زنان، در آن پیشینه‌ای دیرینه دارد، خشونت بخشی از زندگی زنان است؛ زنانی که با خشونت به دنیا می‌آیند، با خشونت بزرگ می‌شوند و با خشونت، زندگی را بدرود می‌گویند. در چنین وضعی، چه گونه می‌توان ادامه داد؟! حالا پس از دو سال از فروپاشی جمهوری، خانه تنها پناه‌گاه زنان است و من نیز، جای رؤیای رییس‌جمهور شدن، هر شب ضجه‌های برادرزاده‌هایم و خواهرانم را می‌شنوم که دیگر نمی‌توانند به مکتب یا دانشگاه بروند.

۱۵ ساله بودم که آرزو داشتم روزی رییس‌جمهور شوم و در همان زمان، در یکی از شبکه‌های رادیو-تلویزیونی به عنوان کارآموز استخدام شدم. با این که سنی نداشتم اما رؤیای بزرگی در سر داشتم. در کنار کار کردن، دانش‌آموز مکتب هم بودم و تاریخ و جغرافیا را بیش‌تر می‌خواندم. مضمون تاریخ ما سراسر کثافت، لجن، پُر از روایت‌ها و داستان‌های سرکوب‌گرایانه بود؛ مضمونی نبود که آدمی از خواندنش لذت ببرد؛ جز ماجرای کشتن نادرشاه توسط خالق هزاره. بارها خودم را جای خالق هزاره تصور می‌کردم و از همان زمان، به سرم زده بودم که مکتب بخوانم، زبان خارجی یاد بگیرم، بروم در کشور دیگری مدرک کارشناسی ارشد بگیرم و به وطنم برگردم و آن را از دام فساد و تاریخ سراسر مردانه، برهانم.

تا پلک روی هم گذاشتم، بزرگ شده و وارد دانشگاه شدم؛ اما کم کم متوجه این می‌شدم که رؤیای کودکی، آن قدر هم شیرین نیست و برای رسیدن به آن، باید از هفت خوان رستم گذشت. سهل نیست در یک ساختار مردسالار و پر از تبعیض‌های جنسیتی و قومی، یک زن آن هم هزاره، رییس‌جمهور شود. این واقعیتی بود که تلاش کردم به خودم تلقین کنم؛ اما با این حال، امید رییس‌جمهور شدن، هنوز در دلم زنده بود تا این که در یک روز تابستانی، در چهارراه پل‌سرخ با دوستانم دور هم نشستیم. همه نگرانیم، یکی ویژه‌ی ایران را گرفته و کوله‌بار سفرش را بسته، دیگری نگران پاسپورتش است و یکی دیگر مان، هیچ نمی‌داند که به کدام نگرانی‌اش اولویت بدهد. یکی می‌گوید: «کابل هم به زودی سقوط می‌کند، باید قبل از آن بیرون شویم. طالبان همان روز اول ما را خواهند کشت.» دیگری می‌گوید: «راست می‌گویی اما چاره چیست؟ چه کنیم کجا برویم؟» یکی دیگر مان اما هنوز امید دارد و می‌گوید: «کابل به این زودی سقوط نمی‌کند. سقوط کابل به این آسانی‌ها نیست.» همه قهقهه‌ای که سفارش داده بودیم را قورت می‌دهیم و راهی خانه‌های مان می‌شویم. فردای آن روز، ۱۵ اگست، رویداد شوکه‌کننده‌ای رخ

ما نسلی بودیم که در خیابان خندیدیم و گریستیم، اعتراض کردیم، کشته شدیم و گاه بدون هیچ اعتراضی، زیر موج حمله‌های متعدد انتحاری قرار گرفتیم. ما تا گفتیم برابری، حذف شدیم. با این که سهمی از سیاست نداشتیم؛ اما همیشه در عزا و عروسی سیاست‌مدارها سربریده شدیم.



قصه‌ی زهره از گلوله‌های جمهوری تا جلیقه‌های امارت



وقتی زهره از غزنی برمی‌گردد، خبر می‌شود که طالبان دختران هزاره را بدون دلیل از دانشگاه کابل اخراج و شماری از آن‌ها را مسموم کرده‌اند. دختران در نزدیکی دانشگاه کابل جمع می‌شوند و شعار می‌دهند که «تحصیل خط قرمز ماست» زهره می‌گوید که طالبان خلاف رویه‌های قبلی، شلیک هوایی نکردند؛ اما از تک تک دختران عکس گرفتند. او، می‌گوید که پس از این اعتراض، پروانه ابراهیم خیل و تمنا پریانی با خواهرانش توسط طالبان بازداشت شدند.

آخرین اعتراضی که زهره در آن اشتراک می‌کند، در پیوند به توزیع کمک‌های ناعادلانه‌ی طالبان در غرب کابل بوده که باز هم توسط این گروه سرکوب می‌شود. زهره می‌گوید که پس از این اعتراض، بار دیگر طالبان او را دنبال کرده و از طریق تماس تلفنی تهدید می‌کنند. زهره ناچار می‌شود، بار دیگر غزنی برود و وقتی از غزنی برمی‌گردد، به خانگی امنی منتقل می‌شود. «وقتی از غزنی برگشتم، ما را خانه امن بردند. یک ماه آن جا بودم. ۲۹ تن از دختران و زنان که در جمع ما بودند، در جایی دیگری منتقل شدند. قرار بود امریکا برونند؛ اما توسط طالبان بازداشت شدند. پس از آن، ما را هم جای دیگری بردند. آن جا را هم طالبان پیدا کرد. جای دیگری رفتیم. ۲۱ فبروری پاکستان منتقل شدیم که تا امروز همین جاییم.»

به گفته‌ی زهره، طالبان با معترضان دختر، برخورد دوگانه داشتند. در اعتراض‌ها فقط دختران هزاره را تعقیب و آزار و اذیت می‌کردند و از آن‌ها، اعتراف اجباری می‌گرفتند. او می‌گوید که طالبان در یکی اعتراض‌ها، دختران هزاره را کوچه به کوچه‌ی غرب کابل دواندند؛ اما کاری به کار به معترضان غیرهزاره نداشتند. «۲۹ تن از زنان و دختران که طالبان از خانه امن بازداشت کرده بود، فقط زنان و دختران هزاره را شکنجه کردند.»

طالبان به دختران می‌گفتند که هزاره‌ها کافر و رافضی هستند. زهره می‌گوید: «ما را کافر خطاب می‌کردند. وقتی به من تماس می‌گرفت، می‌گفت که شما کافر هستید. شما را به هر شکلی شود پیدا می‌کنیم، فحش و دشنام می‌دادند. برخی دختران پشتون هم اعتراض کردند؛ اما آن‌ها هنوز کابل هستند. وظیفه دارند. خوش و خندانند.»

کوچه به کوچی غرب کابل می‌دوانند. پس از این رویداد، معترضان دختر، تصمیم می‌گیرند که اعتراض‌های شان را در قالب یک جنبش اعتراضی سازمان‌دهی کنند.

«جنبش زنان عدالت‌خواه افغانستان» شکل می‌گیرد. زهره، به این جنبش می‌پیوندد و با گروهی از دختران، اعتراض شهرنو کابل را راه‌اندازی می‌کنند. در آن روزها، طالبان زینب عبدالهی را در دشت‌برچی شهر کابل تیرباران کرده بودند. معترضان دختر در شهرنو، از طالبان می‌خواهند که عاملان قتل زینب را شناسایی کنند؛ اما طالبان با جلیقه‌های انتحاری و فیرهای هوایی، آن‌ها را سرکوب می‌کنند. زهره می‌گوید که دختران از ترس طالبان، به طرف دروازه‌ی دفتر سازمان ملل متحد (یوناما) فرار کردند؛ اما یوناما دروازه‌اش را به روی دختران می‌بندد. معترضان زن زمانی که در خیابان توسط طالبان سرکوب می‌شوند، روش مبارزاتی شان را تغییر می‌دهند؛ آن‌ها به اعتراض در فضای سر بسته و دیوارنویسی رو می‌آورند. زهره می‌گوید که جمعی از دختران معترض در شب یلدا خانه‌ی هدا خاموش‌گردد آمدند، شمع روشن کردند و تا طلوع خورشید شعر خواندند: «می‌بوسمت در بین طالب‌ها نمی‌ترسی؟!»

همچنان طالبان فرمان می‌دهند که زنان بدون محرم شرعی، نمی‌توانند از خانه بیرون شوند. آن‌ها، به رانندگان هشدار می‌دهند که چنین زنانی را سوار خودروهای شان نکنند، از محل به محل دیگر و از شهر به شهر دیگری نبرند. طالبان برای تطبیق این فرمان، شماری از رانندگان را در شهرهای مختلف لت و کوب و بازداشت می‌کنند. زهره، می‌گوید که در واکنش به این فرمان طالبان، در خانه‌ی یکی از معترضان دختر جمع می‌شوند و لباس مردانه می‌پوشند؛ تا به طالبان بگویند که زنان بدون شوهر و محرم شرعی مرد، مجبورند با لباس مردانه از خانه بیرون شوند. زهره می‌گوید که پس از پایان این اعتراض، با بی‌بی‌سی فارسی مصاحبه می‌کند. پس از ختم مصاحبه، طالبان شماره‌ی تماس زهره را پیدا می‌کنند و پیوسته به او تماس می‌گیرند و تهدیدش می‌کنند. «طالبان مرا تعقیب می‌کردند. تماس می‌گرفتند. مجبور شدم غزنی رفتم. چهار روز آن جا ماندم. برگشتم کابل. شروع کردم به اعتراضات.»

پروین رحیمی؛ دادستانی که ۲۰ سال با خشونت جنسیتی مبارزه کرد

محمدانور رحیمی



کشانده می‌شود که در آنجا قصه‌های دردناکی از وضعیت زنان، در سایه‌ی رژیم طالبان می‌شود. پروین و نظام جمهوری (۲۰۲۱-۲۰۰۱) پس از سقوط طالبان در ۲۰۰۱ و روی کار آمدن دولت انتقالی، خانم پروین با پوشیدن حجاب (برقع) دوباره به دادگاه عالی رفت تا در آنجا مشغول کار شود؛ اما بقایای طالبان، هنوز آنجا کارمند بودند و به او اجازه ندادند تا در آنجا کار کند.

خانم پروین از طریق استادانش، آگاه می‌شود که سیما سمر به عنوان یک زن هزاره، جزو تصمیم‌گیرندگان حکومت نوپا و انتقالی است. او، می‌خواهد وزارت زیر نام وزارت امور زنان بسازد. خانم پروین که سند کارشناسی و تجربه‌ی کار در دادگاه عالی کشور را داشت، خود را واجد شرایط می‌داند تا در نظام جدید به کار گماشته شود. «به دیدار سیما سمر رفتم و خود را برای او معرفی کردم، خانم سمر به من گفت که هر وقت وزارت تشکیل شد، پیش من بیا.»

وقتی سیما سمر کارهای وزارت امور زنان را شروع می‌کند، خانم پروین آنجا می‌رود و در بست آمریت مدافع حقوق زنان، به کار گماشته می‌شود. پس از پایان دوره‌ی حکومت انتقالی، سیما سمر کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان را ایجاد می‌کند و به جای او، حبیبه سرابی وزیر امور زنان می‌شود. در آن زمان، خبر می‌رسد که زورمندان در برخی ولایت‌ها، زندان‌های خصوصی دارند و مردم را در دادگاه‌های صحرایی مجازات می‌کنند. هیئتی از وزرات‌های امور زنان، عدلیه، داخله، صحت عامه، ریاست‌های امنیت ملی، حقوق بشر، سارنوالی و دادگاه عالی تشکیل می‌شود تا وضعیت زندان‌های دولتی و خصوصی را در ولایت‌های کشور بررسی کنند. خانم پروین در زون مرکزی (ولایت‌های کابل، کاپیسا، پنجشیر، پروان و بامیان) انتخاب می‌شود. او در سفر نظارتی‌اش به این ولایت‌ها، درمی‌یابد که حقوق زنان و کودکان نقض می‌شود و دامن جرایم جنایی گسترده‌تر از آن است که در یک سفر نظارتی حل شود. «در کاپیسا دو زن به اتهام قتل محکوم به زندان شده بود؛ زندان نبود و آن‌ها در خانه یک ملانگه‌داری می‌شدند. ملا به یکی از آن‌ها تجاوز جنسی می‌کرد. در پروان، تمام زندانی‌ها در یک سلول بودند؛ اما یک پسر جوان در یک اطاق با تمام امکانات زندانی بود؛ ولی مریض بود. دلیل بیماری پسر این بود که قمندان‌ها بر او تجاوز می‌کردند.»

خانم پروین وضعیت کابل را دردناک‌تر از ولایت‌ها توصیف می‌کند و می‌گوید که نزدیک به ۵۴ زن در نظارت‌خانه‌ی کابل زندانی بودند. «وقتی آنجا رسیدیم، پلیس‌های زن، مردان را اجازه‌ی ورود ندادند، تنها من داخل رفتم. از پلیس خواستم که آنجا را ترک کنند تا با زندانیان تنها صحبت کنم. دو دختر زندانی بسیار شیک با گونه‌های زرددار، ابروهای چیده و آرایش غلیظ در آنجا بودند؛ ولی برخلاف سایر زندانی‌ها، با پلیس‌های زن هم‌اتفاق بودند. وقتی دلیلش را پرسیدم، زنان دیگر گفتند که هر روز ساعت پنج بعد از ظهر این دو دختر آرایش می‌کنند و به مهمان‌خانه‌ی بصیر سالنگی قمندان امنیه‌ی کابل می‌روند و تا ساعت پنج صبح آنجا می‌مانند. هم‌چنان متوجه شدم که یک دختر جوان توسط یکی از پلیس‌های زن به یک خانه‌ی فساد فروخته شده است.» گزارش زندان کابل، رهبری حکومت و نهادهای حقوق بشری را تکان می‌دهد و باعث می‌شود که بصیر سالنگی از سمت قمندان امنیه‌ی شهر کابل به جای دیگری تبدیل شود. وقتی سیما سمر، از ماجرا آگاه می‌شود که گزارش زندان کابل را کارمند قبلی‌اش در وزارت امور زنان بیرون داده، او را در کمیسیون مستقل حقوق بشر دعوت می‌کند و به عنوان آمر مدافع و انکشاف حقوق زنان در دفتر ساحوی بامیان (هزارستان) می‌گمارد.

خانم پروین از ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۷، در دفتر ساحوی کمیسیون مستقل حقوق بشر در بامیان کار کرده و پس از آن، تا ۲۰۱۴ به عنوان آمر انکشاف حقوق زنان در دفتر ساحوی این کمیسیون در کابل، کار کرده که میدان‌وردک، لوگر، غزنی، پروان، پنجشیر، کاپیسا و کابل را پوشش می‌داد. او، از ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۶ به عنوان دادستان عمومی منع خشونت علیه زنان در دادستانی کل افغانستان کار کرده و از آن زمان تا پانزدهم آگست ۲۰۲۱، در پنج ریاست دادستانی کل از جمله ریاست استیناف دادستانی زون غرب کابل، وظیفه اجرا کرده است. «در این مدت، تمام تلاش‌ها را وقف دفاع از حقوق زنان کردم.»

در ۱۳۹۵، زمانی که فرید حمیدی، به عنوان رییس دادستانی کل افغانستان انتصاب می‌شود، خانم پروین نیز فرصت آن را پیدا می‌کند که وارد سیستم عدلی کشور شده و در این بخش برای تأمین حقوق شهروندان تلاش کند. گفته می‌شود که حمیدی یکی از خوب‌ترین دادستان‌های

پروین رحیمی که فعالیت‌های بی‌شمار حقوق بشری در کارنامه‌ی خود دارد، از شر طالبان، توانسته تا پاکستان برود، وقتی با حسرت به گذشته‌اش نگاه می‌کند، روزهای نسبتاً خوبی را از دوره‌های رژیم‌های کمونیستی و جمهوری به یاد می‌آورد؛ روزهایی که زنان و دختران، می‌توانستند مانند مردان، به حقوق انسانی شان دسترسی داشته باشند.

دوره‌ی دانش‌آموزی و دانش‌جویی

پروین رحیمی در محله‌ی شش‌درک شهر کابل به دنیا آمده، دوره‌ی آموزش‌های ابتدایی را در مکتب تاجور سلطانه و دوره‌ی متوسطه و لیسه را در لیسه‌ی عالی زرغونه کابل به پایان می‌رساند؛ سپس وارد دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه کابل شده و دوره‌ی کارشناسی‌اش را در این دانشکده به پایان می‌رساند.

خانم پروین می‌گوید؛ زمانی که شامل مکتب شده، جمهوری داوودخان بوده و در این دوره در مکتب، سازمانی به نام سازمان زمرکان وجود داشت که دانش‌آموزان ممتاز را جلب می‌کرد و برای آن‌ها لباس و یونیفورم خاص تهیه می‌کرد. پروین نیز، شامل سازمان زمرکان می‌شود که در رژیم کمونیستی به سازمان پیشاهنگان تغییر نام می‌یابد. خانم پروین، دانش‌آموز صنف سوم مکتب بوده که کودتای هفت ثور به وقوع می‌پیوندد. جمهوری داوودخان سقوط می‌کند و رژیم کمونیستی روی کار می‌آید. در زمان خلقی‌ها، حضور زنان در اداره‌های دولتی، مکاتب و دانشگاه‌ها چشم‌گیر بود و این رژیم از زنان در همه عرصه‌ها حمایت می‌کرد. خانم پروین، در این باره می‌گوید: «چون دانش‌آموز بااستعداد و کوشا بودم، به همین دلیل از سوی سازمان زمرکان که بعدها به پیشاهنگان تغییر نام داد، با چهار دانش‌آموز ممتاز دیگر برای یک ماه‌نیم به مجارستان فرستاده شدیم.»

خانم رحیمی، می‌گوید که پالیسی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، به گونه‌ای بود که دانش‌آموزان نخست شامل سازمان پیشاهنگان می‌شدند و زمانی که صنف ۱۲ می‌شدند، آن‌ها را وارد سازمان جوانان می‌کرد. از آنجا می‌توانستند عضویت حزب را به دست آورند. «زمانی که وارد لیسه‌ی زرغونه شدم، عضویت سازمان جوانان را پذیرفتم و سپس به عضویت حزب دموکراتیک خلق افغانستان درآمدم.»

خانم پروین در ۱۸سالگی، رسماً عضو حزب دموکراتیک خلق افغانستان می‌شود؛ اما فعالیت‌های حزبی‌اش، باعث می‌شود که در مکتب نمره‌اش کم شود و آموزگاران به او توصیه می‌کنند که از سیاست دست بردارد. او، می‌گوید: «وقتی که در سال ۱۳۶۷ وارد دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه کابل شدم، از فعالیت‌های سیاسی دست کشیدم؛ چون می‌خواستم خوب درس بخوانم، همین که در سال ۱۳۷۰ از رشته‌ی قضا و سارنوالی دانشگاه کابل فارغ شدم، مستقیماً به ریاست منابع بشری معرفی شدم و در آنجا من و هشت نفر از هم‌نقمانم را برای استخدام در دادگاه عالی معرفی کردند، یک ماه بعد از فارغ‌التحصیلی صاحب شغل شدیم.»

خانم رحیمی مانند بسیاری از شهروندان افغانستان، خاطرات شیرین و تلخی را از تکرار تاریخ خونین افغانستان به یاد می‌آورد و می‌گوید که «در دوره‌ی خلقی‌ها زنان در نهادهای عدلی و قضایی به ویژه دادگاه عالی حضور و صلاحیت چشم‌گیر داشتند؛ تا آنجا که حکم اعدام مجرمین را صادر می‌کردند. در دوره‌ی رژیم جمهوری نیز، تاریخ تکرار شد و زنان در نهادهای عدلی-قضایی واجد قدرت و صلاحیت شده بودند.»

خانم پروین که در دوره‌ی حکومت مجاهدین قاضی دادگاه عالی بوده، در باره‌ی آن روزها، می‌گوید: «به دلایلی بر زنان فشار می‌آوردند، دخترهای کاری زنان و مردان را جدا کرده بودند، صحبت مردان و زنان کارمند، پوشیدن کفش‌های پاشنه‌بلند و کورس استاژ قضایی برای زنان را ممنوع کرده بودند. از زنان کارمند، دوباره امتحان گرفتند که از میان ۱۱۰ نفر، ۳۴ نفر کامیاب شده و ۹ نفر دختری که در دادگاه عالی کار می‌کردند، همگی آن‌ها بیش‌تر از ۹۰ نمره گرفته بودند، در آن زمان، رییس دادگاه عالی، مولوی محمدنبی محمدی، رهبر حزب حرکت اسلامی انقلاب مردم افغانستان بود. اعضای این حزب فعلاً با طالبان ادغام شده‌اند.»

پروین رحیمی و رژیم قبلی طالبان (۱۹۹۶-۲۰۰۱)

خانم پروین که در دوره‌ی مجاهدین قاضی دادگاه عالی بود، با تسلط طالبان بر افغانستان در دهه‌ی هفتاد خورشیدی، توسط این گروه از کار سبک‌دوش می‌شود؛ اما او در کشور مانده و فرار نمی‌کند. او، در پنج سال حکومت طالبان، کورس سوادآموزی برگزار کرده و به دختران آموزش می‌دهد. کم‌کم پای پروین در نان‌وایی‌های زنانه

دوره‌ی ۲۰ساله‌ی رژیم جمهوری بوده است. خانم پروین می‌گوید که حمیدی، شماری از افراد متعهد و متخصص را به منظور تشکیل یک تیم کارا در دادستانی کل استخدام کرد، تا ایده‌های خود را در راستای اصلاح نهاد دادستانی کل و زیرمجموعه‌های آن در سطح ولایت‌ها تطبیق کند. «من یکی از این افرادی بودم که به ترتیب در بست‌های رییس عمومی سارنوالی منع خشونت علیه زنان، سرپرست مرستیالی منع خشونت علیه زنان، رییس سارنوالی استیناف زون غرب کابل، رییس سارنوالی نظارت بر جرایم فساد اداری، رییس عمومی سارنوالی منع آزارواذیت زنان در ادارات عامه و خصوصی و بار دیگر به عنوان رییس سارنوالی استیناف زون غرب شهر کابل، در لوی سارنوالی کار کردم و تا روز سقوط در آنجا مصروف بررسی پرونده‌ها بودم.» خانم پروین می‌گوید که در پایان رژیم جمهوری، بیش‌تر از دو هزار زن در بخش‌های مسلکی و اداری در اداره‌ی دادستانی کل کار می‌کردند که از آن میان، ۱۴ زن در بست‌های ریاست وظیفه انجام می‌دادند؛ اما پروین نخستین زنی بوده که از طریق رقابت آزاد با مردان به عنوان رییس دادستانی استیناف زون غرب کابل که شامل حوزه‌های ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۳ و ۱۸ امنیتی می‌شد، کار می‌کرده و رییس‌ان زن دیگر، نتوانسته که خود را با مجرمان خطرناک و جرایم سازمان‌یافته مواجه کنند.

فرهنگ مردسالاری و عنعنه‌های قبیله‌ای به عنوان یک مشکل جدی سد راه رسیدگی به پرونده‌های زنان قرار داشت؛ اما با استخدام دادستان‌های زن، تا اندازه‌ی زیادی این مشکل کاهش می‌یابد. خانم پروین می‌گوید: «روزی که من رییس عمومی سارنوالی منع خشونت علیه زنان شدم، تنها یک زن به عنوان سارنوال در مرکز یکی از ولایت‌های افغانستان کار می‌کرد. تمام قضایی مربوط به خشونت علیه زنان را سارنوال‌های مرد نه مطابق قانون، بل که بر اساس عرف و عنعنات جامعه‌ی افغانستان بررسی می‌کردند. در بررسی دوسیه‌ها، تابعیت بی‌قیدوشرط زنان از مردان را به عنوان یک اصل در نظر می‌گرفتند.»

مشکل دیگر در ساختار رسیدگی به پرونده‌های زنان، نبود هم‌کاری میان دادستان‌های منع خشونت علیه زنان با جامعه‌ی مدنی، رسانه‌ها، پژوهش‌گران و نهادهای نظارتی غیردولتی بوده که دادستانی را به مثابه‌ی یک جزیره‌ی خشک و فسادزا تبدیل کرده بود. خانم پروین با استخدام دادستان‌های زن، رابطه میان دادستانی و نهادهای جامعه‌ی مدنی را بهبود می‌بخشد. پروین با هم‌کاری دادستان کل، یک شبکه‌ی متشکل از وزارت صحت عامه، نهادهای جامعه‌ی مدنی، شلترها، کمیسیون مستقل حقوق بشر، نهادهای مدافع حقوق زنان و مؤسسه‌های خارجی را ایجاد می‌کند. در میان این شبکه، تقسیم وظایف صورت می‌گیرد تا مسائلی چون طب عدلی، حمایت از زنانی که از خانه فرار می‌کنند، نظارت از روند بررسی پرونده‌ها، معرفی خانم‌ها به کلینیک‌ها و ارائه‌ی خدمات روان‌درمانی

برای خانم‌های آسیب‌دیده به موقع انجام شود. «من و هم‌کارانم با تأیید وهم‌آهنگی مستقیم لوی سارنوال، کارهای سارنوال‌های منع خشونت علیه زنان را در ولایات مورد ارزیابی قرار دادیم. بر اساس نتایج به‌دست‌آمده، لوی سارنوالی فیصله کرد که در تمام ولسوالی‌ها یک نفر زن باید به عنوان سارنوال منع خشونت علیه زنان استخدام شود. با استخدام سارنوال‌های زن فساد تا حدودی کم‌تر شد و هم‌کاری سارنوال‌ها با نهادهای جامعه‌ی مدنی، رسانه‌ها و نهادهای نظارت‌کننده بهبود یافت.»

وقتی خانم پروین در ریاست مبارزه با جرایم فساد اداری کار می‌کنند، متوجه می‌شود که پرونده‌های فساد مقام‌های حکومتی بسته می‌شود و فساد در وزارت‌خانه‌ها، بیداد می‌کند. پروین می‌گوید که بیش‌ترین فساد در وزارت معارف وجود داشت و مقام‌های این وزارت از چوکی و خیمه‌ی معارف گرفته تا چاپ کتاب، ساختن تعمیر مکتب و بورسیه‌ی دانش‌آموزان ممتاز، سوءاستفاده می‌کردند. «یکی از نهادهای آمریکایی با وزارت معارف قرارداد کرده بود که سالانه دانش‌آموزان ممتاز را از افغانستان به امریکا می‌فرستد. دیدیم که مقامات وزارت، سرکتر و قوم و خویش خود را فرستاده بود. امریکا متوجه شد و این بورسیه را متوقف کرد.»

پروین رحیمی به زعم خود با توجه به امکان‌هایی که در دادستانی کل در اختیار داشت، به منظور تأمین عدالت، تلاش فراوانی برای مبارزه با فساد انجام داد که مهم‌ترین و درشت‌ترین آن را در زیر می‌آوریم.

یک: خانم پروین، زمانی که رییس دادستانی منع خشونت علیه زنان بود و می‌دید که زنان زیادی توسط مردان لیتو کوب می‌شوند، با هم‌کارانش، سیمینارهای آموزشی ویژه برای دادستان‌های منع خشونت علیه زنان برگزار می‌کردند، تا دادستان‌های زن با دیدن وضعیت زنانی که مورد خشونت فیزیکی قرار می‌گرفتند، در روند تحقیق پرونده‌ها جانب‌دارانه عمل نکنند. خانم پروین می‌گوید که هدفش از برگزاری این سیمینارها این بوده که «سارنوالان منع خشونت علیه زنان، با تکیه بر روش تحقیق بی‌طرفانه، تشخیص بدهند که زن مقصر است یا مرد.» خانم پروین هم‌چنان می‌گوید که در هنگام بررسی پرونده‌های خشونت در برابر زنان، گاهی دریافت می‌کند که در پرونده‌ی قتل زن توسط شوهرش، نسخه‌هایی مبنی بر روانی‌بودن مرد در میان پرونده گذاشته شده تا دادستان‌های تحقیق را فریب بدهند که قاتل مشکل روانی دارد؛ چیزی که باعث می‌شد پروند از مسیر اصلی‌اش منحرف شود. پروین می‌گوید که برای بررسی بیش‌تر پرونده‌هایی از این دست، دادستان‌های زن را آموزش می‌داد که چه گونه بیش‌تر تحقیق و کار کنند تا حق از باطل تشخیص داده شده و عدالت در حق طرف‌های پرونده تأمین شود.

دو: در اثر تلاش‌های خانم پروین، دادستانی کل در



پروین رحیمی؛ دادستانی که ۲۰ سال با خشونت جنسیتی مبارزه کرد

دادستانی استیناف زون غرب کابل کار می‌کرد. او در حالی که خبر سقوط ولایت‌ها را می‌شنید، در دفتر کارش مشغول بررسی پرونده‌ها بود؛ چون انتظار نداشت که کابل سقوط کند. «هم‌کارانم یکی یکی اداره را ترک می‌کردند، تعدادی از زیردستانم اجازه گرفتند و رفتند، ساعت ده پیش از ظهر، رییس استیناف ولایت لغمان به دفتر کار آمد و به من گفت که کابل سقوط می‌کند و از من خواست که بروم و حدود پانزده روز دور از خانه زندگی کنم؛ چون تمام مجرمان از زندان‌ها آزاد شده‌اند و امکان دارد از من انتقام بگیرند و اگر به دست طالبان بیفتم، هم به من آسیب می‌زنند. سرانجام پیشنهاد او را پذیرفتم.»

پروین رحیمی وقتی از محل کارش بیرون می‌شود که وضعیت از کنترل خارج شده بود، مردم سراسیمه و هراسان به هرسو می‌دویدند؛ افراد زیادی به سوی فرودگاه کابل می‌رفتند اما هرگز فکر نمی‌کرد که امریکایی‌ها مردم را به خارج انتقال می‌دهند، به خانه رفت و اسنادش را جایی پنهان کرد و به منزل یکی از دوستانش پناه برد و پنهان شد. دو روز از تسلط طالبان گذشته بود که یکی از مجرمان رهاشده، به او زنگ زد و بعد از فحش و دشنام به او گفت: «توبت تو گذشت حالا توبت ماست، با آن که می‌توانستی مرا به قید ضمانت آزاد کنی، اما نکردی، امروز آزاد شدم، منتظر باش!»

خانم پروین، ناگزیر برای شماری مزاحم، گزینیه رد تماس را فعال کرد و تمام شماره‌های مهم را از تلفنش حذف کرد. او، بارها محل اقامتش را زوده‌زود عوض می‌کرد، به تماس‌های ناشناس جواب نمی‌داد. یکی از نهادهای جامعه‌ی مدنی برایش پنج شماره تماس فرستاد و به او یادآوری کرد که هرگز به این پنج شماره پاسخ ندهد. به گفته‌ی خود او، نهاد یادشده پس از آن این تمهیدات امنیتی را برای حفظ جان افراد در معرض خطر در نظر گرفته بود که «طالبان با استفاده از نام یک نهاد حقوق‌بشری، به پنج نفر از خانم‌های فعال مدنی ولایت بلخ تماس گرفته و از آن‌ها خواسته بودند که هرچه زودتر به فرودگاه بیایند تا آن‌ها را به امریکا انتقال دهند؛ ولی اجساد آن‌ها چند روز بعد از حوالی شهر مزارشریف پیدا شد. طالبان نخست آن‌ها را بی‌رحمانه شکنجه کرده و سپس تیرباران کرده بودند.»

در خلال همین وضعیت ناپه‌سامان، پروین رحیمی خبر می‌شود که یک طالب به نام مولوی محمدشاکر حقانی، جایگاه او را در دادستانی کل اشغال کرده است. طبق گفته‌ی خود او، «مولوی شاکر وقتی احکام و امضایم را دیده بود، به مدیر اجرایی دستور داده بود که با رییس سابق تماس بگیرم، می‌خواهم او را ببینم. مدیر بهانه کرده بود که خانم پروین از افغانستان رفته است؛ چون من قبلاً کارمند حقوق بشر بودم، مولوی حرف مدیر را باور کرده بود. این موضوع برای مولوی زن‌ستیز مایه‌ی تعجب شده بود که رییس سابق خیلی خانم شجاع بوده که حکم آزادی تعدادی از زندانیان را به قید ضمانت صادر کرده و از صلاحیت کاری خود به درستی استفاده کرده است؛ در حالی که سایر رییسان از صلاحیت قانونی خود استفاده‌ی درست نکرده‌اند. واقعیت این بود که دیگر روسا قضایی مانند رهایی زندانی به قید ضمانت را به لوی سارنوال ارجاع می‌دادند. از سوی دیگر، ریاست عمومی استیناف زون غرب کابل، بست معینت لوی سارنوالی نیز بود که به من امکان می‌داد تا از صلاحیت حوزه‌ی خود استفاده کنم. به هر حال تلاش مولوی حقانی نتیجه نداد.»

روزگاری که برای پروین پس از بازگشت طالبان رقم خورد، برای زنان زیادی که در دست‌گاه عدلی و قضایی کار می‌کردند یا مدافع واقعی حقوق بشر بودند نیز شکل گرفت؛ چیزی که باعث شده بیش‌تر آن‌ها را به مهاجرت وادارد؛ مهاجرتی از روی ناچاری برای زنده ماندن.

الف: خانم پروین می‌گوید که یکی از پرونده‌های وحشت‌ناک، پرونده‌ی تجاوز جنسی کرام‌الدین کریم، رییس فدراسیون فوتبال به دو فوتبالیست دختر بود که پس از رسیدن این دو دختر به بیرون از کشور، موضوع تجاوز بر آن‌ها، در روزنامه‌ی گاردین منتشر شد. «یک هیئت متشکل از سارنوالی منع خشونت علیه زنان و سارنوالی تحقیق جرایم با هم‌کاری مؤسسه‌ی عدالت برای تحقیق به دفتر کار کرام‌الدین کریم رفتند و دروازه‌ی مخفی که پیش روی آن کمد کتاب‌ها را گذاشته بود، پیدا کردند. این همان اتاقی بود که دختران در مصاحبه با روزنامه گاردین گفته بودند که در آن جا مورد تجاوز جنسی قرار گرفته‌اند.» به گفته‌ی خانم پروین، کرام‌الدین کریم هیچ‌گاه برای تحقیق به دادستانی حاضر نشده؛ بل که به پنج‌شیر فرار کرد. او، می‌گوید که یک تیم از دادستان‌ها به خارج رفتند و با دختران قربانی تجاوز جنسی ملاقات کردند، «صورت دعوی ترتیب و تکمیل شده به محکمه ارجاع شد. محکمه هم حکم مجازات وی را صادر کرد؛ اما کرام‌الدین کریم نه به محکمه حاضر شد و نه مجازات وی عملی شد.»

ب: دومین پرونده‌ی تکان‌دهنده‌ی که خانم پروین در زمان کارش در دادستانی کل به آن برخورد، پرونده‌ی تجاوز جنسی آموزگاران به ۵۴۰ دانش‌آموز مکتب در لوگر بود. او، می‌گوید: «به محض این که این قضیه توسط یک فعال مدنی به نام محمودی فاش شد، اداره‌ی لوی سارنوالی فوراً کمیته‌ی مختلط تشکیل داد و مؤسسه‌ی عدالت نیز به کمک لوی سارنوالی آمد. فرد افشاکننده، از سوی مسئولین محلی و نمایندگان پارلمان لوگر تحت تهدید بود که چرا آبروی لوگر را برده است. مسئولین رده اول حکومتی هم بر سارنوالی فشار می‌آوردند.» به گفته‌ی خانم پروین، فعال مدنی‌ای که مسئله‌ی تجاوز جنسی به دانش‌آموزان را فاش کرده بود، به مرگ تهدید شده بود، نخست به دفتر حقوق بشر پناه برد و سپس از افغانستان بیرون شد. خانم پروین می‌گوید: «هویت سارنوالانی را که روی این پرونده تحقیق می‌کردند، افشا نکردیم. مقامات دولتی حتی تهدید کرده بودند که اگر بررسی دوسیه را متوقف نکنید، از انتحاری استفاده می‌کنیم. مسئله کاملاً قومی شده بود. بسیاری از کودکان قربانی، توسط خانواده‌های شان به قتل رسیدند. کمیسیون مستقل حقوق بشر نتوانست تحقیق کند، لوی سارنوال با حکومت هم‌سو بود، حکومت حتی با خانواده‌های قربانیان صحبت کرده بودند که در این مورد با کسی حرف نزنند. هیچ‌از یک از مجرمین بازداشت نشدند.» به گفته‌ی خانم پروین به دلیل بلندبودن سطح تهدیدها، حتی در اداره‌ی دادستانی کل، کسی نمی‌دانست که روی این پرونده کدام دادستان‌ها کار می‌کنند. «خود مقامات بلندپایه‌ی دولتی تهدید کرده بودند. کوشش می‌کردند که حتی از گروه‌های ترویستی استفاده کنند و تحقیق روی این قضیه را خاموش کنند. مسئله قومی شده بود؛ اما تعداد زیادی اطفال قربانی شدند. بسیاری از کودکان، توسط خانواده‌های شان کشته شدند تا مصاحبه نکنند.» خانم پروین می‌گوید؛ وقتی که این رویداد رسانه‌ای شد، کمیسیون مستقل حقوق بشر از این موضوع آگاهی پیدا کرد، اما در این زمینه تحقیق نتوانست تا حدود کمیسیون حقوق بشر با دادستانی هم‌کاری خود را داشت؛ اما رهبری حکومت، هم‌کاری نکرد و حتی مدیر و سر‌معلم تجاوز به دانش‌آموزان، بازداشت نشدند.

بازگشت طالبان و روزهای دشوار خانم پروین
تکرار تاریخ برای خانم پروین، خیلی دردناک بوده؛ چون افزون بر از دست‌رفتن تمام حقوق انسانی‌اش، حق حیاتش نیز در معرض خطر جدی قرار گرفته بود. او، تا ۱۵ اگست ۲۰۲۱ در اداره‌ی دادستانی کل به عنوان رییس

سبقت‌گرفتن از موتر دیگر، با مالک موتر درگیر شده بود و دو مرمی به زانوی طرف مقابل شلیک کرده بود. وقتی که به دستور من او را بازداشت کردند، اربابش با من تماس گرفت که او را باید آزاد کنی؛ ولی من زیر بار نرفتم.» پروین می‌گوید که در این زمان، یک پرونده از محافظان محقق که به یک کاروان عروسی شلیک کرده و عروس را کشته بودند نیز، در دادستانی بود و با این که می‌دانسته اعضای کاروان عروسی هنگام عبور از پیش‌خانه‌ی محقق، شلیک هوایی کرده بودند و افراد محقق به خیال این که آن‌ها دشمن‌اند، به سمت آن‌ها شلیک کرده بودند، اما آن پرونده را پس از تحقیق همه‌جانبه به دادگاه راجع می‌کند تا در مورد آن تصمیم گرفته شود.

خانم پروین رحیمی که اکنون به عنوان یک دادستان آواره در پاکستان در بی‌سرنوشتی به سر می‌برد، با تأسف روزهایی را به یاد می‌آورد که در رژیم جمهوری، قانون احوال شخصیه‌ی گروه‌های قومی و مذهبی رسمیت داشت و مطابق آن، حکم قضایی صادر می‌شد. در این دوره، حکومت برای زنان خانه‌های امن / مراکز حمایتی ایجاد کرده بود؛ زنان به بسیاری از حقوق و امتیازهای انسانی که قبلاً از آن‌ها محروم بودند، دسترسی داشتند و وقتی یک زن قربانی خشونت به خانه‌های امن پناه می‌آورد، مورد حمایت همه‌جانبه قرار می‌گرفت، برایش محل اسکان و غذا می‌دادند، یک پزشک روان‌کاو برای بهبود مشکلات روانی‌اش موظف بود. در این دوره، برای زنان قربانی خشونت، کورس‌های سوادآموزی و آموزش حرفه و فن و صنایع دستی برگزار می‌شد. خانم پروین می‌گوید که وقتی زنان برای تعقیب پرونده‌ها شان به دادگاه می‌رفتند، وکیل مدافع رایگان در اختیار آن‌ها قرار می‌گرفت، برای رفت‌وآمد به نهادهای عدلی و قضایی، از وسایط نقلیه رایگان استفاده می‌کردند و همین‌گونه، خانه‌های امن از سوی نهادهای حقوق‌بشری مستقل، تمویل مالی و مدیریت می‌شد. فعلاً طالبان تمام خانه‌های امن را بسته و زنان را از تمام حقوق انسانی و اسلامی شان محروم کرده‌اند.

خانم پروین وضعیت نهادهای عدلی و قضایی در دوره‌ی فعلی طالبان را چنین تعریف می‌کند: «طالبان نهاد سارنوالی به ویژه بخش تحقیق را کاملاً از بین برده و ریاست عمومی نظارت بر اوامر و احکام جای آن را گرفته است. سارنوال‌ها به مأمورین احکام و فرامین ملاهت‌الله تبدیل شده‌اند. ملیشه‌های طالبان همه‌کاره‌اند، مجرمین / متهمین را با شکنجه و به جبر وادار به اعتراف می‌کنند و اترانگشت آن‌ها را به زور گرفته و صدای آن‌ها را ضبط می‌کنند.» به گفته‌ی خانم پروین، طالبان اگر خواستند خود مجرم را در دادگاه صحرایی مجازات می‌کنند و اگر نخواستند به دادگاه طالبان ارجاع می‌دهند. او، می‌گوید که بیش‌تر کارمندان رسیدگی به دعاوی در نهاد قضایی طالبان، افراد غیرمسلسکی هستند و با قوانین آشنایی ندارند که در چنین وضعیتی، اصلاً به دادگاه نیاز نیست. خانم پروین می‌افزاید که «طالبان زنان را از نهادهای عدلی و قضایی کاملاً حذف کرده‌اند. هیچ زنی در سارنوالی‌های افغانستان کار نمی‌کند، در نهادهای عدلی و قضایی تحت اداره طالبان هیچ نوع قانونی تطبیق نمی‌شود؛ همه چیز بر اساس سلیقه‌ی ملیشه‌ها و کارمندان طالبان انجام می‌گیرد و طالبان، حقوق اقلیت‌های مذهبی را کاملاً نادیده گرفته‌اند.»

خانم پروین در کنار سیدگی به پرونده‌های مربوطه‌اش، از پرونده‌های مهم و خطرناک نیز آگاه بوده و از آن نظارت داشته است. او، می‌گوید که در دو پرونده‌ی تکان‌دهنده، عدالت تطبیق نشد و مجرم پس از تثبیت جرم و فسیله‌ی دادگاه، برای تطبیق مجازات حاضر ساخته نشد. در یکی از این پرونده‌های جرمی، رهبری حکومت نیز طرف مجرمان را گرفته بود.

۲۰۱۹، یک تفاهم‌نامه با مؤسسه‌ی آسیافندیشن امضاء کرد که بر اساس آن، این مؤسسه آموزش ۲۴۰ دختر تحصیل کرده در رشته‌های حقوق و شرعیات را به عهده گرفت. خانم پروین می‌گوید: «این دختران از سراسر کشور گزینش شده بودند. طی دوره‌ی شش‌ماهه، آموزش با احراز درجه‌ی کدروی در ولسوالی‌ها به عنوان سارنوال منع خشونت گماشته شدند.» به گفته‌ی او، دادستان‌های زن پس از سپری کردن این دوره‌ی آموزشی، در اداره‌های دادستانی کل صاحب صلاحیت شدند و خود شان با اعتمادبه‌نفس و روحیه‌ی مسئولیت‌پذیری، تحقیق کرده و نتیجه‌ی آن را نهایی می‌کردند. خانم پروین می‌گوید: «در پایان حکومت جمهوری، زنان زیادی در نهادهای خدمات ملکی به ویژه نهادهای عدلی و قضایی صاحب صلاحیت شده بودند و در راستای بهبود وضعیت زنان، فعالیت می‌کردند.»

سوم: در اثر تلاش‌های خانم پروین، دادستانی کل، برای دستیابی زنان به عدالت، در هر دادستانی یک دیتابیس ایجاد که هنگام مراجعه‌ی زن شاکی، پرونده‌اش در دیتابیس ثبت می‌شد و رییس عمومی به آن دسترسی داشت و می‌توانست آن را پی‌گیری کند. خانم پروین می‌گوید که در این دوره، «زمانی که شاکیان زن از شکایت خود منصرف می‌شدند، انصراف باید در حضور سارنوال و بدون جبر و اکراه صورت می‌گرفت. قانون در مورد مجرمین تطبیق می‌شد.»

چهارم: زمانی که خانم پروین به عنوان رییس دادستانی استیناف زون غرب کابل به اجرای وظیفه شروع می‌کند، تلاش زیادی می‌کند که با فساد مبارزه کرده و اصلاحات مورد نظر دادستان کل را در این بخش دادستانی تطبیق کند؛ هدفی که برای آن به این بست گماشته شده بود. خانم پروین می‌گوید که من ابتدا برای ایجاد نظم در اداره اقدام کردم؛ به‌طور نمونه با ایجاد یک سیستم کمیوتری برای سارنوال‌ها، کمیته‌ها را باهم ادغام کرده و در هر کمیته یک سارنوال زن مقرر کردم، کارهای سارنوال‌ها را ارزیابی کردم تا درست‌کاران و رشوه‌خواران را از هم تفکیک کنم. قبل از آن یک سارنوال سالیان متمادی در یک کمیته مثل ترافیک، جرایم و غیره کار می‌کرد و برای رشوه‌خوری زد و بند به وجود آورده بود. کمیته‌ها مختلط شد. با سارنوال‌های تحقیق و آمرین حوزه جداگانه جلسه دایر نموده و به آنها اخبار دادم که هرکسی رشوه بگیرد بلافاصله به ولایت‌ها تبدیل می‌شود. دروازه‌ها به روی تمام مراجعین باز بود. در دفترها نوشته بودم که مشکلات خود را مستقیم با ریاست شریک کنید. پروسه کاری را طوری تنظیم کردم که رییس عمومی از تمام دوسیه‌ها و پروسه نظارت می‌کرد.»

زمانی که خانم پروین، به دفتر ریاست دادستانی استیناف زون غرب کابل گماشته شده بود، این زون به نام دبی کوچک شهرت داشت. بیش از دو میلیون و ۵۷ هزار نفر جمعیت در این زون زندگی می‌کردند. «متوجه شدم که اکثر سارنوال‌ها دوست دارند در غرب کابل وظیفه اجرا کنند؛ چون فقیرترین مردم کابل در این زون زندگی می‌کردند و آمار جرم هم در این قسمت شهر خیلی بالا بود. فساد و رشوه‌خوری در آن جا بیداد می‌کرد. یک زن هزاره در اتاق کار رییس سارنوالی مورد تجاوز جنسی قرار گرفته بود.»

پنجم: خانم پروین پس از این که به عنوان رییس دادستانی استیناف زون غرب کابل به کار شروع می‌کند، می‌کوشد در این بخش با زورمندان و قانون‌گریزان مبارزه کرده و زیر بار سفارش‌ها و تهدیدهای آن‌ها نرود. او می‌گوید: «زورمندان در روند بررسی پرونده‌ها بیش از حد دخالت می‌کردند. در بسیاری موارد دوسیه‌ها قومی می‌شد. یک مجرم که بادی‌گارد یک آدم کلان بود و حین

آرزو احمدی «در جستجوی طلا»

از وزیرآباد کابل نامیدان های جهانی

✍️ خالق ابراهیمی



افغانستان رفتید، چرا پرچم سهرنگ را روی استیج بردید. آرزو و استادش، تنها یک شبانه روز در کابل تاب می آورند. پس از آن، مجبور می شوند که دوباره به سمت پاکستان فرار کنند، نزدیک ترین پناهگاه آن ها در اسلام آباد، به عنوان یک مهاجر با محدودیت های جدید روبه رو می شوند؛ از جمله محدودیت در تمرینات ورزشی و گشت و گذار. آرزو می گوید که این محدودیت ها، او را ناامید نکرده، منفی گرفتن در پرونده های مهاجرت از سوی دولت اسپانیا نیز، سد راه او نشده است. او مسرانه تلاش می کند و برای رقابت های بعدی آمادگی می گیرد؛ هرچند در تنهایی و بدون مربی.

کرده و بالاگرفتن پرچم سهرنگ جمهوری، می تواند تبعات خردکننده برایش داشته باشد. از تیم ۲۵ نفره افغانستان که قرار بود در این رقابت شرکت کند، تنها چهار نفر شرکت کردند؛ دو پسر و دو دختر. دو پسر که زودتر از آرزو و استادش عباسی به کابل بازگشتند، شماره های تلفن آن ها را به طالبان می دهند. آرزو می گوید: «وقتی به کابل بازگشتیم، هیچ کسی از من استقبال نکرد.» او در کابل نه تنها یک قهرمان دل زده از مبارزه بود؛ بل که بی هم مورد تهدید و آزار و اذیت طالبان قرار داشت. «من و استادم هر لحظه تماس های تهدیدآمیز دریافت می کردیم، چرا که مسابقات به نمایندگی از

رقابت های قزاقستان، هند و امارات متحده عربی شرکت کند. آرزو، تا اکنون در ۱۵ رقابت تخصصی و پنج رقابت بیرون مرزی شرکت کرده است. آخرین مبارزه را در جوزای ۱۴۰۱ در شهر کراچی پاکستان انجام داد که با حاشیه ای غیرمعمول همراه شد.

او، در رقابت های شهر کراچی پاکستان، به نمایندگی از افغانستان شرکت کرد و توانست با شکست دادن سه حریف از پاکستان، کانادا و امریکا، مقام نخست را بگیرد و مدال طلا را به گردن بیاویزد. دو روز پس از آن، هنگام بازگشت از شهر کراچی به سمت اسلام آباد، توسط پلیس راه، همراه با عباسی، استادش بازداشت شد. او، پس از هفت ساعت از بازداشتگاه آزاد شد و استادش، هنوز در بند است. آرزو می گوید که پلیس راه، در منطقه «خیرپور» در نیم راهی کراچی-اسلام آباد، آن ها را به دلیل نداشتن اسناد قانونی، بازداشت کرد؛ با این که او و استادش، هر دو برگی ثبت نام کمیساری عالی پناهندگان سازمان ملل متحد (UNHCR) را با خود داشتند. او، می گوید که خودش با مداخله کمیساری عالی پناهندگان سازمان ملل و به دلیل زیرس بودن، آزاد شده؛ اما نگران استادش است. «ممکن است او را رد مرز کنند.»

آرزو چیزی در حدود نُه ماه به تنهایی در اسلام آباد زندگی کرده؛ اما به دلیل مهاجرت، باشگاه های این شهر برای او اجازه تمرین نداده و همراه استادش با امکاناتی محدود به تمریناتش ادامه داده است. او، از برگزاری رقابت های شهر کراچی، از طریق شبکه های اجتماعی آگاه شده و برای آن آمادگی می گیرد و به نمایندگی از ورزش کاران افغانستان در این رقابت ها شرکت می کند. اکنون خانواده ای آرزو نیز، به او پیوسته و در شهر راولپندی پاکستان با هم زندگی می کنند.

آرزو با این که در هیچ مبارزه ای ورزشی شکست نخورده؛ اما می گوید که باخت های زندگی او از جای دیگری شروع شده است؛ ۱۵ اگست ۲۰۲۱، روزی که مقام های فاسد حکومت پیشین افغانستان فرار کردند و کابل به دست طالبان افتاد. او در دشت برچی در غرب کابل، خانه ای یکی از دوستانش بود و قرار بود که در یک نمایش تلویزیونی شرکت کند؛ اما آن روز مجبور می شود که از برچی تا وزیرآباد با پای پیاده خودش را به خانه برساند. فردای آن روز، قرار بود برای شرکت در یک رقابت به پاکستان برود، آن هم لغو می شود. کم کم همه چیز یازدهم در مکتب ملکه ثریا بود، به سختی این صنف را پایان می رساند و سپس، آموزش دانش آموزان دختر بالاتر از صنف ششم لغو می شود و او، نمی تواند دوره ای مکتب را تکمیل کند. در فردهای سقوط کابل، آرزو از رفتن به باشگاه نیز منع می شود، استادش تهدید می شود؛ اما مخفیانه به تمرین ادامه می دهد. طالبان به باشگاه آرزو می آیند و از استادش، تعهد می گیرند که دیگر دختران را تمرین ندهد و حتی به باشگاه راه ندهد. آن ها اما به تمرین ادامه می دهند.

آرزو می گوید که رقابت های ۲۰۲۱ پاکستان، چند ماه با تأخیر در دیره اسماعیل خان برگزار شد. شش فیبروری ۲۰۲۲ پس از مبارزه های نفس گیر، کمر بند طلایی، عالی ترین مدال این مسابقه را کسب کرد و پرچم سهرنگ افغانستان را در سالن ورزشی بالا می برد. در آن لحظه ای پر از هیجان، فراموش می کند که رنگ پرچم افغانستان تغییر

آرزو ۱۷ ساله، قهرمان رشته رزمی جوجیتسو، دست کم ۷۰ مدال طلا دارد. او، این مدال ها را از رقابت های محلی، ملی و بین المللی به دست آورده است.

آرزو، راهش را از محله ای زاغه نشین در شمال کابل، به سمت موفقیت های بزرگ باز کرده است. او که باشنده اصلی ولسوالی بهسود میدان وردک است، کودکی اش را در «چهارقلعه وزیرآباد» شهر کابل، محله ای بیش تر هزاره نشین، آغاز کرده است و از این جا آهسته و پیوسته پله های موفقیت را پیموده است.

چهارقلعه وزیرآباد برخلاف نام شیک و دهن پرکنش، به تمام معنا محله ای زاغه نشین است، در همسایگی شهرنو و وزیراکبرخان؛ چیزی که از کوچه های خاکی و خانه های گلی اش پیداست؛ اما زندگی در این جا سراسر در بدبختی نبوده، خوش بختی هایی در آن بود که احتمالاً در محله های اعیان نشین کابل کم تر دیده می شد؛ خوش بختی ای مثل داشتن آزادی.

آرزو برای رسیدن به جایگاهی که حالا در آن قرار دارد، از چند نفر مانند پدر و استادش نام می برد. او، در مورد آزادی چیزی نمی گوید؛ اما از لابلای صحبت هایش فهمیده می شود که او برای رسیدن به خواست هایش، با هیچ محدودیتی از سوی خانواده و باشندگان محله روبه رو نبوده است. پدر آرزو، هیچ وقت به او نگفته که «دختر استی، در خانه باش» یا در محله هیچ کسی مانع رفت و آمد او به ورزشگاه ها نشده، در عوض تشویق و حمایت دریافت کرده است.

آرزو، از پنج سالگی، همزمان با این که دانش آموز بوده، به بازی «اسکیت» نیز روی آورده است. می گوید که در اسکیت خوب درخشیده و پس از مدت کوتاهی، عضو «اسکیت زون» کابل شده و در اسکیتستان کابل، تمریناتش را ادامه داده و به مقام استادی در این رشته نیز رسیده است. آرزو، می گوید: «اسکیت خوب بود، از طرف دولت و خارجی ها حمایت می شد.» او، قریب نُه سال در این بخش فعالیت کرده است.

در کنار مکتب و اسکیت بازی، آرزو، از هشت سالگی به تمرین ورزش های رزمی آغاز می کند. مدت کمی توانمند کار می کند؛ اما موانع جدی برای دختران در دستگاه فدراسیون ورزشی افغانستان، او را از این رشته دل زده می کند. او، در باشگاه خصوصی حفیظ الله عباسی، نام نویسی می کند و به ورزش رزمی جوجیتسو رو می آورد. جوجیتسو را مادر ورزش های رزمی می گویند. ورزش قدیمی مردم جهان که امروزه طرفدارهای زیادی در دنیا دارد و آن را «هنر نرم» یا «هنر تسلیم شدن» می نامند؛ اما روش ها و تکنیک های آن را کشنده نیز گفته اند. این ورزش در میان دختران افغانستانی، کم طرفدار بود و آرزو از محدود دخترانی بود که در این رشته تمرین می کرد. آرزو نُه سال می شود که در این رشته فعالیت می کند. او، تا اکنون در ۷۰ رقابت از سطوح باشگاهی تا ملی و بین المللی شرکت کرده و در همه ای این رزم ها، پیروز میدان بوده است. آرزو، از میان مدال هایی که به دست آورده، ۱۰ مورد آن افتخاری است. مدال افتخاری به کسانی تعلق می گیرد که طبق اصطلاح عامیانه، از «اخلاق ورزشی» برخوردار باشند. همین گونه، او ۱۰ مدال دیگر را، زیر نام «بهترین مبارز» به دست آورده است.

آرزو چندین رقابت را به خاطر نداشتن حمایت مالی، یا سن پایین خود، از دست داده است. او، نتوانسته در



تبعید و تبعیض؛

تیم تکواندو دختران در ایران با مشکلات روانی و اقتصادی روبه‌رو است



در رشته‌ی تکواندو نیز هستند. محدثه حسینی که اکنون در تبعید به سر می‌برد، دارای بیش از پنج مدال طلا از رقابت‌های ملی و بین‌المللی است. حبیب‌الله عطایی، مربی تیم تکواندو بانوان افغانستان، می‌گوید که محدثه حسینی، سه مدال طلا را در رقابت‌های ملی از آن خود کرده و دو مدال طلا را در بخش‌های پومسه و کیاروگی، از کره جنوبی به دست آورده است. آقای عطایی، می‌گوید که خانم حسینی از چندین رقابت بین‌ولایتی، مقام اول و لقب بهترین بازیکن را کسب کرده و دارای مدرک معتبر بین‌المللی کوی‌وان (دان ۳) است. به گفته‌ی عطایی، کسانی که دان ۳ را داشته باشند، می‌توانند در سطح بین‌المللی در رشته‌ی تکواندو فعالیت و داوری کنند.

دارند و عضو تیم ملی تکواندو افغانستان نیز بودند، از جولای ۲۰۲۱ به این طرف در ایران در بی‌سرنوشتی به سر می‌برند. به گفته‌ی عطایی، شماری از این دختران دچار افسردگی، مشکلات روانی و اقتصادی شده‌اند که دوام چنین وضعیتی برای آن‌ها، می‌تواند مشکلات بیش‌تری برای سلامتی شان به همراه باشد. عطایی با اظهار نگرانی از وضعیت دختران تکواندوکار افغانستانی زیر حاکمیت طالبان، می‌گوید که دو تن از دختران تیم او، در داخل کشور گیر مانده‌اند، مخفیانه زندگی می‌کنند و در ترس و تهدید شب‌رو روز شان را می‌گذرانند. در میان دختران تکواندوکار که با حبیب‌الله عطایی، مربی شان به ایران تبعید شده‌اند، محدثه حسینی، رقیه علی‌زاده، صدیقه نوروزی و سمیه محمدی نیز هستند. این دختران عضویت تیم ملی تکواندو بانوان افغانستان را دارند و همه‌ی شان، دارای مدال طلا و مدارک بین‌المللی

غرب کابل پیدا می‌کند و نمی‌گذارد که دختران در آن جا تمرین کنند. او، می‌گوید که در روز سقوط جمهوری، کلب ورزشی او فعال بود و ورزشکاران دختران برای شرکت در رقابت‌ها آمادگی می‌گرفتند؛ اما با ورود طالبان، برگزاری رقابت‌ها لغو شد. «مدتی با دختران مخفیانه تمرین می‌کردیم؛ اما کلب ما در موقعیتی بود که همه می‌دانستند، دختران در این جا تمرین می‌کنند. چندین بار توسط طالبان تهدید شدیم و تحت تعقیب قرار گرفتیم. سرانجام مجبور شدیم کشور را با تیم خود ترک کنیم.» مربی تیم ملی تکواندو بانوان افغانستان که خود نیز یک زن بوده، توانسته از کابل به یکی از کشورهای غربی تخلیه شود؛ اما دختران تیم ملی، نتوانسته‌اند به پروسه‌های تخلیه راه یابند. عطایی، مربی آن‌ها در یکی از کلب‌های خصوصی غرب کابل، می‌گوید که او با چهار تن از دختران تکواندوکار که برخی از آن‌ها افتخارات بیرون مرزی

جاده‌ی ابریشم: نزدیک به دو سال می‌شود که تیم تکواندو بانوان افغانستانی در ایران، در حالت بی‌سرشتی به سر می‌برند و شماری از آن‌ها هنوزم در سایه‌ی سیاه حاکمیت طالبان گیر مانده‌اند. مریم مرام - نام مستعار - یکی از دختران تکواندوکار افغانستانی و عضو تیم تکواندو بانوان افغانستان، می‌گوید که به خاطر مشکلات مالی‌ای که دامن‌گیرش است، نتوانسته به ایران یا پاکستان برود. او، می‌گوید که در روزهای نخست بازگشت طالبان به قدرت، از سوی این گروه تهدید می‌شد؛ چیزی که باعث شده، محل زندگی‌اش را تغییر داده و تمرین تکواندو را نیز متوقف کند.

حبیب‌الله عطایی، مربی تیم تکواندو بانوان و کمک‌مربی تیم ملی زنان افغانستان، می‌گوید که در ماه‌های نخست سقوط کابل به دست طالبان، مخفیانه تکواندو تمرین می‌کردند؛ اما طالبان ورزشگاه آن‌ها را در

اعتراض؛

به مناسبت دوسالگی رژیم تروریستی طالبان

علی ضحاک

مانند همیشه برای سرکوب زنان و تطبیق جهان‌بینی جنسیت‌زده و پشتون‌محور، از تنها ابزار دم‌دست شان یعنی خشونت کار گرفتند و کوشیده‌اند که با شکنجه و گرفتن اعتراف اجباری و ضمانت از نزدیکان و خانواده‌های معترضان دختر، آن‌ها را به سکوت واداشته و دوام سستی با حاکمیت مردسالارانه‌ی پشتونی شان را، منتفی کنند. طالبان، هم‌زمان این که معترضان دختر را با خشن‌ترین و غیرانسانی‌ترین روش‌ها سرکوب کرده‌اند، به دوام صدور دستورهای سلب‌کننده‌ی حقوق اساسی زنان نیز ادامه داده‌اند که در آخرین مورد، می‌توان به منع فعالیت آرایشگاه‌های زنانه اشاره کرد؛ کنش‌گری‌ای که با هیچ منطقی جز منطق طالبانی معناپذیر نیست.

بر اساس گزارش بخش زنان سازمان ملل متحد که در ۲۳ اسد سال روان نشر شده، گروه تروریستی طالبان از زمان تسلط بر افغانستان تا اکنون، بیش از ۵۰ فرمان سلب‌کننده‌ی حقوق زنان را صادر و اجرایی کرده است. دوام سستی آشکارا و پنهان طالبان با زنان و درماندگی زنان و تحمل‌ناپذیری این سستی، باعث شده که آینده‌ی دختران و زنان افغانستانی در حال‌های از ابهام یا به معنای دقیق‌تر آن در سیاه‌چالی گیر کند که برای برون‌زدن از آن، هیچ دستی جز خود دختران و زنان نیست. دوام وضعیت کنونی و انفعال شهروندان افغانستان و جامعه‌ی جهانی در برابر سیاست‌های طالبان، می‌تواند زنان را در وضعیتی بدتر از امروز قرار داده و شماری از زنان را که انگیزه‌ی مبارزه و دادخواهی دارند را نیز، به رفتن از کشور ترغیب کند که در این صورت نیز، وضعیت به دل‌خواه طالبان رقم می‌خورد. برای برون‌زدن از وضعیتی که زنان افغانستانی در آن گیر کرده‌اند، نیاز است که در نخست همه شهروندان کنار هم بایند و برای حقوق از دست‌رفته‌ی زنان با هر روش ممکن دادخواهی کنند و در گام دوم برای تحقق این دادخواهی، جامعه‌ی جهانی باید از هر اهرم فشاری که در دست دارد، برای همراه شهروندان افغانستان به ویژه زنان، طالبان را به مسیری باز گرداند که در آن، حقوق اساسی زنان و گروه‌های قومی تضمین شود.

طالبان در ادامه‌ی سیاست تبعیض قومی و جنسیتی و حذف نیمی از جامعه، زنان را از رفتن به دانشگاه‌ها، محیط کاری، سفر، راه‌اندازی گردهم‌آیی‌ها و راه‌پیمایی‌های اعتراضی و فعالیت‌های مدنی نیز منع کردند.

با این حال، طالبان پیوسته به صدور دستورهای محدودکننده بر زنان ادامه دادند و تا جای ممکن آن‌ها را به ماندن در چهاردیواری خانه محکوم کردند؛ وضعیتی که برای شماری از زنان و دختران پذیرفتنی نبوده و باز هم به همان راه قبلی یعنی مبارزه‌های مدنی در خیابان‌ها رو آوردند؛ چیزی که به مزاق طالبان خوش نخورده و سرنوشت غیرانسانی را برای معترضان رقم زدند. طالبان در نوبت‌های مختلف، معترضان زن را شناسایی کرده و پس از آن، آن‌ها را از خانه و خیابان بازداشت، زندانی و شکنجه کرده‌اند. به گونه‌ی نمونه، می‌توان به بازداشت معترضان دختر در بلخ و پس از آن به بازداشت معترضان دختر در شهر کابل اشاره کرد که در نتیجه‌ی آن شمار زیادی از این دختران مانند تمنا زریاب پریانی و خواهرانش، پروانه ابراهیم خلیل، فرحت پوپلزی، رقیه ساعی ظریفه یعقوبی و نرگس سادات اشاره کرد. این وضعیت البته برای معترضان دختر در همه ولایت‌ها رقم خورده است. طالبان،



هنوز صد روز از حاکمیت بدوی-تروریستی طالبان نگذشته بود که رهبر مجهول‌الهویت این گروه، فرمان بستن مکاتب را به روی دانش‌آموزان دختر بالاتر از صنف ششم، صادر کرد و پس از آن، وزارت معارف طالبان در سنبله ۱۴۰۰، دستور داد که تنها دانش‌آموزان دختران پایین‌تر از صنف ششم می‌توانند به مکتب بروند. این بار نیز، تنها زنان بودند که برای نافرمانی از این دستور جنسیت‌زده‌ی طالبان، ایستادند و اعتراض‌های گسترده‌ای را به راه انداختند. برخورد نیروهای طالبان اما با معترضان بسیار تکان‌دهنده و وحشت‌ناک بود. نیروهای این گروه، معترضان را بازداشت، زندانی و شکنجه کردند تا جایی که بر آن‌ها تجاوز جنسی کرده و سپس اعتراف اجباری گرفتند. پس از آن، چندین معترض دختر دیگر نیز توسط طالبان به زندان افتادند و پس از دادن اعتراف اجباری، ناچار شدند کشور را ترک کنند و بودن در غربت و تبعید را ترجیح دهند.

رشمین جوینده، یکی از معترضان دختر، که اکنون به فرانسه تبعید شده، روزی که برای مخالفت با تصمیم بستن مکتب به روی دختران به خیابان آمده بود، در مقابل لیسسه‌ی مریم در شهر کابل، گفته بود که طالبان با بستن دروازه‌های مکاتب به روی دختران، می‌خواهند که کشور در دام ذلت و بی‌سوادی غرق شود. طوری که او گفته بود، «بستن دروازه‌ی مکاتب به معنای بستن دست‌وپای زنان، به معنای مهرزدن به دهان آن‌ها است. چنان چه مکتب، بنیاد تمام این دست‌آوردها است، مکتب را بستند. این‌ها از این فرمول که اگر بخواهید کشور را به ذلت بکشید، زنان آن جامعه را بی‌سواد نگه دارید، استفاده می‌کنند.» طالبان، رشمین را بازداشت و از او اعتراف اجباری گرفتند.

در پانزدهم اگست ۲۰۲۱، زمانی که نیروهای ناتو به رهبری امریکا آماده‌ی کامل کردن خروج شان از افغانستان بودند، اشرف غنی، رئیس‌جمهور و سرمندان اعلای قوای مسلح، بی‌شرمانه فرار کرد و نیروهای امنیتی بدون هیچ مقاومتی جای شان را به ملیشه‌ها و کندک‌های انتحاری طالبان خالی کردند و جامعه‌ی افغانستان پس از دو دهه، برای بار دوم در تاریکی و وحشت محض فرو رفت.

در این دوره که همه ساختارهای حقوقی از هم پاشید و دیگر از حاکمیت قانون خبری نبود، طالبان، کابینه‌ای بدوی و بدون حضور زنان و اقوام دیگر به ویژه هزاره‌ها را تشکیل دادند؛ کابینه‌ای که در آن وزارت امور زنان جایش را به وزارت امر به معروف و نهی از منکر داده است. به دنبال این، گروه طالبان بدون درنگ، صدور فرمان‌های جنسیت‌زده، نژادپرستانه و بنیادگرایانه‌ی خود را در برابر زنان و گروه‌های قومی غیرپشتون آغاز کرد.

در سوی دیگر دردناک ماجرا، نیروهایی که سال‌ها با گروه تروریستی طالبان در کوه‌ها و دشت‌ها جنگیده بودند و هیچ راهی جز مقاومت علیه این گروه نمی‌دیدند، مترجمان و هم‌کاران نیروهای ناتو، نیروهای سیاسی دوره‌ی جمهوری و بخشی از فعالان مدنی، خبرنگاران و هنرمندان، توسط کشورهای غربی از افغانستان تخلیه شدند و شماری هم، خود راه فرار را در پیش گرفتند. در این میان، تنها گروهی که در برابر فرمان‌های مرگ‌بار طالبان ایستادگی کرده و برای مبارزه به خیابان آمد، زنان و دختران عمدتاً تاجیک و هزاره بودند.

در سه‌ی سپتمبر ۲۰۲۱، شمار زیادی از زنان و دختران، در واکنش به ایجاد کابینه‌ی مردسالارانه و پشتون‌محور طالبان، در چهارراه فواره‌ی آب در نزدیکی ارگ، گردهم‌آیی اعتراضی شکل داده و شعار «تحصیل، کار، آزادی! پیش به سوی آبادی» را سر دادند. طالبان، این اعتراض را با خشونت تمام سرکوب کردند؛ طوری که یکی از زنان معترضان می‌گوید: «طالبان، زنان را لتوکوب کردند. کامره‌های عکاسان و خبرنگاران را شکستاندند. زنان معترض را تحت تعقیب و تهدید قرار دادند.»

آن شب در زندان زنانه‌ی هرات چه گذشت؟

معصومه عادل

خود را به زندان بان‌ها داد و آن‌ها را با خود از زندان بیرون کردند. سرک ولایت در آن شب شوروحال دیگری داشت. دروازه‌ی زندان مردها هم باز شده بود؛ گویا بسیاری از خانواده‌ها از این پیش‌آمد، اطلاع داشتند و همراه با ریکشا و تکسی منتظر بودند، تا زنان زندانی خود را ببرند. مانند سیمگل زیاد بودند که تنها امیدشان، همان دوست‌پسرشان بود که داخل زندان مردانه بودند. برخی از زندانیان مرد هم گویا جاده‌ی فروش اشیای لیلای آمده باشند، یک خانم را بدون این که پرسان کنند کجا می‌روی، با خود می‌بردند. سیمگل از بین جمعیت پسرخاله‌اش خود را دید. پسرخاله تا چشمش به سیمگل افتاد، او را در بغل گرفت و دست به دست هم، از محل دور شدند.

هیچ جایی نبود که سیمگل و پسرخاله‌اش، احساس آرامش کنند. ناگزیر، یک بلیط برای سفر کابل می‌گیرند و سمت این شهر راه می‌افتند، سه روز در کابل ماندند که این شهر هم سقوط می‌کند. هر دو از فیسبوک شنیدند که فرودگاه کابل، پروازهای چارتر دارد؛ بقچه‌ی شان را در بغل گرفته و راهی فرودگاه شدند و با تمام مشقت و خاری، خود را در پرواز اول جای دادند. حالا سیمگل همراه پسرخاله‌اش در شهر ویرجینیای امریکا زندگی می‌کند.



میام دنبالت و گوشی قطع شد.» شمار زندانیان زن، تقریباً به ۱۳۷ نفر می‌رسید. همه با چند فشار دسته‌جمعی، در را شکستند و وارد حیاط زندان شدند. زندان بانان، همگی داخل کانتینر حفاظتی بودند. ساعت نه شب شده بود، کم کم صداهای فیر شدت گرفت، زندان بانان از کانتینرهای شان بیرون نشدند و تنها خانم «فلانی» بود که با زندانیان صحبت می‌کرد و از آن‌ها می‌خواست به داخل زندان برگردند. حالا همه زندانیان داخل حیاط بزرگ زندان شده بودند. جمعیت سمت در خروجی حمله کرد و زندان بان بین جمعیت گم شد. سیمگل کمک کرد تا خانم زندان بان، خود را از زیر پای زندانیان بلند کند. خیلی‌ها قصد تلافی داشتند و می‌خواستند به صورت خانم زندان بان مشت می‌زنند؛ اما با کمک چند زن جوان، زندان بان به داخل کانتینر برده شد. فیرها شدت گرفت. طالبان پشت درهای زندان در حال فیر بودند. چند زن عجول پشت در زندان بود تا شاید بتوانند قفل‌ها را باز کنند. درها به وسیله‌ی فیرهای سبک‌سوختن باز شد. به واسطه‌ی همین فیرها، چند نفر در جا زخمی شدند، برخی می‌گفتند که دو نفر کشته شد. در همین فاصله، سیمگل و چند زن جوان دیگر، لباس‌های

پشت دروازه برای حفاظت شما قرار گرفته. بروید داخل بلاک‌های تان، هیچ خبری نیست.» زنان زندانی اما که بوی آزادی به مشام شان خورده بود، گوش شان بده‌کار این حرف‌ها نبود و در لحظه شورش کردند و زندان بانان فوری قفل‌های بزرگ را به دروازه‌ی داخلی زندان آویختند و خود شان، بیرون محوطه‌ی زندان داخل کانتینر نشستند بودند. شماری اندک داخل بلاک‌های شان در گوشه‌ی اتاق خزیده بودند و جایی برای پنهان شدن می‌طلبیدند؛ ولی وقتی دیدند زندان خالی شده، آن‌ها هم بلاک‌ها را خالی کردند.

سیمگل، ترسیده بود و یاد تهدیدهای شوهر ۷۰ساله‌اش که یک طالب در منطقه‌ی گذره بود افتاد؛ یاد تهدیدهای پدرش افتاد که دخترش را در ۱۸سالگی روی چهار انباق در بدل پول هنگفتی به یک طالب پیر فروخته بود. او، یاد برادرهای ناتنی‌اش افتاد که گذاشته بودند با پسرخاله‌اش که او را از کودکی دوست داشت، ازدواج کند؛ یاد پسرخاله‌اش افتاد که قصد داشت سیمگل را از جهنمی که داخل آن افتاده، نجات بدهد. پسرخاله، تنها کسی است که می‌تواند به سیمگل کمک کند. او، بعد از این که می‌خواست سیمگل را از جهنمی که خانواده برایش ساخته بودند فراری دهد و از کشور بیرون شوند، هر دو از سوی نیروهای امنیتی دست‌گیر و در نهایت به زندان افتاده بودند. زندان مردانه، تقریباً روبه‌روی زندان زنانه و در یک سرک قرار داشت. طالبان به محض تصرف هرات، در نخست، زندانیان را آزاد کردند. ناگهان فکری به سر سیمگل زد. او، فوری یک انگشتر که یادگاری خواهرش بود را از داخل بقچه‌اش بیرون آورد و خودش را از جمعیت در حال شورش، به قمرگل که یک سردسته بود، رساند و انگشتر را به او داد و التماس کرد که مایلش را بدهد تا تماسی بگیرد. تنها سردسته‌ها آن هم با رشوت‌دادن به زندان بانان، مایل فعال داشتند. این رسم زندان بود که در ازای شنیدن صدای کسی، باید گوهری یا پولی پرداخت کنند. سیمگل شماره گرفت. مایل پسرخاله‌اش بوق خورد. شانس سیمگل که پسرخاله‌اش یک مایل به صورت پنهانی همراه خود داشت که گاهی ساعت‌ها با هم صحبت می‌کردند و به همین خاطر، او مجبور بود هر روز اتاق قمرگل را پاک‌کاری کند.

الو منم سیمما! پسرخاله در جا فریاد زد: «هله سیمگل، حالا در زندان باز میشه. هیچ جا نرو دم دروازه ایستاد شو،

ساعت، هشت شب را نشان می‌داد که به چند زندانی زن در زندان هرات، تماس‌هایی ردوبدل شد مبنی بر این که بساط خود را جمع کنند و قرار است تا یک ساعت دیگر، درهای زندان به روی همه‌ی آن‌ها باز شود. آن‌ها، زنان شماری از طالبان بودند که به زندان افتاده بودند. اول پنج‌پنج‌های زنانه‌ی داخل محوطه‌ی نظارت‌خانه شروع شد، پنج دقیقه طول نکشید که همه زندانیان از باز شدن درهای زندان حرف می‌زدند؛ هر یک از زنان بقچه‌ای زیر بغل گرفته بود و بعضی‌ها هم کودک خردسال همراه شان بود و چند نفری که تازه زایمان کرده بودند، تند تند نوزاد خود را قنداق می‌کردند. در ده دقیقه، چنان شلوغی در زندان به راه افتاد که صدا به صدا نمی‌رسید؛ حتی خاله بلقیس که ۱۰ سال در گوشه‌ی تخت خود لم داده بود و زیاد از تختش بلند نمی‌شد، حالا در صف اول و همراه قرانی زیر بغل ایستاده بود. یادم است که همیشه در حال خواندن قرآن و استغفار بود. زندان بانان با خنده و تمسخر و گاه با خشونت، آن‌ها را به بلاک‌های شان هدایت می‌کردند؛ اما زنان نظارت‌خانه، شمار شان بیش تر بود و نمی‌شد آن‌ها را در یک مکان جمع کرد. در این میان، سیمگل بیش تر از همه نگران بود که می‌باید آزاد شود. خانواده‌اش، کمر به قتل او بسته بودند و اگر یک طالب می‌فهمید که جرم او چیست، حتماً او را به سنگ‌سار محکوم می‌کرد.

در میان همه‌های که در زندان پیچیده بود، شماری چنان خوش حال بودند که با لباس‌های دست شان رقص می‌کردند تا جایی که سلطان رقص‌های نامنظم، نزد شان کم می‌آورد؛ ولی می‌شد نگرانی را از در چهره‌ی تک تک آن‌ها دید. تنها چند تا سرجمع (کسانی که نماینده‌ی بلاک بودند) داخل زندان خوش حال بودند که آن‌ها هم، دوست‌پسرهای قلدر در بخش زندان مردانه داشتند و معلوم بود دل گرمی‌ای دارند که این قدر تلاش می‌کنند تا درهای زندان زودتر باز شود. در این میان، زندان بانان، زنان را به آرامش دعوت می‌کردند که یکی از بین زنان، فریادکنان گفت: «هی خانم فلانی! به خدا در ز باز نکنی، خشتکت ز پاره می‌کنم.» خانم فلانی، با عصبانیت گفت: «مگه کشور قانون نداره؟» در این حالت، همه زنان یک جا زدند زیر خنده. خانم فلانی، ادامه داد: «درهای زندان ضد مرمی استند و با قفل‌های سنگین بسته شدند. طالب هرات ز گرفته نمی‌تانه. امیر د حال قتل عام شان است. آن‌ها شکست می‌خورند؛ کلی تانک‌های سنگین

رحیم رحیم

طالبان بیش از ۵۰ فرمان زن ستیزانه صادر کرده است

عاده آذین نظری

۱۳: وزارت امر به معروف و نهی از منکر طالبان، در میانه‌ی عقرب ۱۴۰۰، با صدور فرمانی ۱۰ ماده‌ای، نشر و پخش سریال‌ها و فیلم‌هایی را که زنان در آن‌ها نقش ایفا کرده اند، منع کرد.

۱۴: طالبان در یک جدی ۱۴۰۰، اعلام کردند که همراهی زنان با بیماران در شفاخانه‌ها، ممنوع است. ۱۵: طالبان در پنج جدی ۱۴۰۰، به ترانسپورت شهری و تکسی‌های داخل شهر، اعلام کردند که تنها می‌توانند به زنانی که حجاب کامل اسلامی دارند، خدمات ارائه کنند و زنان نباید به مسافت بیش از ۷۸ کیلومتر بدون محرم سفر کنند.

۱۶: طالبان در ۸ حوت ۱۴۰۰، سفر زنان بدون محرم به بیرون از کشور را منع کردند.

۱۷: طالبان در شش حمل ۱۴۰۱، سفر هوایی زنان بدون همراهی محرم مرد را ممنوع اعلام کردند.

۱۸: وزارت امر به معروف و نهی از منکر طالبان در هفت حمل ۱۴۰۱، با صدور مکتوبی، رفتن زنان و مردان به صورت باهمی در پارک‌ها را منع کرد و اجازه داد به گونه‌ی تنها در روزهای یکشنبه، دوشنبه و سه‌شنبه، «با حجاب شرعی» به پارک‌ها بروند.

۱۹: وزارت تحصیلات عالی طالبان، در سه‌ی ثور ۱۴۰۱، اعلام کرد که دختران تنها در هفته سه روز (روزهای جفت) به دانشگاه آمده می‌توانند.

۲۰: طالبان در ۱۷ ثور ۱۴۰۱، اعلام کردند که زنان در مکان‌های عمومی باید از برقع و روبند استفاده کنند، در غیر آن ولی (سرپرست) شان مجازات می‌شود.

۲۱: طالبان در ۲۹ ثور ۱۴۰۱، از رسانه‌های تصویری خواستند که مجریان زن در هنگام اجرای برنامه‌ها، باید صورت شان را بپوشانند.

۲۲: طالبان در ثور ۱۴۰۱، به آموزشگاه‌های رانندگی،

کمیسیون مستقل حقوق بشر از ساختار اداری افغانستان حذف و وزارت امر به معروف و نهی از منکر در کابینه اضافه شد.

۴: طالبان در ۱۷ سنبله ۱۴۰۰، به همه ورزشگاه‌های افغانستان، گفتند که زنان نباید در رقابت‌های ورزشی شرکت کنند.

۵: طالبان در ۱۷ سنبله ۱۴۰۰، اعلام کردند که زنان حق ورزش کردن و کار در اداره‌های دولتی به جز بخش بهداشت را ندارند.

۶: در ۱۷ سنبله ۱۴۰۰، وزارت داخله‌ی طالبان با نشر یک بیانیه، معترضان زن را متخلف و اخلاص‌گر نظم عامه عنوان کرده و گفتند که باید پیش از برگزاری تظاهرات از این وزارت اجازه بگیرند.

۷: طالبان در سنبله ۱۴۰۰، صنف‌های دانشگاه‌ها را برای دختران و پسران با نصب پرده بخش‌بندی کردند که بعداً به جداسازی روزهای درسی انجامید.

۸: طالبان در ۲۰ سنبله ۱۴۰۰، به کارمندان زن وزارت مالیه، گفتند که در خانه بمانند و مردی از اعضای خانواده‌ی خود را برای کار به جای خود بفرستند.

۹: طالبان در ۲۶ سنبله ۱۴۰۰، دانش‌آموزان دختر بالاتر از صنف ششم را از رفتن به مکتب بازداشتند.

۱۰: در ۲۷ سنبله ۱۴۰۰، رسانه‌ها گزارش دادند که کارمندان زن اداره‌های دولتی، اجازه نیافته اند به محل کار خود وارد شوند.

۱۱: طالبان در هشت میزان ۱۴۰۰، اعلام کردند که زنان حق اعتراض و برپایی تظاهرات را ندارند.

۱۲: طالبان در ۱۳ میزان ۱۴۰۰، محدودیت‌هایی مانند جدایی صنف‌های دختران از پسران، پوشش کامل حجاب و همچنین بازداشتن زنان از فراگرفتن شماری از رشته‌های تحصیلی را وضع کردند.

۱۴۰۰، با صدور فرمانی، کارمندان زن در اداره‌ها به ویژه خبرنگاران را مجبور کرد که در کنار رعایت دستور حجاب اجباری، لباس رنگی و چادرهای کوتاه نپوشند.

۲: طالبان در روزهای نخست سنبله ۱۴۰۰، به صورت رسمی جواز خانه‌های امن را لغو و فعالیت آن را ممنوع کردند.

۳: طالبان در ۱۴ سنبله ۱۴۰۰ کابینه‌ی تک‌جنسیتی حکومت شان را اعلام کردند که در آن، وزارت امور زنان و

ریچارد بنت، گزارش‌گر ویژه‌ی حقوق بشر سازمان ملل متحد برای افغانستان، در گزارشی که در ۲۵ جوزای سال روان منتشر کرده، گفته بود که طالبان پس از به‌قدرت‌رسیدن، بیش از ۵۰ فرمان محدودکننده را در برابر زنان و دختران افغانستانی صادر کرده اند. این جا، ۴۸ مورد از فرمان‌ها و دستورهای محدودکننده‌ی حقوق زنان را فهرست می‌کنیم.

۱: طالبان پس از تسلط بر افغانستان، در یک سنبله‌ی



رحیم نجیم

طالبان بیش از ۵۰ فرمان زن ستیزانه صادر کرده است

عادلہ آذین نظری



۴۶: طالبان در بغلان در ۱۴ اسد، به خیاط‌های مردانه که لباس‌های زنانه می‌دوختند، دستور داد که دکان‌های شان را ببندند.

۴۷: طالبان با صدور فرمانی در ۱۶ اسد ۱۴۰۲، آموزش دختران بالاتر از ده سال و پایین‌تر از ده‌سال دارای قد بلند را منع کردند.

۴۸: مرکز خبرنگاران افغانستان، در ۲۳ اسد ۱۴۰۲ اعلام کرد که ریاست اطلاعات و فرهنگ طالبان در هلمند، به رسانه‌های محلی در این ولایت هشدار داده که صدای زنان را نشر نکنند.

در این شماره‌ها، شماری از دستورهای محدودکننده حقوق زنان آمده که آشکارا صادر یا هم رسانه‌ای شده؛ اما ممکن است که دستورهایی هم در دو سال گذشته از سوی طالبان صادر شده باشد که رسانه‌ای نشده است.

منع حضور مردان و عدم استفاده از مواد شکننده و مملک شدن.

۴۲: طالبان در غزنی در دوم اسد ۱۴۰۲، فعالیت مؤسسه‌های غیردولتی داخلی و خارجی در این ولایت را ممنوع کردند که برنامه‌های آموزشی کوتاهمدت برای زنان نیز شامل آن بود.

۴۳: طالبان در دوم اسد ۱۴۰۲، زنان را از حضور در مسجدها و تکیه‌خانه‌های غزنی برای عزاداری منع کردند.

۴۴: طالبان در نُه اسد ۱۴۰۲، به مرکزهای صحتی در بلخ، دستور دادند که اتاق‌ها، شعبه‌ها و محل کاری خانم‌ها و آقایان را از هم جدا کرده و بیماران زن، به کارکنان زن و بیماران مرد به کارکنان مرد مراجعه کنند.

۴۵: طالبان پس از سه‌ای اسد سال روان، فعالیت همه آرایشگاه‌های زنانه در سراسر افغانستان را منع قرار داد.

با پسران در خارج از دانشگاه را نیز منع کرد.

۳۳: طالبان در ۱ جدی ۱۴۰۱، دستور دادند که آموزش دختران بالاتر از صنف ششم، در مرکزهای آموزشی خصوصی نیز منع است.

۳۴: وزارت تحصیلات عالی طالبان، در یک جدی ۱۴۰۱، ورود استادان زن، کارمندان اداری و خدمه‌های زن به دانشگاه‌ها را ممنوع قرار داد.

۳۵: طالبان در سه‌ی جدی ۱۴۰۱، اعلام کردند که زنان حق کار در مؤسسه‌های غیردولتی داخلی و خارجی را ندارند.

۳۶: رسانه‌ها در ۱۰ جدی ۱۴۰۱، گزارش دادند که وزارت ارشاد، حج و اوقاف طالبان، دستور داده که دختران بالغ، نمی‌توانند به مدرسه‌های دینی دخترانه‌ای که در مسجدها و حسینیه‌ها اند، وارد شوند.

۳۷: طالبان در نُه دلو ۱۴۰۱، زنان و دختران را از شرکت در کانکور دانشگاه‌های خصوصی منع کردند.

۳۸: سازمان ملل متحد در ۱۴ حمل ۱۴۰۲، اعلام کرد که مسئولان طالبان به آن‌ها اطلاع داده اند که دیگر هیچ زن افغانستانی اجازه‌ی کار در دفترهای این سازمان در افغانستان را نخواهد داشت.

۳۹: وزارت صحت عامه‌ی طالبان، در ۱۳ ثور ۱۴۰۲ اعلام کرد که زنان اجازه‌ی شرکت در آزمون «اکمال تخصص» را ندارند.

۴۰: طالبان در نُه جوزای ۱۴۰۲، زنان را از کشیدن خط ابرو، کاشت ناخن، خال کوبی، کشیدن خط ابرو و خط لب منع کردند.

۴۱: ریاست امر به معروف و نهی از منکر طالبان در هرات در ۲۸ جوزای ۱۴۰۲، به آرایشگاه‌های زنانه، گفت که زنان باید پیش از آرایش شدن وضوء بگیرند. هم‌چنان زنان به ادای نماز، رعایت حجاب، منع نصب کمره‌های امنیتی،

توصیه کردند که زنان را آموزش ندهند. این گروه از صدور جواز رانندگی به زنان نیز خوداری کرد.

۲۳: طالبان در یک جوزای ۱۴۰۱، اعلام کردند که زنان حق حضور در اداره‌های دولتی را ندارند.

۲۴: طالبان در ۱۱ جوزای ۱۴۰۱، از دانش‌آموزان دختر صنف‌های چهارم تا ششم، خواستند که صورت شان را حین رفت‌وآمد در شهر بپوشانند.

۲۵: وزارت مالیه‌ی طالبان در روزهای پایانی جوزای ۱۴۰۱، از کارمندان زن این وزارت، خواست که به جای خود، عضو مرد خانواده‌ی شان را برای کار معرفی کنند.

۲۶: حزب‌الله ابراهیمی، رییس تدقیق و مطالعات دادگاه عالی طالبان، در ۱۲ سنبله‌ی ۱۴۰۱، به خبرنگاران گفته بود که به حضور قاضیان زن در دادگاه‌های حکومت این گروه ضرورت نیست.

۲۷: طالبان در ۲۷ سنبله‌ی ۱۴۰۱ خورشیدی، با صدور مکتوبی از دانش‌جویان بخش قابلیت‌های دانشگاه طبی کابل، خواستند که از عکس گرفتن و فیلم‌برداری در صحن دانشگاه خودداری کنند.

۲۸: رسانه‌ها در ۱۷ عقرب ۱۴۰۱، گزارش دادند که زنان از رفتن به حمام‌های عمومی از سوی طالبان منع شده اند.

۲۹: رسانه‌ها در ۱۹ عقرب ۱۴۰۱، گزارش داد که زنان از رفتن به پارک‌های عمومی از سوی طالبان منع شده اند.

۳۰: طالبان در دستوری در ۳۰ عقرب ۱۴۰۱، دختران را از رفتن به مرکزهای آموزشی خصوصی منع کردند.

۳۱: طالبان در ۲۴ قوس ۱۴۰۱، حضور مردان را در جشن‌های فراغت دانش‌جویان دختر منع کردند.

۳۲: حکومت طالبان در ۲۸ قوس ۱۴۰۱، ادامه‌ی تحصیل دختران در دانشگاه‌های دولتی و خصوصی را منع کرد و در همین ماه، برگزاری جشن فراغت دختران همراه

بستن آرایشگاه‌های زنانه؛

فرمانی که نان را از آرزو می‌گیرد

عادلہ آذین نظری

و به نحوی سرپرستی خانواده‌اش را به دوش دارد؛ چون شوهرش که یک نظامی بود، پس از فروپاشی جمهوری بی‌کار شده و کارش محدود به کارهای خانه شده است. این موقعیت شوهر آرزو، سبب می‌شود که آن‌ها چند بار تصمیم رفتن به بیرون از کشور را بگیرند که به دلیل‌هایی نمی‌توانند آن را عملی کنند.

محدودیت‌هایی که شوهر آرزو را از کار باز داشته و به دنبال آن، دستور بستن آرایشگاه‌های زنانه، باعث شده که او این روزها احساس درماندگی کند. «به چه قدر سرمایه‌گذاری کردم، طلایم ز فروختم؛ ولی خوب شد که دوباره طلا خریدم. حالی دیگه یک عالم وسایل خریدم، می‌فامم اینا ز نه کسی می‌خره و نه در خانه او قدر جای دارم که اینا ز جای‌به‌جای کنم. خدا به اینا انصاف بته.»

درماندگی و دورنمای ناروشنی که در برابر آرزو و هم‌مسلكانش قرار گرفته، آن‌ها را واداشت که هفته‌ی پیش، با شماری از هم‌مسلكانش در مکانی گرد آمده و با هم مشورت کردند که برای بیرون‌رفتن از این منجلاب، راه‌چاره‌ای پیدا کنند. از میان صد آرایش‌گری که در این جلسه شرکت کرده بودند، چند تن انتخاب شدند که در صورت ممکن، با مسئولان طالبان ملاقات کنند و مشکل آرایش‌گر را با آن‌ها در میان بگذارند. آرزو هرچند از نتیجه‌ای که این تلاش به دست می‌دهد، چیزی نمی‌داند؛ ولی می‌داند که باید تا نهایت توان برای خود، خانواده و انسان‌های پیرامونش سودمند باشد. با آن هم آرزو در بلا تکلیفی محض خودش را می‌بیند و هم‌زمان به زن‌های مثل خودش می‌اندیشد که زندگی‌شان دگرگون شده و هیچ دری برای شکایت ندارند، مگر این که مهاجرت غیرقانونی را پیش بگیرند. او که در آغاز مصاحبه با چهره‌ی نسبتاً بشاش با من صحبت می‌کرد، آهسته آهسته ابروهای کمائی هاشور شده‌اش خم می‌شود و تن صدایش پایین‌تر می‌رود. دیگر بیش‌تر به فکر فرو می‌رود و با ناخن‌های تازه رنگ کرده اش، بازی می‌کند.

طالبان اخیراً در دستوری به همه آرایشگاه‌های زنانه در سراسر افغانستان، گفته که تا ۳ اسد سال روان، فعالیت‌های شان را متوقف کنند.

از تنهایی خانه بیرون کنند؟ آرزو که از ۱۸ سال به این سو مصروف آرایش‌گری است، می‌گوید که با این کار توانسته بر ناداری خود و خانواده‌اش چیره شود و زندگی مناسبی را برای شان بسازد؛ زندگی‌ای که اکنون به دستور طالبان در حال فروپاشی است.

در سال‌های نخست حاکمیت جمهوری، آرزو که همراه خانواده از ایران به کابل برگشته بود، با هم‌کاری خواهر بزرگ‌ترش که پیش از این در کابل زندگی می‌کرد، در یک نهاد خیریه که به زنان آموزش‌های حرفه‌ای و هنری می‌داد، شامل شد و حرفه‌ای آرایش‌گری را انتخاب کرد. این نهاد برای زنان نُه ماه حرفه‌ای را آموزش می‌داد و در جریان این برنامه، از آن‌ها قرضه جمع‌آوری می‌کرد تا در پایان این دوره، پول شان را پس بگیرند و در صورت امکان، کسب‌وکار متناسب با حرفه‌ای که آموخته‌اند را راه‌اندازی کنند.

پس از پایان آموزش آرایش‌گری، آرزو تا اندازه‌ای به کارش وارد شده بود و با مشورت بزرگان خانواده، طلاهایی را که از ایران با خود آورده بود، می‌فروشد و به فکر راه‌اندازی سالن آرایش‌گری می‌شود. او، دکان کوچکی را به کرایه می‌گیرد و مقداری مواد آرایشی و دست‌گاه‌های مورد نیاز را از بازار تهیه می‌کند. نخستین مراجعه‌کنندگان آرزو، دوستان و نزدیکانش بودند که در برابر دریافت خدمات آرایش‌گری، کم‌تر از اندازه‌ی تعیین‌شده پول می‌پرداختند. آهسته آهسته، مشتری‌های آرزو بیش‌تر می‌شود و کارش سامان می‌گیرد.

آرزو می‌گوید: «او زمانا آرایشگاه کم‌تر بود و زیادتر زن‌ها، تازه آرایشگاه می‌آمدند. به ای خاطر خیلی خوش بودم که به مردم خدمت می‌کنم. به اونا همیشه مشوره می‌دادم که پیش خانواده و شوهرهای خود مرتب و خوش‌سلیقه باشند.» او، در این دوره بخش زیادی از هزینه‌ی زندگی خانواده‌اش را می‌پرداخت. آرزو در جریان کار، خواهر جوان‌ترش را نیز آموزش می‌دهد؛ دختری که اکنون تنها نان‌آور خانواده است.

آرزو، حالا مادر دو کودک چهارساله و شش‌ساله است

کابل، به راحتی می‌پذیرد که در مورد حس‌وحالش در برابر دستور بستن آرایشگاه‌ها حرف بزند و نگرانی‌اش را با رسانه شریک کند. آرزو می‌گوید: از آن جا که دختران حق رفتن به مکتب، دانشگاه و کار در سازمان‌ها را ندارند، منع فعالیت آرایشگاه‌های زنانه، برایش حیرتی ندارد؛ اما برای این که خودش با آرایش‌گری بایستی هزینه‌های زندگی خود و شوهرش را فراهم کند و خواهر جوان‌ترش که زبردستش کار می‌کند نیز، به تنهایی بار تأمین نیازهای خانواده‌ی پدر را می‌کشد، او را نگران کرده که پس از این، به کدام جهت رو کنند تا بتوانند درآمدی برای خود شان دست‌وپا کرده و نان بخورنمیری برای خانواده‌های شان فراهم کنند.

آرزو که جز خواهرش، چهار شاگرد دیگر نیز دارد، با صورتی که پرسش‌های بی‌پاسخ زیادی را در خود جا داده، می‌گوید که از این پس، آن‌هایی که از آموزش بازداشته شده‌اند، به کجا پناه ببرند و با کدام فعالیتی خود شان را

گوشی‌اش زنگ می‌خورد، یکی از دوستانش است که به او می‌گوید؛ طالبان دستور داده‌اند که آرایشگاه‌های زنانه، باید بسته شود. باورش نمی‌شود و با خودش می‌گوید که شاید این دستور برای آرایش‌گرانی باشد که جواز فعالیت ندارند، یا هم مالیه‌ی شان را نپرداخته‌اند؛ اما پس از جستجوی شبکه‌های اجتماعی، درمی‌یابد که طالبان دستور بستن همه آرایشگاه‌های زنانه را صادر کرده‌اند. مطمئن شدن از درستی این خبر، او را که تنها نان‌آور خانواده‌اش است، به شدت اندوه‌گین می‌کند؛ اندوهی که هنگام وارد شدن من به آرایشگاهش، هنوز در چهره‌اش پیداست، درست مانند آرایشی تازه که به سادگی دیده می‌شود.

آرزو، در حالی که موهایش را رنگ و ابروهایش را هاشور کرده، با دیدنم کوشش می‌کند اندوهش را کنار بگذارد و سر صحبت را باز می‌کند. او، خلاف دیگر آرایش‌گران در



تجاوز طالبان به زندانیان زن؛ زنانی که باردار می شوند در خفا جنین شان سقط داده می شود

فرهاد کوهستانی

داده شده است. در گزارش آمده که زندانیان زن در شمال افغانستان، به زور و خلاف رضایت شان، مجبور شده اند که با شماری از مقام‌های محلی طالبان رابطه جنسی برقرار کنند. هشت صبح نوشته: «یکی از زندانیان رها شده، تأیید می کند که دست کم چهار زندانی زن در سمنگان در اثر تجاوز جنسی متواتر افراد طالبان، دچار بیماری شدید شده و سرانجام از سوی طالبان تیرباران شده اند.» هشت صبح به نقل از کارمندان صحتی بخش نسایی-ولادی شفاخانه‌های فاریاب، سمنگان و جوزجان، نوشته است که در جریان یک سال گذشته -ثور ۱۴۰۱ تا ثور ۱۴۰۲- نیروهای طالبان ۴۸ زن را از طرف شب برای درمان به این شفاخانه‌ها منتقل کرده اند که در اثر شکنجه‌ی فیزیکی و تجاوز جنسی دچار خون‌ریزی شدید بودند. در سوی دیگر، نیروهای طالبان در این موردها، به پزشکان هرگز اجازه‌ی ترتیب پرونده‌ی ثبت بیمار را نداده اند.

از پزشکی در شفاخانه‌ی ولایتی شهر میمنه، مرکز فاریاب، نوشته است: «۱۳ تن از زندانیان زن که در محبس پس از تجاوز جنسی از سوی طالبان حمل گرفته بودند، برای سقط به بخش نسایی-ولادی این شفاخانه شب‌هنگام انتقال داده شدند. بیش‌تر این زنان در سه ماه اول بارداری، سقط جنین کردند و دوباره به زندان منتقل شدند.» هشت صبح به نقل از منابعش در شفاخانه‌ی ولایتی سمنگان، نوشته است که در شش ماه از عقرب ۱۴۰۱ تا ثور ۱۴۰۲، هفت زندانی زن که در اثر شکنجه‌ی بدنی و تجاوز جنسی دچار خون‌ریزی شدید شده بودند، از سوی نیروهای طالبان برای درمان به این شفاخانه آورده شده است. «در این مدت، سه زن حامله برای سقط جنین توسط طالبان به این مرکز صحتی منتقل شده اند.»

۳: روزنامه‌ی اطلاعات روز، در ۵ ثور ۱۴۰۲ گزارشی داده که دو نیروی گروه طالبان، بر یک دختر ۲۵ ساله در روستای «خلیان» ولسوالی چاه‌آب تخار، تجاوز کرده و سپس به قصد کشتن، با میل تفنگ به سرش زده اند. به گزارش اطلاعات روز، این رویداد در ۳۱ حمل همین سال، رخ داده است. این روزنامه، به نقل از منابعش، نوشته است: «این دو عضو طالبان، حوالی ۰۲:۰۰ شب وارد خانه‌ی امیر محمدشاه، نظامی پیشین شده و بر دختر ۲۵ ساله‌ی

طالبان پس از بیست سال دوری از مرکز قدرت در افغانستان، در ۲۴ اسد ۱۴۰۰ برای بار دوم به قدرت رسیدند و از این تاریخ به این سو، مانند دور نخست حاکمیت شان، به هر شکل ممکن، کوشیدند که از زنان استفاده‌ی ابرازی کنند و در نهایت به بهانه‌های مختلف، آن‌ها را به زندان انداخته و مورد تجاوز جنسی قرار دهند. در دو سال گذشته، نیروهای طالبان در ولایت‌های مختلف به زنان زیادی به گونه‌ی معمول زنان غیرپشتون، تجاوز جنسی کرده اند و آن‌هایی را که نتوانسته اند به سکوت وادار کنند، تیرباران کرده اند. در این گزارش، به چند نمونه از تجاوز جنسی نیروهای طالبان بر زنان در ولایت‌های مختلف می‌پردازیم که در دو سال گذشته رخ داده است.

۱: هم‌زمان با روز جهانی هم‌بستگی زنان در سال روان (هشت مارچ ۲۰۲۳)، رسانه‌ها گزارش داده بود که نیروهای طالبان، بر یک زن ۴۰ ساله و دو دختر ۱۱ و ۱۳ ساله‌اش در سرپل تجاوز کرده اند. اندپندنت فارسی، در ۱۸ حوت ۱۴۰۱، گزارش داده بود که این رویداد در ۱۰ حوت همین سال، در روستای خانقاه ولسوالی سوزمه‌قلعه‌ی سرپل رخ داده و طالبان، دو عامل تجاوز به نام‌های طاهر و نادر را بازداشت کرده اند؛ اما دو متجاوز دیگر هنوز بازداشت نشده اند. اندپندنت فارسی به نقل از منبعش، نوشته بود: «ابراهیم، همسر زنی که با دخترانش هدف تجاوز قرار گرفته است، با حضور در دفتر والی طالبان، خواهان بازداشت همه عاملان تجاوز جنسی شده است؛ اما والی و رئیس استخبارات طالبان به دلیل وابستگی قومی با متجاوزان، از پی‌گیری این پرونده خودداری می‌کنند و تلاش دارند که افراد بازداشت‌شده را نیز آزاد کنند.» در این گزارش آمده؛ شبی که طاهر و نادر با دو مرد دیگر به خانه‌ی ابراهیم هجوم بردند و به زن و دو دختر او تجاوز کرده اند، ابراهیم در مرکز شهر سرپل بوده و فردای این آمده که همسر و دختران ابراهیم در اثر تجاوز جنسی مکرر و شکنجه، در شرایط بد جسمی و روانی قرار گرفته اند. اندپندنت به نقل از منبعش نوشته که ابراهیم از قوم اوزبیک است و افرادی که به زنان خانواده‌ی او تجاوز کرده اند، از قوم پشتون و از بستگان نزدیک عبدالرحمان، والی طالبان

در سرپل اند. یکی از این افراد به نام طاهر، شوهرخواهر مولوی بشیر، رئیس استخبارات طالبان در سرپل است. در گزارش آمده که پس از بازداشت طاهر، مولوی بشیر، به ابراهیم فشار آورده که از پی‌گیری این پرونده دست بردارد؛ زیرا ممکن است به او پیامد بدتری به همراه داشته باشد. سیدانور سادات، وزیر کار و امور اجتماعی در حکومت پیشین که یک دور نماینده‌ی سرپل در مجلس نمایندگان بود، در هشت مارچ، با نشر ویدیویی در فیسبوکش، نوشته بود که عاملان تجاوز به اعضای خانواده‌ی ابراهیم، از نزدیکی والی طالبان در سرپل اند. او افزوده بود: «امروز هشتم مارچ، روز هم‌بستگی بین‌المللی زنان جهان است. بازار تبریک‌گویی به زنان گرم است. به کدام روز شان تبریک بگوییم؟ دو تن طالب تروریست و خون‌آشام به خانه‌ی یک شخص غریبه در روستای خانقاه سرپل داخل شده و به زنان و دختران تجاوز کرده اند.»

در همین حال، در ویدیویی مرتبط به این رویداد که در شبکه‌های اجتماعی منتشر شده بود، دیده می‌شد که یک زن در حالی که چادری به سر دارد، به یک زن و چند مرد دیگر در درون یک اتاق، گریه‌کنان این رویداد را به زبان اوزبیک بازگو می‌کند. «بازده بچه شب بود که در زده شد. به دخترم گفتم برویم ببینیم چه گپ است. دروازه را با لگد می‌کوبیدند، می‌گفتند در را باز کن. آن‌ها به زور داخل خانه شدند و دست‌وپای ما را بسته کردند و به من و دخترانم حمله کردند و هر کاری را انجام دادند.»

۲: روزنامه‌ی هشت صبح در ۲۵ ثور ۱۴۰۲، با نشر گزارشی گفته که طالبان به زندانیان زن در فاریاب، سمنگان و جوزجان، تجاوز می‌کنند. در گزارش آمده که پس از فروپاشی جمهوری، ۹۰ زن در این سه ولایت از سوی طالبان بازداشت و زندانی شده اند؛ ۳۶ زن در فاریاب، ۳۴ زن در سمنگان و ۲۰ زن دیگر در جوزجان. هشت صبح نوشته که از میان ۹۰ زندانی زن در جوزجان، فاریاب و سمنگان، ۱۶ تن آن‌ها در اثر تجاوز جنسی بی‌هم، باردار شده و در شفاخانه‌های محلی جنین شان را سقط کرده اند. در این گزارش به نقل از منابع صحتی در فاریاب و سمنگان، آمده که جنین‌های این زنان در ماه‌های سوم و پنجم بارداری به دستور طالبان سقط

در گزارشی که از سوی رسانه‌ها در ۲۱ اسد منتشر شد، طالبان در فاریاب، جوزجان و ننگرهار، نه نفر را در برابر دید همگان شلاق زده اند. رسانه‌ها به نقل از دادگاه عالی طالبان، نوشته بودند که در فاریاب، چهار نفر به اتهام‌های «داشتن رابطه‌ی نامشروع» و «لواطت» محاکمه و هر یک به ۲۹ تا ۳۰ ضرب شلاق محکوم به مجازات شده بودند. این دادگاه، روشن نکرده بود که در جمع متهمان چند زن بوده است. هم‌زمان با این، مسئولان محلی طالبان در جوزجان نیز، گفته بودند که بر دو نفر به شمول یک زن، در ورزشگاه شهر شیرغان در برابر دید عموم حکم شلاق اجرا شده است. ریاست اطلاعات و فرهنگ طالبان در جوزجان، گفته بود که این دو نفر متهم به داشتن رابطه‌ی نامشروع بودند و در دادگاه این گروه، به ۳۹ ضرب شلاق محکوم به مجازات شده بودند.

این دادگاه‌های صحرایی در حالی برگزار می‌شود که طالبان در دلو ۱۴۰۰ خورشیدی، برگزاری دادگاه صحرایی را ممنوع کردند. عبدالسلام حنفی، معاون نخست‌وزیر طالبان در دیدار با دبیر لاینز، نماینده‌ی پیشین سازمان ملل در امور افغانستان، از ممنوعیت برگزاری دادگاه صحرایی در افغانستان خبر داده و گفته بود، با افرادی که خودسرانه

سال روان، اعلام کرده بود که به تطبیق حدود و قصاص متعهد است. او، گفته بود که دادگاه‌های این گروه، ۱۷۵ حکم قصاص، ۳۷ حکم سنگ‌سار و چهار مورد حکم کشتن از طریق زیردیوار کردن را صادر کرده اند. این حکم‌ها پس از تأکید مکرر هیت‌الله آخندزاده، رهبر طالبان صادر شده است.

ما پیش از این، به مواردی از سنگ‌سارها و برگزاری دادگاه‌های صحرایی پرداخته‌ایم که از زمان بازگشت طالبان به قدرت تا پایان ۱۴۰۱ انجام شده است. در این گزارش، به مواردی از سنگ‌سارها و دادگاه‌های صحرایی اشاره می‌کنیم که پس از آغاز ۱۴۰۲ در افغانستان اجرا شده است.

در آغاز سرطان سال روان، نیروهای طالبان یک مرد را در پکتیکا به جرم داشتن رابطه‌ی بیرون از ازدواج، در برابر دید همگان شلاق زدند. در ۲۰ سرطان همین سال، گزارشی نشر شد که دادگاه عالی حکومت طالبان، اعلام کرده که در پانزدهم سرطان، دو مرد و یک زن به جرم فرار از منزل که قبلاً حکم مجازات شان صادر شده بود، در میدان وردک شلاق زده شده اند. حکم مجازات این سه تن، در استدیوم ورزشی غازی امان‌الله‌خان با حضور شماری از مقام‌های طالبان و باشندگان محل تطبیق شده که در آن، هر یک ۳۹ شلاق خورده است.

دادگاه عالی طالبان در ۲۱ سرطان، با نشر خبرنامه‌ی، گفته بود که چهار تن به شمول یک زن، به اتهام «فسق و فجور»، در برابر دید همگان در کابل شلاق زده شده است. این دادگاه گفته بود که جزای تعزیری بر این چهار تن در دادگاه ابتدائیه‌ی ولسوالی پغمان کابل، تطبیق شده است. در خبرنامه، آمده بود که هر یک از این افراد، از سوی دادگاه ابتدائیه‌ی ولسوالی پغمان، به سه سه ماه حبس تفیذی و ۲۰ «دُرهِی شرعی» به مجازات محکوم شده اند.

این کار را انجام دهند، برخورد خواهد شد. او، گفته بود که به هیچ فردی اجازه‌ی برگزاری دادگاه صحرایی در افغانستان داده نخواهد شد.

با این حال، دادگاه عالی حکومت طالبان، یک بار گفته بود که تطبیق مجازات علنی، منجر به کاهش جرایم جنایی در جامعه و درس عبرتی برای افراد دیگر خواهد شد.

در همین حال، منبعی در وزارت داخله‌ی طالبان، به جاده‌ی ابریشم می‌گوید که در دو هفته‌ی پسین، بیش از ۱۰ طالب به جرم داشتن رابطه‌ی نامشروع و دیگر پرونده‌های «تاموسی»، از سوی این وزارت در کابل معرفی و بازداشت شده اند؛ اما مشخص نیست که بر اعضای بازداشت‌شده‌ی این گروه، آیا مانند دیگر مجرمان جزا تطبیق می‌شود یا خیر.

در مورد چه‌گونگی برگزاری جلسه‌های محکمه در اداره طالبان نیز سوال‌ها و انتقادهای زیادی وجود دارد. منتقدان می‌گویند که متهمان به وکیل مدافع دسترسی ندارند و مجازات متهمان به گونه‌ی فراقانونی در افغانستان جریان دارد.



سنگسار؛ طالبان ده‌ها زن را دادگاه صحرایی کرده است

عادلہ آذین نظری

طالبان که بخشی از هویت آن‌ها در حکومت‌داری را برگزاری دادگاه‌ها صحرایی شکل می‌دهد، پس از تسلط دوباره بر افغانستان در ۲۴ اسد ۱۴۰۰، ساختار عدلی و قضایی کشور را دگرگون کرده و برای تطبیق جزا بر مجرمان، به برگزاری دادگاه‌های صحرایی رو آورده اند. دادگاه صحرایی به دادگاهی گفته می‌شود که به محض دست‌گیری متهم و بدون گذراندن مرحله‌های بازجویی و بازپرسی، تشکیل و حکم آن در همان جلسه، در حضور روحانی‌ها و ملایان صادر و بی‌درنگ به اجرا درمی‌آید. طبق معیارهای پذیرفته‌شده‌ی جهانی، قوانین یک دولت مشروع، باید با مقررات سازمان ملل مطابقت کند و باید دارای قانون اساسی، قانون جزا، محاکمه، تحقیق قاضی و کلیان مدافع، حامیان و محافظان قانون داشته باشند.

طبق این معیارها، یک متهم در زمان‌های مختلف، باید سه بار دادگاهی شود، پس از آن مطابق به قانون جزای آن کشور، مجرم شناخته شده و سپس حکم به اجرا درآید. این روند دادرسی در ساختار قضایی کنونی افغانستان در بیش‌تر موارد تطبیق‌شدنی نیست.

هیت‌الله آخندزاده، رهبر طالبان در دیدار با قاضیان خود در ۲۱ عقرب ۱۴۰۱، به آن‌ها دستور داده بود که با رعایت شرایط شرعی نسبت به متهمان، «قصاص» و «حدود» را اجرا کنند که در پی آن، ده‌ها زن و مرد در ولایت‌های مختلف افغانستان از جمله هلمند، فراه، تخار، لوگر، کابل، بدخشان، پروان، ارزگان، جوزجان، پکتیا، پکتیکا، لغمان و برخی از ولایت‌های دیگر در برابر دید همگان شلاق زده شده و بر یک تن نیز حکم «قصاص» تطبیق شده است. ذبیح‌الله مجاهد، سخن‌گوی حکومت طالبان، باری این عمل کرد را «مجازات اسلامی» خوانده و انتقادهای برابر آن را «مداخله‌ی کشورها در امور داخلی» گفته و محکوم کرده بود.

عبدالملک حقانی، معاون دادگاه عالی طالبان، در ثور

فرار از خشونت به مرگ؛

در چهار ماه گذشته بیش از ۳۵ زن خودکشی کرده‌اند

✍️ علی ضحاک



متأهل ۲۳ساله در ولسوالی ینگی قلعه با خوردن داروی مرگ موش به زندگی‌اش پایان داده است. این زن طاهره نام داشت و در چهار جوزای سال روان، در روستای کفترعلی ولسوالی ینگی قلعه تخر خودکشی کرده است.

بدخشان: منابع محلی خبردادند که یک زن ۴۰ساله در شهر فیض‌آباد، مرکز بدخشان، با خوردن مرگ موش به زندگی‌اش پایان داده است. این زن که متأهل بوده، در ۱۳ ثور در ناحیه‌ی پنجم شهر فیض‌آباد اقدام به خودکشی کرد و پس از انتقال به شفاخانه جان باخته است.

سرپل: فرماندهی امنیه‌ی طالبان در سرپل، گفته‌اند که یک دختر ۱۹ساله که به تازگی مراسم عروسی‌اش بدون حضور داماد برگزار شده بود، در این ولایت خودکشی کرده است.

بر اساس داده‌های فرماندهی امنیه سرپل، این دختر باشندهی روستای «نجان» ولسوالی سانچارک این ولایت بود و در ۱۳ سرطان با استفاده از سلاح گرم به زندگی‌اش پایان داده است.

در همین حال، منابع محلی خبردادند که یک دختر ۱۵ساله در ولسوالی کوهستانات سرپل که بدون رضایتش با مردی نامزد شده بود، خودکشی کرده است. این دختر باشندهی روستای دهرقریق ولسوالی کوهستانات بوده و در ۱۵ حمل به زندگی‌اش پایان داده است.

علت خودکشی این دختر، خشونت فامیلی و ازدواج اجباری گزارش شده است.

بامیان: عبدالصبور فرزنان سیغانی، سخن‌گوی والی طالبان در بامیان، در چهار اسد، به رسانه‌ها گفته بود که یک دختر ۱۸ساله در روستای «ملاغلام»، از مربوطات مرکز بامیان خودکشی کرده است. این دختر نیلوفر نام داشت و حوالی ۱۱:۰۰ قبل از ظهر روز چهار اسد خود را حلق‌آویز کرد و به زندگی‌اش پایان داده است.

دایکندی: منابع محلی در دایکندی خبردادند که در ۲۶ سرطان سال روان، یک دختر ۱۷ساله به نام رعنا در ولسوالی میرامور دایکندی خود را حلق‌آویز کرده و به زندگی‌اش پایان داده است.

در رویداد دیگری منابع محلی خبردادند که در ۲۷ سرطان، یک زن ۲۸ساله به نام طاهره در روستای «پیتاب آزموک» ولسوالی شهرستان دایکندی خود را حلق‌آویز کرده و به زندگی‌اش پایان داده است.

همچنان، مسئولان محلی طالبان در دایکندی، گفته‌اند که در ۱۵ جوزای سال روان، یک زن در ولسوالی کجران این ولایت، با خوردن تریاک خودکشی کرده است. این زن «اولس بی‌بی» نام داشته و باشندهی روستای مناره‌ی ولسوالی کجران بوده است.

دلیل خودکشی این زن مشکلات و نزاع خانوادگی خوانده شد و گفته می‌شود که قبل از این نیز، او یک بار با خوردن تریاک اقدام به خودکشی کرده؛ اما پس از رسیدن به مرکز صحتی نجات یافته بود.

منابع محلی در روز نخست سال روان خورشیدی، یک دختر ۱۸ساله به نام لایقه، در روستای «تگابلور» ولسوالی شهرستان دایکندی خودکشی کرده است.

بر اساس گزارش‌ها، لایقه دانش‌آموز صنف نهم مکتب بوده و با چادرش خود را حلق‌آویز کرده و به زندگی‌اش پایان داده است.

است. این منابع گفته‌اند که خالده زن دوم شوهرش بوده و به دلیل بی‌توجهی او در طول پنج سال زندگی مشترک، خودکشی کرده است.

رویداد چهارم: منابع محلی گفتند که یک زن جوان در ولسوالی گرزبوان این ولایت، در ۲۹ جوزا، خود را حلق‌آویز کرده و به زندگی‌اش پایان داده است. این زن ۲۳ساله، فرزانه نام داشته و پس از یک نزاع خانوادگی با برادرشوهرش، خودکشی کرده است.

محمد معاود، سرپرست مدیریت جنایی طالبان در فاریاب نیز این رویداد را تأیید کرد و دلیل آن را خشونت خانوادگی عنوان کرده است.

رویداد پنجم: طبق گفته‌های منابع محلی در ۲۷ جوزای سال روان، یک زن جوان در ولسوالی گرزبوان فاریاب، خود را حلق‌آویز کرده و به زندگی‌اش پایان داد. یافته‌های جاده‌ی ابریشم نشان می‌دهد که این زن جمیله نام داشته و ۲۸ساله بوده است.

رویداد ششم: منابع محلی خبردادند که یک زن باردار در ولسوالی قیصار فاریاب، در ۲۶ جوزا با خوردن مرگ موش، به زندگی‌اش پایان داده است. این زن لیلماه نام داشته و هنگام خودکشی، هفته‌ماهه باردار بوده است. به گزارش رسانه‌ها، از این زن ۳۲ساله، سه کودک دیگر نیز به جا مانده است.

رویداد هفتم: همچنان یافته‌های جاده‌ی ابریشم نشان می‌دهد که یک دختر ۲۱ساله در ولسوالی قیصار فاریاب، در مخالفت با ازدواج اجباری با یک مرد لال، خودکشی کرده است.

گفته می‌شود که این دختر سکینه نام داشته و باشندهی روستای «تودری» ولسوالی قیصار بوده است و پس از این که بدون اطلاع خودش، با یک مرد کارگر در ایران که توانایی حرف‌زدن نداشت، از سوی خانواده‌اش نامزد شده، در ۱۸ جوزا خودکشی کرده است. سکینه پس از یک تماس تصویری با نامزدش، می‌فهمد که او لال است.

رویداد هشتم: منابع محلی خبر دادند که در ۲۵ ثور سال روان، یک زن و یک دختر در ولسوالی‌های شیرین‌تگاب و پل‌چراغ فاریاب خودکشی کرده‌اند.

یافته‌ها نشان می‌دهد که، در رویداد نخست، یک زن ۱۹ساله در روستای کوه صیاد ولسوالی شیرین‌تگاب، برای فرار از خشونت‌های خانوادگی، با خوردن مرگ موش به زندگی‌اش پایان داده است. طبق گزارش‌ها، این زن متأهل و مادر یک دختر چهارساله بوده است.

همچنان در همین روز، یک دختر ۱۶ساله در مرکز ولسوالی پل‌چراغ، خودش را حلق‌آویز کرده و به زندگی‌اش پایان داده است.

رویداد نهم: طبق گفته‌های منابع محلی، در هفت ثور سال روان، یک زن ۵۶ساله در منطقه‌ی باغ‌وبوستان ولسوالی قرغان فاریاب، خود را درون اتاقش حلق‌آویز کرده و به زندگی‌اش پایان داده است. این زن سلطانه نام داشته و به دلیل ابتلا به بیماری روانی، خودکشی کرده است.

تخر: یافته‌های جاده‌ی ابریشم نشان می‌دهد که یک دختر ۲۴ساله در ولسوالی دشت‌قلعه‌ی تخر که پدرش می‌خواست بر خلاف میلش، او را با یکی از نزدیکانش نامزد کند، در ۲۶ سرطان سال روان خودکشی کرده است.

در همین حال، منابع محلی خبردادند که یک زن در تخر خودکشی کرده‌اند؛ یافته‌ها نشان می‌دهد که، یک زن

خانه‌اش پیدا کرده‌اند.

پروان: فرماندهی امنیه‌ی طالبان در پروان، در چهار اسد از مرگ مرموز یک زن در ولسوالی سیاه‌گرد این ولایت، خبر داده بود.

محمدکامران زید، سخن‌گوی فرماندهی امنیه‌ی طالبان در پروان، گفته بود که این زن صبح سه‌ی اسد در دره‌ی قمچاق ولسوالی سیاه‌گرد بر اثر جراحت از ناحیه‌ی گردن، جان باخته است. به گفته‌ی او، این زن جوهرگل نام داشته و هنگام مرگ ۴۵ساله بوده است.

جوزجان: از آغاز سال روان تا اکنون، سه رویداد خودکشی زنان در سه ولسوالی این ولایت گزارش شده است.

مسئولان محلی طالبان در جوزجان، گفته‌اند که در ۲۰ سرطان، یک دختر ۱۸ساله در روستای ایماق ولسوالی خواجه‌دوکوه این ولایت، خود را حلق‌آویز کرده و به زندگی‌اش پایان داده است.

به گفته‌ی مسئولان محلی طالبان، این دختر رحیمه نام داشته و به دلیل ابتلا به بیماری عصبی و افسردگی خودکشی کرده است.

همین گونه، منابع محلی خبردادند که در یک رویداد دیگر، یک دختر جوان در یک سرطان سال روان در روستای «تبه‌ی ولسوالی آقچه‌ی جوزجان خودکشی کرده است. این دختر ۲۰سال داشته و با شلیک سلاح نوع چره‌ای در خانه به زندگی‌اش پایان داده است.

مسئولان امنیتی طالبان در ولسوالی آقچه‌ی جوزجان نیز، خودکشی این دختر جوان را تأیید کرده‌اند. گفته شده که این دختر به دلیل ابتلا به بیماری روانی، به زندگی‌اش پایان داده است.

در همین حال، فرماندهی امنیه‌ی طالبان در جوزجان، گفته است که در ۲۲ جوزا، یک دختر ۱۷ساله به نام بسزه‌گل در روستای شورتپه‌ی ولسوالی قرقین این ولایت در خانه‌اش خود را حلق‌آویز کرده و به زندگی‌اش پایان داده است.

یک منبع از روستای شورتپه ولسوالی قرقین جوزجان علت این خودکشی را خشونت‌های خانوادگی می‌داند.

بادغیس: در سال روان، سه رویداد خودکشی در میان دختران در بادغیس گزارش شده است.

مسئولان محلی طالبان در بادغیس، می‌گویند که دو دختر جوان در ولسوالی قادس این ولایت در سال روان خورشیدی خودکشی کرده‌اند؛ در رویداد نخست، یک دختر ۲۵ساله به نام «امیری‌بی» در سه‌ی اسد، در روستای حاجی عبدالله‌خان ولسوالی قادس این ولایت، با شلیک تفنگچه به زندگی‌اش پایان داده است.

به گفته‌ی سخن‌گوی والی طالبان در بادغیس، رویداد دوم در روستای «ولاد میرزاه‌ها»ی ولسوالی قادس رخ داده است و یک دختر ۲۴ساله به نام «پروانه» با شلیک مرمی کلاشنیکف به زندگی‌اش پایان داده است.

منابع محلی خبردادند که یک دختر ۱۷ساله در ۱۸ جوزا در روستای «قبچاق» ولسوالی آب‌کمری بادغیس، خودش را حلق‌آویز کرده و به زندگی‌اش پایان داده است.

صدیق‌الله صدیقی، سخن‌گوی فرماندهی امنیه‌ی طالبان در بادغیس نیز، خودکشی این دختر را تأیید کرده و دلیل آن را «مشکلات خانوادگی» عنوان کرده است.

فاریاب: در سال روان، فاریاب با ده مورد خودکشی در میان زنان، بلندترین آمار خودکشی را به خود اختصاص داده است.

رویداد نخست: طبق یافته‌های جاده‌ی ابریشم، یک دختر ۱۶ساله در هشت اسد، در شهر میمنه، مرکز فاریاب، با شلیک تفنگ چره‌ای به زندگی‌اش پایان داده است. این دختر، در روستای عزیزآباد ناحیه‌ی اول شهر میمنه زندگی می‌کرد.

رویداد دوم: منابع محلی گفتند که یک زن در ۳۰ سرطان، در روستای سرچکان ولسوالی گرزبوان فاریاب، خود را حلق‌آویز کرده و به زندگی‌اش پایان داده است. این زن بی‌بی‌هاجره نام داشته و ۴۰ساله بوده است. به گفته‌ی منابع، شوهر این زن علت خودکشی او را بیماری روانی عنوان کرده است.

رویداد سوم: منابع امنیتی طالبان در فاریاب، گفته‌اند که یک زن ۲۵ساله به نام خالده، در ۲ سرطان در ولسوالی بلچرغ این ولایت، با خوردن داروی زهری، خودکشی کرده است.

وضع محدودیت‌های دست‌وپاگیر بر زنان از سوی طالبان و گسترش دامنه‌ی ناداری، باعث شده که زنان و دختران بیش‌تر از پیش قربانی خشونت‌های خانوادگی و ازدواج‌های اجباری شوند؛ چیزی که سبب شده شماری از زنان برای فرار از این وضعیت، به مرگ پناه ببرند. به باور روان‌شناسان، ایجاد محدودیت‌ها در برابر حضور زنان در اجتماع، از مهم‌ترین عامل‌های اقدام به خودکشی در میان آن‌ها است.

بازگشت طالبان به قدرت در کنار آسیب‌گذاری همگانی، محدودیت‌های دست‌وپاگیر و تحمل‌ناپذیر زیادی را در دو سال گذشته برای زنان به همراه داشته است. این گروه، در نخستین اقدام، دانش‌آموزان دختر بالاتر از صنف ششم را از رفتن به مکتب بازداشتند و به دنبال آن، زنان و دختران از رفتن به دانشگاه نیز منع کردند.

وزارت امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر گروه طالبان، زنان را از رفتن به پارک‌های تفریحی، ورزشگاه‌ها و حمام‌های عمومی نیز منع کردند و برگشت و گذار زنان در مکان‌های عمومی محدودیت وضع کرد. پس از چندی، زنان از کار در مؤسسه‌های داخلی و خارجی نیز منع شده و سفر طولانی را نیز به داشتن همراه محرم مرد، منوط کردند. در آخرین مورد، گروه طالبان آرایشگاه‌های زنانه را نیز بستند و نان را از سفره‌ی هزاران خانواده ربودند.

وضع محدودیت‌های دست‌وپاگیر بر زنان از سوی طالبان و گسترش دامنه‌ی ناداری، باعث شده که زنان و دختران بیش‌تر از پیش قربانی خشونت‌های خانوادگی و ازدواج‌های اجباری شوند؛ چیزی که سبب شده شماری از زنان برای فرار از این وضعیت، به مرگ پناه ببرند. به باور روان‌شناسان، ایجاد محدودیت‌ها در برابر حضور زنان در اجتماع، از مهم‌ترین عامل‌های اقدام به خودکشی در میان آن‌ها است.

بر اساس یافته‌های جاده‌ی ابریشم، از آغاز سال روان خورشیدی تا اکنون بیش از ۳۵ زن و دختر، در ۱۴ ولایت کشور خودکشی کرده است. ممکن آمار خودکشی زنان و دختران به مراتب بیش‌تر از این باشد؛ اما به دلیل سنتی‌بودن جامعه و محدودیت بر فعالیت‌های رسانه‌ای، از آن گزارش نشده باشد. در زیر به گونه‌ی فشرده به خودکشی زنان و دختران در نزدیک به چهار ماه‌ونیم گذشته می‌پردازیم.

غور: مسئولان محلی طالبان در غور گفتند که یک دختر ۱۵ساله به نام نوریه روز پنجشنبه- چهارم جوزای ۱۴۰۲- در روستای «قشقه‌ی ولسوالی دولتیار این ولایت، خود را حلق‌آویز کرده و به زندگی‌اش پایان داده است. مسئولان طالبان، دلیل خودکشی این دختر را مشکلات روانی عنوان کرده بودند.

غزنی: منابع محلی در غزنی به تاریخ ۲۶ ثور سال روان، خبرداده بود که جسد یک پرستار زن در ولسوالی جاغوری این ولایت، در حالی که حلق‌آویز بوده پیدا شده است. این زن نازدانه نام داشت و دانش‌آموخته رشته‌ی پرستاری بود. او در شفاخانه‌ای در منطقه‌ی غنجور جاغوری، کارمند رضاکار بود و فعالیت‌های اجتماعی نیز داشت.

با این که روشن نشده بود که این زن خودکشی کرده یا توسط فرد یا افراد دیگری حلق‌آویز شده؛ اما منابع محلی، گفته‌اند که این پرستار خودکشی کرده است.

ننگرهار: منابع محلی در ۲۱ حمل سال روان، خبرداده بودند که یک دختر جوان در شهر جلال‌آباد، مرکز ننگرهار، خودش را به رودخانه انداخته و به زندگی‌اش پایان داده است. این دختر در ۲۱ حمل، در ناحیه‌ی هفتم شهر جلال‌آباد خودکشی کرده است.

کندهز: منابع محلی در ۱۹ جوزای سال روان، گفته بود که یک زن جوان باردار، در ناحیه‌ی سوم شهر کندز با نوشیدن تیزاب به زندگی‌اش پایان داده است. این زن حوالی ۱۱:۳۰ شب پنج‌شنبه ۱۸ جوزا- در روستای حمیدبای ناحیه‌ی سوم شهر کندز، برای فرار از خشونت‌های خانوادگی، خودکشی کرده است.

کاپیسا: در ادامه خودکشی زنان، دو رویداد خودکشی زنان در ثور و جوزا در کاپیسا گزارش شده است. منابع محلی، خبرداده که یک دختر ۱۷ساله در روستای «کوت» ولسوالی تگاب کاپیسا، با شلیک کلاشینکوف به زندگی‌اش پایان داده است. این دختر فریمینه نام داشته و حوالی ۰۳:۰۰ پس از چاشت دوشنبه ۲۹ جوزا- برای فرار از خشونت‌های خانوادگی خودکشی کرده است.

همین گونه منابع محلی داده که یک زن ۳۰ساله به نام یاسمین در ولسوالی محمودراقی این ولایت، خود را حلق‌آویز کرده و به زندگی‌اش پایان داده است. مسئولان امنیتی طالبان در کاپیسا، با تأیید این رویداد، گفته بودند که یاسمین، حوالی ۰۹:۰۰ صبح هفت ثور، با تناب تکه‌ای خود را حلق‌آویز کرد و نیروهای مبارزه با جرایم جنایی طالبان، جسد او را از

فروشی، توخشی و خلا؛

به مناسبت پانزدهم آگست

روح الله کاظمی، دکتری فلسفه اسلامی

پکم تقریباً همه‌ی آن‌ها که مسأله‌شان هست - نه لزوماً معنای تاریخی و انتولوژیکی از «مسأله‌شدن» چیزی - به‌اجمال می‌دانند که دولت جمهوری توسط چه اشیا، کدام شرکت-کشور، ها، کدام سیستم‌های قدرت‌مند و مناسبات بی‌رحم اطلاعاتی، چه شکاف‌ها و خلأهای درونی، کدام منافع کبیر و صغیر، چه نوع صفات‌های بی‌مانند تاریخی^۱ و چه نوع «فرستاده»های خون‌آشام اما با مهارت و خبیر، به زمین کوفته شد. یعنی همه می‌دانند همان مادرانی که جنین جمهوری را بیست سال قبل در زایشگاه بُن زاییدند، خود آن را در قتل‌گاه کابل از شیر کشیدند و سرش را بریدند. البته این آگاهی نه یک آگاهی منطقی - تاریخی - زیرا اگر چنین ماهیتی می‌داشت؛ یعنی از ادراک سرشت منطقی پدیده‌ها و شکل معین حیات نیروهای تاریخی^۲ برآمده بود، تراژدی سقوط/اسقاط ناممکن می‌شد - بل آگاهی ژورنالیستی، منفعلانه و پس از واقعه بود.

دوم آن‌چه در سطح تاریخ عمومی از واقعه انتشار یافته، همین آگاهی مزبور را بر ساخته و همین قامت از واقعیت را بر ملا کرده است. لیکن ورای این سطح آگاهی، می‌توان به قسمی متفاوت و واقع‌پراخت: در سطح عمیق‌تر، رویداد سقوط مولود امتزاج تاریخی و ماهوی نئولیبرالیسم و سرمایه‌داری است. این نسبت به‌خوبی توضیح می‌دهد که لازمی منطقی آن قربانی شدن بسیاری از ملت‌ها و برآمدن جوامعی به‌مثابه «اریاب» و جوامعی دیگر به‌منزله‌ی «پرولتاریا» خواهد بود: جوامع سرمایه‌دار به‌عنوان اریاب و جوامع درحال توسعه به‌منزله‌ی پرولتاریا. گویی، پیکار طبقاتی با تجاوز از سطح فردی، اینک در سطح جوامع باز تولید می‌شود. به معنای دیگر، پرولتاریایی شدن و کلاشدن برخی دولت‌ها/کشورها/جوامع، جای شکل برهنه‌ای از استثمار و استعمار را گرفته و ماهیتی به‌غایت بی‌رحمانه‌تر از قبل یافته است. آن‌چه در افغانستان روی داد، به‌طور واضح مشتق از همین منطق و در کسوت قهر میلیتاریستی از بالا - البته با ماهیت سرمایه‌سالارانه‌ی نئولیبرالیسم - و انقیاد پرولتاریای از پایین بود؛ این قهر و توسعه‌ی میلیتاریستی و دوگانه‌ی اریاب و پرولتاریا را در جنگ آکرین نیز شاهدیم. بدون شک، قسمی «بازی بزرگ» حتی بزرگ‌تر از آن‌چه در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم جریان داشت، با مناسبات پیچیده‌تر و اراده‌های بدوی‌تر، در جریان است؛ بدیستی که آشکارا جوامع دیگر را قربانی خویش می‌سازد و شکاف‌های خونین و حقارت‌بار انتروپولوژیستی برخاسته از منطق سرمایه‌داری را عمیق‌تر می‌گرداند. جامسکی به‌درستی توضیح می‌دهد که دموکراسی اجتماعی، نه فقط نسخه‌ی اروپایی‌اش، بلکه سایر نسخه‌ها هم، تحت حملات شدید دوران نئولیبرالیسم نسل گذشته واقع شده است، واقعیتی که برای عموم مدرم در تقریباً همه‌جا ویران گر و برای نخبگان معدود سودمند بوده است. نمودی از زشتی‌های این آموزه (نئولیبرالیسم) در مطالعه‌ی آشکار شده است که به‌تازگی آکسفام منتشر کرده و نشان می‌دهد که یک درصد ثروتمندترین مردم دنیا به‌زودی بیش از نیمی از ثروت دنیا را در اختیار خواهند داشت.

به تصریح جامسکی، نه «نئولیبرالیسم» و نه نسخه‌های پیشین آن مانند «لیبرالیسم» افسانه نبوده‌اند، به‌قطع نه برای آنانی که هر روز در جای جای جهان و جوامع قربانی می‌گردند و با قهاریت به بردگی کشانده می‌شوند. پل بیروک، مورخ اقتصاد، تنها یکی از بسیار کسانی است که نشان داده‌اند «لیبرالیسم» اقتصادی اجباری جهان سوم در قرن نوزدهم یک عنصر اصلی در توضیح تأخیر صنعتی‌شدنش است؛^۳ در واقع صنعتی‌زدایی‌اش، داستانی که در لفافه‌های گوناگون و نقاب‌های اغواکننده، تا امروز ادامه یافته است.

منتها، ترکیب سرمایه‌داری و نئولیبرالیسم از دریچه‌ی مہتای رادیکالیسم مذهبی و تکیه‌گاه نژادی آن وارد شد و مناسبات قدرت را به نفع عطش توسعه‌ی نظامی تغییر

داد. بسیار واضح است که ایالات متحده مانند انگلیس پیش از آن در قرن نوزدهم و سرپای قرن بیستم، به پشتیبانی از اسلام تندرو و مخالفت با ملی‌گرایی سکولار، که هردوی این دولت‌های امپریالیستی آن را برای اهداف سلطه و کنترل سکولار خود خطرناک‌تر می‌دانند، مشتاق بوده است. هم بدین نظم بود که از خوان خونین قلع و قمع ملی‌گرایی سکولار هردو زوج میلیتاریسم و هژمونی نژادی-مذهبی به ژوئیسانس رسیدند. بدین سان، به‌خوبی درک می‌شود که هر اقدام رستگاری‌طلبانه برای خروج از بن‌بست، دست‌کم مستلزم پس‌زدن و ناکام‌ساختن این منطق جهان‌شمول در فضا و زمان معین است.

سوم اینک، سخنان اخیر «فرستاده» - فرض می‌گیریم که صحبت وی مطابق با واقع است - تکلیف همه را روشن کرده است: تنها دو راه وجود دارد: یا (۱) بیعت با امارت اسلامی، یا (۲) نبرد علیه آن. هر دو راه ماهیت تراژیک دارند و بی‌گمان هر راه دیگری غیر از این دو، بیراهه‌ی تاریخی-سیاسی بوده و ایضاً تراژیک خواهد بود، چرا که ذیل حاکمیت مناسبات حاضر، قهرآ به منتهالیه «بیعت» یا «نبرد» خاتمه می‌یابند.

یک پرسش پرسش اکنون این تواند بود که آیا این آگاهی چه نوع اقدام سیاسی می‌طلبد؟ یا، این آگاهی برای چه چیزی و کدام اقدام کفایت می‌کند؟ اساساً یک اقدام تاریخی-سیاسی، چه چیزی غیر از آگاهی می‌طلبد؟ افزون بر این و ماتقدم بر هر امری، اصلاً ما طالب چه اقدامی هستیم و مہتای کدام وضعیت؟ چرا و چگونه؟ فرض می‌کنیم این شعر و شعور عوامانه صادق باشد که «مقابل با طالب لحظه به لحظه در بدنه‌ی جامعه راسخ و نافذ می‌گردد... عمر حکومت طالب کوتاه است و دست روزگار بازی‌های بسیاری در آستین دارد»، ثم ماذا؟! یعنی چه انسانی قرار است جای انسان درآید، کوچی، بادیزبست و قانون‌گریز بنشیند؟ چه نظم و نظامی با چه مکانیسم و منطقی قرار است به جای نظم و نظام توخشی طالبانی، بربریت تندروری و فاشیسم زمین‌خوار استقرار یابد؟ چه انسان، کدام نظم، کدام منطق، چه وضعیت؟ چگونه همین‌طور به‌سادگی مفروض گرفته‌ایم این ضد شرور که برود، ضرورتاً یک ضد خیر و نیکو جای آن خواهد نشست؟ چه انسانی قرار است آن نظم رستگرا نه را با خود آورد؟ وقتی هرگز به این خلا و پرسش پرداخته نمی‌شود و هیچ انقلابی هم در سوژه رخ نداده است، بدیهی است در غیاب واقعیت و حقیقت و فقدان درک منطقی از پدیده‌ها، زبان توهم بسط پیدا می‌کند. به‌طور فشرده، مسأله تنها و هرگز رفتن طالبان نیست، مسأله‌ی اصلی به زبان ساده نظم و نظام بدیل است. بعد تراژیک ماجرا دقیقاً این است که همه، چونان جادوگران پیش‌گو از رفتن و ناکامی رژیم طالبان سخن می‌گویند، اما مطلقاً فراموش می‌کنند که چه انسان و چه نظم‌ی جای آن خواهد نشست. این خلا از منظر انتولوژیکی-تاریخی، ریشه‌ی تاریخی زنجیره‌ی زوال و انحطاط بوده و خواهد بود. یک وضعیت زمانی به بن‌بست می‌رسد که در بنیادش سوژه فاقد امکان شده است؛ این سوژه را قدری باید توضیح داد.

چهارم ما نه با سوژه، بل با یک نا-سوژه سروکار داریم. پس در وهله‌ی اول نا-سوژه‌ای را به‌صورت کوتاه واکاویم که پس از ماجرای سقوط می‌کوشد چهره و صورت دیگری از خویش به صحنه آورد؛ پس از سقوط با نا-سوژه‌ای روایت‌گری سروکار داریم که می‌کوشد شاکله‌ی مبتدلی از سوگواری و تروما و هم‌هنگام نقد را از آن خویش سازد، مبتذل بدین جهت که خود در آن‌چه ستیزه‌گرانه حالا از خویش نفی می‌نماید، مشفقانه سهم داشته و سوپزکتیویته‌ی چندتکه‌اش از آن ارتزاق کرده است؛ نوعی سوژه‌ای محروم از تربه و نقد که تمام تقلای بی‌آرزش صرف تظہیر خود و تقصیر دیگری می‌شود؛^۴ این احتمالاً همان کارکرد و ساختار جوهری جامعه‌ای را به نمایش می‌نهد که به قول ژیکر وقتی در خود «معیوب»

است، هوشیاری «معیوب» از خودش به وجود می‌آورد. به معنای دقیق‌تر، اینک سوژه‌ای پدید آمده که فاقد هر نقش تاریخی بوده و شأن هستی‌شناختی‌اش را به‌طور کامل از دست می‌دهد. این سوژه را باید یک نا-سوژه‌ی نامکان‌مند نامید، بدین جهت که فاقد پایگان انتولوژیکی معینی است که احیاناً احیای مضمون سوپزکتیویس بدان اتکا دارد و بدین دلیل مدام بازی‌های قاهر، آن را از جا می‌کند و بی‌هویت‌اش می‌سازد. ما مدام با سوژه‌ای برخورد می‌کنیم که هرگز از خویشتن نپرسیده و از قضا، فقط در فراقکنی از خویشتن مصروف بوده است. خوب دقت نماییم تمام کلیشه‌های سترونی که در دو سال پس از سقوط در خارج از فضا و مناسبات حقیقی و واقعی‌اش به نام نقادی وضعیت مکرراً نشخوار می‌شود، مبتین زبان اختگی و حامل نشانه‌های عدم تغییر وضعیت و نیز امتناع دگرگونی سوژه است. همه‌ی نشانه‌ها حاکی از بن‌بست مطلق و پایدار است.

پنجم زبان، تنها زمان ندارد؛ مکان هم دارد. زبان در قدم نخست، در پایگاه مکانی‌اش دلالت‌هایش را اخذ می‌نماید. اساساً حدود و تطوّر زبان به‌گونه‌ی مکان‌مند اتفاق افتاده، بساطت‌های اولیه‌اش را پشت سر نهاده و به ترکیب‌ها و نسبت‌های پیچیده‌اش رسیده است. سوژه‌ای هم که با زبان و در زبان رشد کرده، ابتدا مکان‌مند بوده است. بنابراین، هم زبان و هم سوژه، مقهور زمان و مکان‌اند؛ آپاراتوس‌های که اثر انتولوژیک دارند، به همین جهت است که فضا، شهر، روستا و سایر فضاهای میناتور-زیستی را می‌تواند چونان وضعیت زبان یا زبان-مکان و یک زبان-وضعیت مطالعه نمود.

حال یک زبانی از جا-دررفته و مکان‌زده‌ی چگونه قادر به برآمدن به‌منزله‌ی یک نقد خواهد بود؟! یا چگونه از دل آن سوژه‌ای امکان ظهور خواهد یافت؟ آن‌چه از قرارگاه انتولوژیک‌اش منسلخ می‌گردد، بی‌معنا می‌شود؛ بدین معنا که چیزی از آن در تربه‌ی تأثیرنهی و شأن هستی‌شناختی باقی نمی‌ماند و در درجه‌ی صفر از بودن و اثرگذاری منتقل می‌شود.

ششم دلّوز می‌نویسد: تاریخ یک چیز، به‌طور کلی، توالی نیروهایی است که آن را به تملک خود درآورده‌اند و هم‌بودی نیروهایی که برای به دست‌آوردن مالکیت آن،

تقلّا می‌کنند. (دلوز، نیچه و فلسفه، ص ۱۴). این بیان انتولوژیک هر پدیده‌ای از جمله ظهور و زوال پدیده‌های سیاسی است. جنگ برهنه‌ترین صحنه‌ی نبرد نیروهای بر سر تملک یکدیگر است. جنگ در زبان و منش بردگی، دچار قضاوت اخلاقی می‌شود و مذموم جلوه می‌کند، اما از منظر وجودشناختی رادیکال‌ترین و واقعی‌ترین صحنه برای اثبات و احیای نیروی وجود است. جنگ اصیل‌ترین ظهور نیروی فوسیس را نشان می‌دهد. نمی‌خواهم منادی جنگ باشم، اما مسأله نه قباحت جنگ است نه ضرورت آن؛ این شرایط تاریخی است که جنگ را ضروری می‌کند. می‌خواهم بگویم نوعی هم‌بودی نیروهای دگرگونه لازم است تا نیروی حاکم را از میدان بردارد.

اکنون در آستانه‌ی دوساله‌ی زوال و فروپاشی، دو صفحه‌ی میسوط فاجعه را فراروی خویش می‌بینیم: از یک سو دچار «توخش»ی رژیم هستیم که در مقیاس مباران هیروشیما می‌همی جامعه را می‌سوزاند و خاکستر می‌گرداند، از جانب دیگر، گریبان یک «خلا» بنیادین: خلا پرسش از نظم و نظام بدیل و هم‌زاد آن سوژه‌ی خط‌خورده و از خویش‌بیگانه. در نخستین روزهای ظهور فاشیسم نژادی-مذهبی، طی مقالاتی از ناتوان‌سازی جامعه توسط طالبان گفتیم. دیدیم روند ناتوان‌سازی چگونه به‌طور سیستماتیک و با خشونت تمام دنبال شد. در این میان اما قربانی درجه نخست این وضعیت «زنان» بودند. زنان تنها قربانی رژیم تروریستی طالبان نشدند، بلکه قربانی منافع جوامع بین‌المللی و قدرت‌های ذی‌دخل در مسائل افغانستان نیز گردیدند. با این وجود، زنان به‌خصوص آنانی که در زبان حاکمیت متعلق به اقلیت قومی‌اند، پرچم اعتراض را زنده نگه داشته‌اند. آن‌ها صادق‌ترین معترضان و درعین حال بی‌پناه‌ترین سوژه‌های اعتراض‌اند. هرچند آن‌گونه که توضیح دادیم، گشودگی راه آینده اجتماعی از نیروها را می‌طلبد، اما بدون تردید، اعتراض زنانی که در بطن توخش یا در اضطرار و آوارگی صادقانه علیه وضعیت آه می‌کشند و جز خود آن‌ها هیچ کسی دیگری نمی‌توانند از آن‌ها نمایندگی کنند، مهم‌ترین نیروی گشایش خواهد بود. امیدوارم اتصالی قدرت‌مندی از نیروها شکل گیرد و نحوه‌ی بودن جدیدی را به ارمغان آورد.



۱. جامسکی آمریکا را به دلیل روح سرمایه‌سالارانه‌ی آن، یک شرکت-کشور می‌نامد.
 ۲. همه‌ی رهبران سیاسی و چه بی‌اندازه این تعبیر بی‌معنا و مشمئزکننده است - در دو دهه‌ی اخیر دچار حماقت، پلاهت و صغارت بی‌نظیر بودند.
 ۳. نژاد، پیش از آن که در چنگال قضاوت اخلاقی و ارزش‌دوری بیفتد، پیش از آن که به دُشنه‌ای در دام «نژادباوری» بدل شود و قبل از آن که نژادباوران آن را بی‌معنا و منحط معرفی کنند تا دکترین نژادباوری خویش را از خلال این رویت منافقانه پیش ببرند، نیروی اصیل طبیعت است، نیروی بودن و اعلام موجودیت. توضیح بسنده‌ی این مطلب به‌زودی در مقاله‌ی «در باب نژادباوری» خواهد آمد.
 ۴. مقصود و ارجاع همه‌ی مردان و زنانی است که دیرپوز نخبگان سیاسی و فرهنگی افغانستان به شمار می‌آیند و حالا همه روزه در پس‌زمینه‌ای از رستگاری فردی (پناهندگی) از تریبون‌های افغانستان انترنشنال، بی‌بی‌سی، صفحات شخصی و... به‌خصوص در شبه‌پرسش‌پاسخ‌هایی مثل «میدان» و سایر شب‌گفت‌وگوهای خانگی، منتقد وضعیت برآمده و در کسوت منادی رادیکال نقد، نقش بازی می‌کنند.

تبعیدیان مبارز؛

تندیس «رناتا فونته» ایتالیا به چهار زن افغانستانی داده شد

دکتر عاده اذین نظری



در مؤسسه‌های تحصیلی خصوصی به تدریس آغاز کرد و در ۲۰۱۰، یک مؤسسه آموزشی خصوصی را با همسرش و چند تن از دوستان تأسیس کردند و زمینه‌ی تحصیل برای تعداد زیادی از جوانان به خصوص دختران را مهیا کردند. خانم مشتاق، در ۲۰۱۳ خود مدیریت مؤسسه آموزشی‌اش را عهده‌دار شد و فعالیت داوطلبانه‌ی دیگری را نیز در عرصه‌ی سیاست و حقوق زنان آغاز کرد. او، عضو بود



رهبری اتاق تجارت و صنایع زنان افغانستان نیز بود و در ۲۰۲۱، به عنوان یکی از ۱۶ زن شجاع و تأثیرگذار افغانستان از طرف سازمان عفو بین‌الملل شناخته شد. جایزه‌ی رناتا فونته، از این جهت برای خانم مشتاق ارزشمند است که احساس می‌کند، از ادامه‌ی کار در بیرون از کشورش نیز می‌تواند نتیجه بگیرد. او، می‌گوید: «خذ این جایزه، قدم‌های مرا استوارتر ساخت و اراده‌ام را چندین برابر کرد، تا برای حقوق زنان و دختران افغانستان، بتوانم بیش‌تر فعالیت داشته باشم». او، از زمان ورود به ایتالیا، با هم‌کاری شش خانم دیگر، تصمیم به تأسیس یک انجمن مختص به زنان مهاجر در ایتالیا را گرفتند و تا اکنون، برنامه‌های آموزشی گوناگون حضوری و آنلاین را برای رانمایی، رشد و ارتقای ظرفیت زنان در آن جا برگزار کرده و می‌خواهد، دامنه‌ی فعالیت‌های شان را فراخ‌تر کند و صدای عدالت‌خواهی زنان افغانستانی را در هر تریبونی که برایش ممکن است، بلندتر کند، تا مبادا درد زنان و دختران افغانستانی دچار فراموشی شود.

خانم مشتاق در مورد زنان و دختران افغانستانی، می‌گوید که «آن‌ها در شجاعت، جسارت و توان‌مندی، شهره‌ی عام و خاص هستند و باید به جرأت گفت که در مدت نزدیک به دو سال تنها صدای عدالت‌خواهی در برابر ظلم گروه طالب بوده‌اند». به گفته‌ی او، زنان با وجود همه تهدیدها و خطرهایی که متوجه شان بود، همچنان بر موضع و حقوق خود ایستاده‌اند و این مسئله، «مایه‌ی امید و دل‌گرمی برای ماست که بانوان افغانستان به آن سطح آگاهی رسیده‌اند که هیچ‌گاه اجازه نخواهند داد، حقوق شان پامال شود و حتا اگر محدود شوند، باز هم اعتراضات خویش را ادامه می‌دهند تا بتوانند دوباره آزادی و عدالت را به دست بیاورند.»

پس از بازگشت طالبان به قدرت، شمار زیادی از زنان افغانستانی که در بخش ترویج برابری جنسیتی، ارزش‌های حقوق‌بشری و سازمان‌های رسانه‌ای فعالیت داشتند، به کشورهای هم‌سایه، منطقه و شماری از کشورهای اروپایی و امریکایی پناهنده شده‌اند که شماری از آن‌ها، درگیر زندگی روزمره شده و شماری هنوز هم، به گونه‌ی محدود به فعالیت‌های شان ادامه می‌دهند.

خانم محمدی، دلیل ادامه‌ی مبارزه‌اش را «ادرس» از زنان افغانستانی می‌داند و از این‌که به نمایندگی از زنان افغانستانی، توانسته تندیس رناتا فونته را دریافت کند، خرسند است؛ اما از این‌که می‌داند حضور او برای زنان افغانستان مؤثرتر است و او نمی‌تواند تمام توانش را وقف آن‌ها کند، ناراحت است. دل‌خوشی کوچکش اما این است که کم‌ازکم توانسته با شماری از زنان دیگر، فریاد عدالت‌خواهی زنان افغانستان را بلند نگه دارد و نگذارد که حکومت طالبان به رسمیت شناخته شود.

راضیه احسانی

خانم احسانی، فعال رسانه‌ای و فعال حقوق زن، از چهار زنی است که موفق به کسب تندیس رناتا فونته در ایتالیا شده است. او از ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۱ در شبکه‌های تلویزیونی افغانستان به حیث خبرنگار، تهیه‌کننده و مجری فعال بوده و در ۲۰۱۵، به نویسندگی در هفته‌نامه‌ی «زن افغان‌زمین» گماشته شد. در ۲۰۲۱، کارمند وزارت مهاجرین و عودت‌کنندگان بود و در ۲۰۲۲، هم‌کاری با تیم‌های خیریه برای شناسایی، معرفی و توزیع کمک به خانواده‌های نیازمند و مخصوصاً زنان بی‌سرپرست را آغاز کرد. پس از این‌که طالبان روی کار آمدند، به اعتراض و دادخواهی پرداخت و اکنون در رم ایتالیا، پناهنده شده است.

احسانی، می‌گوید: «با دریافت این جایزه، احساس مسئولیت بیش‌تری می‌کنم. این جایزه به من تعلق ندارد؛ بل که متعلق به همه زنان و دختران افغانستان است که در زیر سایه‌ی شوم طالبان در این دو سال مبارزه کرده‌اند. این جایزه نشان‌دهنده‌ی آن است که تلاش و مبارزه و دادخواهی برای زنان افغانستانی، نتیجه‌بخش بوده است». او، خوش‌حال است که در کنار این جایزه، پیام‌های دلگرم‌کننده‌ی زنان و مردم ایتالیا را در باره‌ی زنان افغانستان دریافت کرده است. خانم احسانی، مهاجرت را سخت‌ترین حالت ممکن برای کسانی می‌داند که در افغانستان، سال‌ها در راستای صلح و آبادی تلاش کردند. او، می‌افزاید: «اما نمی‌توان به آسانی از آن چه در افغانستان می‌گذرد، چشم پوشید؛ پس در کنار هر فعالیتی، تلاش می‌کنم دادخواهی برای زنان و دختران افغانستان را در اولویت کاری خود قرار دهم و از هر دریچه و تریبون، صدای مردم افغانستان باشم.»

صدیقه مشتاق

صدیقه مشتاق، از فعالان حقوق زن، تجارت‌پیشه و پزشک است که به تندیس رناتا فونته، دست یافته است. او در ۲۰۰۶، پس از فراغت از دانش‌گاه، در شفاخانه‌های دولتی و سپس



اتحادیه‌ی زنان متحد ایتالیا (Donne Insieme)، تندیس «رناتا فونته» را به مناسبت بیست‌وپنجمین سال‌روز بنیان‌گذاری‌اش، به چهار زن مبارز و اکادمیک افغانستان پس از تحلیل و بررسی فعالیت‌های شان در سال ۲۰۲۳ اهدا کرد.

جایزه‌ی رناتا فونته در ۸ جوزای سال روان با حضور شخصیت‌های برجسته‌ی ایتالیا در محفل ویژه‌ای در استان داری شهر «لچه» به این زنان اختصاص یافت. از میان این زنان، بتول حیدری، در مشاوره‌ی روانی فعال بوده، نساء محمدی و صدیقه مشتاق، در زمینه‌ی بهداشت باروری و قابلیت‌ها و هم‌چنان راضیه احسانی، در زمینه‌ی فعالیت‌های رسانه‌ای کار کرده‌اند و اکنون نیز، به گونه‌ی رضاکارانه در ایتالیا برای مهاجران خدمات گوناگون حقوقی، بهداشتی و روانی ارائه می‌کنند.

تندیس رناتا فونته، سالانه به کسانی تعلق می‌گیرد که در راستای مبارزه با خشونت، ترویج برابری جنسیتی و آزادی بیان تلاش می‌کنند. رناتا فونته (Renata Fonte)، زنی بود که در راستای مبارزه با مافیای در ۱۹۸۴م، قربانی خشونت شد. هم‌زمان با این، از خانم ماریا گرازیل مازولا، بنیان‌گذار شبکه‌ی بشردوستانه‌ی جامعه مدنی که در راستای مبارزه با مافیای در ایتالیا فعالیت می‌کند نیز، تقدیر شد.

بتول حیدری

خانم بتول حیدری، مشاور، نویسنده و استاد دانش‌گاه که اکنون در ایتالیا به سر می‌برد، از کسانی است که تندیس رناتا فونته را به دست آورده است. خانم بتول حیدری در جنبش اعتراضی آزادی‌بخش زنان افغانستان عضویت دارد و به نمایندگی از زنان افغانستان صدای اعتراض بلند می‌کند. او تاکنون چهار اثر داستانی منتشر کرده که به زبان‌های آلمانی، انگلیسی، جاپانی، ترکی، عربی و ایتالیایی ترجمه شده است. او یکی از منتقدان ادبی است و در جشنواره‌های ادبی به حیث داور ایفای نقش کرده است. اکنون نیز در جریان تحلیل چند اثر داستانی است و قرار است به زودی مجموعه‌ی داستانی‌ای را نیز به چاپ بفرستد. خانم حیدری، اکنون دانشجوی دکترای دانشگاه دولتی اصفهان است و اخیراً رساله‌ی دکترایش را آماده‌ی دفاع کرده است. هم‌زمان، در چند دانش‌گاه به گونه‌ی آنلاین روان‌شناسی تدریس می‌کند. همین‌گونه به مردم به ویژه زنان، به گونه‌ی آنلاین مشاوره‌ی روانی رایگان می‌دهد و مدت‌هاست در راستای حمایت از حقوق ترنس‌چندرها و اقلیت‌ها در افغانستان قلم و قدم می‌زند و اکنون در ایتالیا نیز برای ترنس‌هایی که از افغانستان بیرون شده‌اند، مشاوره‌ی روانی می‌دهد. هم‌زمان با این، او در ایتالیا با انجمن‌های فعال عرب برای مشاوره‌دهی به شکل حضوری با مهاجران عرب آغاز کرده و با یک نهاد انگلیسی برای رساندن خدمات روان‌شناسی برای مهاجران در پاکستان نیز همکاری می‌کند. خانم بتول حیدری در جریان



نساء محمدی

نساء محمدی، زن دیگر که از سوی اتحادیه‌ی زنان متحد ایتالیا، برای دریافت تندیس رناتا فونته انتخاب شده، تنها زنی از افغانستان است که دکترای بهداشت باروری دارد. او کتابی پیرامون بهداشت باروری نوشته که در دانش‌گاه‌های ایران، تدریس می‌شود. او ماستری و تخصصش را در رشته‌ی قابلیت‌ها و صحت باروری به پایان رسانده است. خانم محمدی کار را از شفاخانه‌ی چراغ، آغاز کرد و مدت‌ها ریاست دانش‌کده‌ی قابلیت‌ها یکی از دانش‌گاه‌های خصوصی در کابل را بر عهده داشت. او یک مرکز شخصی نیز، ایجاد کرده بود که در حوزه‌ی سلامت و حقوق باروری زنان و دختران نوجوان فعالیت می‌کرد. در این زمان، عضو بود اجرائی انجمن قابله‌های افغانستان، عضو بود اجرائی شورای پرستارها و قابله‌های افغانستان، عضو بود کمیته IRB در وزارت صحت عامه و هم‌چنان عضو بود اجرائی و هیئت مدیره‌ی شبکه مشارکت سیاسی زنان افغانستان بود. خانم محمدی به گونه‌ی غیررسمی و داوطلبانه در رسانه‌ها و ورکشاپ‌های آموزشی، برای زنان از حقوق باروری و سلامت جنسی، تنظیم خانواده و حقوق باروری و زایمان ایمن، آگاهی می‌داد.

محمدی، در خصوص «قابلیت‌ها تابو نیست» فعالیت و به خانواده‌ها آگاهی‌دهی می‌کرد. اکنون او در ایتالیا به سر می‌برد و برای زنان و دختران مهاجر، در زمینه‌ی باروری و بهداشت به گونه‌ی آنلاین مشاوره می‌دهد. خانم محمدی، زمانش را برای نشست‌های حضوری برای زنان مهاجر در ایتالیا

روزهای سیاه سینما؛

طالبان: پخش فیلم‌های مغایر اصول شرعی و افغانی ممنوع است

دکتر عارف وفایی



اطلاعات و فرهنگ (۱۳۹۹)، مؤسسه‌ی افغان‌فیلم در سال‌های ۱۳۹۶ تا ۱۳۹۸ به طور متوسط سالانه ۱۳ فیلم سینمایی تولید کرده است. هرچند این آمار تولید فیلم در افغانستان در مقایسه با کشورهای مطرح در عرصه‌ی سینما در منطقه؛ مانند هند، ترکیه و ایران خیلی ناچیز است؛ اما با توجه به توقف چنددهه‌ای فعالیت‌های سینمایی و ناامنی در کشور، پیش‌رفت قابل توجهی به حساب می‌آید.

تعداد سینماهای فعال کشور در ۱۳۹۸، به ۳ باب سینما و ۴ دست‌گاه سینمای سیار که قابلیت انتقال و نمایش فیلم در ولایت‌های مختلف را داشت، می‌رسید. تعداد صندلی‌های موجود در سینماهای افغانستان در ۱۳۹۸ به ۲۳۲۴ می‌رسید و تعداد تماشاچیان شرکت‌کننده در سینماهای افغانستان نیز، در این سال به ۳۵ هزار و ۵۰۰ نفر می‌رسید. آمار نشان می‌دهد که فعالیت‌هایی سینمایی، هم از نظر تجهیزات و هم از نظر مخاطبان یا حضور تماشاچیان، هنوز در افغانستان جا نیفتاده است. این آمار را اگر با فعالیت‌های سینمایی یکی از کشورهای منطقه از جمله ایران مقایسه کنیم، تفاوت‌های چشم‌گیری را نشان می‌دهد.

در همین مدت مشابه، ایران دارای ۳۵۱ سینما با ۶۳۱ سالن بوده است که شمار صندلی‌های آن به ۱۰۱ هزار و ۶۵۳ می‌رسید. تعداد فیلم‌های تولیدشده در ایران نیز در این سال به ۹۹ فیلم و مخاطبان یا تماشاچیان سینما در این کشور نیز در ۱۳۹۸، به ۲۶ میلیون و ۳۱۱ هزار نفر می‌رسید.

هر چند، سینما در کشور با وجود چالش‌های متعدد از جمله مشکلات اقتصادی، فقدان سینماگران متخصص و چالش‌های امنیتی به صورت لنگان لنگان به حرکت خود ادامه می‌داد و حداقل می‌توانستیم بگوییم که سینمای افغانستان هرچند با سرعت خیلی کند، اما در حال پیش‌رفت است. با بازگشت طالبان در ۱۵ اگوست ۲۰۲۱، سینمای کشور نه تنها که از حرکت باز می‌ماند، بل که کاملاً سرکوب و فراموش می‌شود. روحیه‌ی پیش‌رفت و آزادی به مثابه‌ی روح از پیکر سینمای افغانستان جدا می‌شود و بار دیگر سالن‌های سینما خالی از تماشاچی و فضای اجتماعی نیز تهی از هنر، معنا، ذوق و لب‌خند می‌شود. طالبان دو ماه پس از تسلط شان بر کابل، اعلام کردند که زنان پس از این نمی‌توانند در نمایش‌نامه‌ها و سریال‌های تلویزیونی نقش بازی کنند. این فرمان طالبان در حالی اعلام می‌شد که طی سال‌های اخیر سرمایه‌گذاری‌های زیادی روی ساخت فیلم‌ها و مجموعه‌های تلویزیونی با هنرنمایی زنان صورت گرفته بود. یکی از این کارها، ساخت مجموعه‌ی تلویزیونی طنزی «خواستگاری برای شوهر» در هرات است که در آن ۱۱ مرز و ۱۳ زن نقش بازی کرده‌اند. این مجموعه بعد از چهار سال تلاش ساخته شد؛ اما به دلیل این که در آن زنان نقش بازی کرده‌اند، اکنون از نشر توسط تلویزیون‌های داخلی بازمانده است.

طالبان هم‌چنین در نومبر ۲۰۲۱، با انتشار یک دستور هشت‌ماده‌ای، اعلام کردند که «پخش فیلم‌های مغایر اصول شرعی و افغانی، فیلم‌هایی که سبب بداخلاقی می‌شوند» منع است. ریاست مطبوعات استخبارات طالبان، در اوایل سال ۱۴۰۱، از تلویزیون‌های داخلی خواسته بود که نشر هر نوع فیلم و سریال خارجی حتا با محتوای اسلامی را متوقف کنند. استخبارات طالبان حتا برای متوقف کردن این برنامه‌ها، به مرکز چند رسانه از جمله تلویزیون طلوع و تمدن یورش برده و مانع پخش برخی از برنامه‌های آن‌ها شدند. پس از ممنوع‌شدن پخش سریال‌های خارجی، بعضی از تلویزیون‌های داخلی به تولید و پخش سریال‌های داخلی رو آوردند، اما دیری نگذشت که استخبارات طالبان نشر سریال‌های داخلی از جمله سریال «شهربانو» که توسط تلویزیون تمدن پخش می‌شد را نیز ممنوع کردند.

با این حال حکومت طالبان پخش فیلم و فعالیت‌های سینما را به طور کلی متوقف نکردند؛ اما تلاش کردند که با مداخله در محتوا و سانسور برنامه‌های سینمایی، آن را با

سراسر افغانستان فعالیت داشت که ۱۱ سینمای آن در شهر کابل، دو سینما در شهر هرات، دو سینما در شهر مزارشریف و یکی هم در شهر کندوز فعال بود. یکی از شگفتی‌های پیش‌رفت سینما در افغانستان در این دوره، این بود که شمار زیادی از خانم‌ها به بازی‌گری و فیلم‌سازی روی آورده بودند. تعداد قابل توجهی از بازیگران زن در فیلم‌های سینمایی، نمایش‌نامه‌ها و سریال‌های تلویزیونی نقش بازی می‌کردند. هم‌چنین، برای اولین بار در ۱۳۹۸، یک زن از سوی کمیسیون مستقل اصلاحات اداری و خدمات ملکی، به عنوان رییس مؤسسه‌ی افغان‌فیلم انتخاب شد. صحرا کریمی، بازی‌گر و فیلم‌ساز که مدرک دکترای کارگردانی فیلم از دانشگاه فیلم و تلویزیون اسلواکی داشت، ریاست مؤسسه‌ی افغان‌فیلم را به عهده می‌گیرد.

مؤسسه‌ی افغان‌فیلم، به عنوان یک مرکز سینمایی افغانستان در حکومت‌های قبلی، تمامی فعالیت‌های سینمایی در کشور را به عهده داشت. بعد از ۲۰۰۲ که تغییراتی در مقرره‌های سینمایی کشور اتفاق افتاد، دولت به مؤسسه‌های خصوصی تولیدکننده‌ی فیلم نیز حق فعالیت داد که در نتیجه بیش‌تر از ۱۶۰ مؤسسه‌ی خصوصی تولید فیلم جواز فعالیت دریافت کرد. مؤسسه‌ی افغان‌فیلم، برای هم‌کاری با مؤسسه‌های خصوصی تولیدکننده‌ی فیلم، به آن‌ها مشورت‌های لازم در عرصه‌ی فعالیت‌های سینمایی را ارائه می‌کرد و در صورت نیاز تجهیزات و پرسنل فنی خود را در اختیار فیلم‌سازان و سینماگران قرار می‌داد. علاوه بر این، افغان‌فیلم در برگزاری جشن‌واره‌های سینمایی بین‌المللی و داخلی با مراکز فرهنگی خارجی و سفارت‌های دیگر کشورها در کابل، هم‌کاری می‌کرد.

در سال‌های اخیر، شمار بازی‌گران و فیلم‌سازان مستقل در افغانستان نیز افزایش یافته بود. به طور نمونه، ریاست افغان‌فیلم در اسد ۱۳۹۹، اعلام کرد که در قراردادی با شش فیلم‌ساز مستقل در کشور، شش فیلم مستند را تولید می‌کند. خانم صحرا کریمی، رییس افغان‌فیلم در مورد تولید این فیلم‌های مستند گفته بود: «ساخت این فیلم‌های مستند نه تنها باعث غنای فرهنگی فیلم‌سازی در داخل کشور می‌شود؛ بل که گام مهمی در راستای احیای دوباره‌ی سینمای افغانستان، مخصوصاً ساخت فیلم‌های مستند تاریخی، اجتماعی و مردم‌شناسانه محسوب می‌شود.»

بر اساس گزارش مرکز آمار افغانستان به نقل از وزارت

فعالیت‌های سینمایی در افغانستان از اوایل قرن بیستم شروع شد؛ اما این هنر از آغاز مورد بی‌مهری حاکمان سیاسی و مخالفت گروه‌های مذهبی، قرار گرفته و رشد آن با اقبال زیادی هم‌راه نبوده است. نخستین پروژه‌کتور سینمایی در ۱۳۰۲، توسط شاه امان‌الله از اروپا به افغانستان آورده شده و با نمایش اولین فیلم، سرمنشا ایجاد یک سینمای کوچک شد و سینما به‌زاد، به عنوان اولین سینمای افغانستان شروع به فعالیت کرد؛ اما دیری نگذشت که با مخالفت ملام‌های مذهبی مواجه شده و در میان سال‌های ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۱ کاملاً بسته می‌شود. در زمان سلطنت نادرخان نیز، دروازه‌های سینماها در افغانستان بسته باقی ماند تا این که در زمان ظاهرشاه در ۱۳۱۲، دوباره اجازه فعالیت پیدا کردند و دوره‌ی او، یکی از بهترین دوره‌هایی تاریخ سینما در افغانستان بود. سینمای افغانستان در دهه‌های ۴۰ تا ۶۰ خورشیدی شاهد رشد چشم‌گیری بود؛ فیلم‌های زیادی با هم‌کاری سینماگران هند ساخته شد و مؤسسه‌ی افغان‌فیلم به عنوان یک مؤسسه‌ی دولتی، در ۱۳۴۷ با هم‌کاری یواس‌اید آمریکا ایجاد شد. سینما در زمان جمهوری دمکراتیک خلق افغانستان نیز، مورد حمایت و تشویق قرار می‌گرفت. تا این زمان در سراسر افغانستان بیش از ۱۰۰ تالار سینمایی وجود داشت که در آن فیلم‌های تولیدی افغانستان و خارجی نمایش داده می‌شد؛ اما با آغاز جنگ‌های داخلی، فعالیت‌های سینمایی به حالت تعلیق درآمد و حتا ساختمان و تجهیزات بسیاری از سینماها نیز، ویران یا توسط طرف‌های جنگ تصاحب شد.

با حاکمیت طالبان در دهه‌ی ۱۹۹۰، همه فعالیت‌های سینمایی از جمله گرفتن عکس، فیلم و بازدید از سینما به طور کلی منع شد. مؤسسه‌ی افغان‌فیلم توسط طالبان مصادره و تمام اسناد و فیلم‌های موجود در آن نیز، به آتش کشیده شد. این دوره که تا اواخر ۲۰۰۱، ادامه پیدا کرد؛ افزون بر سینما، فعالیت تلویزیونی ملی نیز متوقف شد. در این دوره، کسی حق نداشت حتا در خانه‌اش تلویزیون یا فیلم ببیند و موسیقی گوش بدهد. همین گونه، هنرمندان، هنرجویان و علاقه‌مندان هنر توسط طالبان آزار و اذیت، شکنجه و کشته می‌شد.

پس از ۲۰۰۱، فعالیت‌های سینماها در کشور دوباره از سر گرفته شد و تولید فیلم‌های سینمایی رونق یافت. هنرمندان سینما که در زمان طالبان به بیرون از افغانستان آواره شده بودند، دوباره به وطن برگشتند و به تولید فیلم آغاز کردند. در دو دهه‌ی حاکمیت جمهوری و حضور غرب، ۱۶ سینما در

مبارزه در تبعید؛

ذکیه خدادادی قهرمان پاراتکواندوی اروپا شد



در افغانستان، هدف حمله‌های گروه‌های تروریستی از جمله طالبان و داعش قرار دارند. پس از این که طالبان در ۲۴ اسد ۱۴۰۰ بر افغانستان تسلط یافتند، ذکیه خدادادی به دلیل منع فعالیت‌های ورزشی زنان، به فرانسه رفت. هم‌چنان در ۲۸ اسد سال روان، محسن رضایی، تکواندوکار تیم ملی افغانستان در وزن ۵۸ کیلوگرام، در رقابت‌هایی در کوریای جنوبی، برنده‌ی مدال طلا شد. او، در دور نهایی رقابت‌های فستیوال جهانی تکواندو در کوریا، مقابل مهدی خاوری از تیم مهاجران فدراسیون جهانی تکواندو به پیروزی رسید و قهرمان این رقابت‌ها شد. رضایی پیش از دور نهایی، شه‌زب‌خان از پاکستان و جون‌ون جیونگ، از کوریای جنوبی را شکست داده بود. پیش از این در ۲۰ اسد سال روان، علی‌اکبر امیری، تکواندوکار سنگین‌وزن افغانستانی که در رقابت‌های جهانی تکواندوی آزاد کوریای جنوبی در وزن بالای ۸۷ کیلوگرام شرکت کرده بود، با پیروزی در برابر ورزش‌کارانی از کانادا، قزاقستان، کوریای جنوبی و «عبدال اسوفو» تکواندوکار کشور نایجریا که عنوان قهرمانی تکواندوی جهان و نایب‌قهرمانی المپیک برزیل را دارد، برنده‌ی مدال طلا شد. این نخستین مدال تاریخ تکواندوی افغانستان از رقابت‌های تکواندوی آزاد کوریا و رقابت‌های G۲ این کشور است.

جاده‌ی ابریشم: ذکیه خدادادی، مهاجر افغانستانی در فرانسه، در رقابت‌های پاراتکواندوی اروپا که در ۲۳ اسد سال روان، در شهر روتردام هلند برگزار شده بود، توانست به قهرمانی برسد. خدادادی در وزن زیر ۴۷ کیلوگرام، توانست با شکست‌دادن رقیب ترکی و اوکراینی‌اش، مدال طلای این رقابت‌ها را به گردن بیاویزد. خدادادی، پس از پیروزی در صفحه‌ی فیسبوکش نوشته بود: «امروز بهترین روز زندگی‌ام است و من از خوش‌حالی اشک می‌ریزم. از همه کسانی که حمایت کردند، تشکر می‌کنم.» این در حالی است که گروه طالبان، زنان و دختران افغانستانی را نمی‌گذارد که در رقابت‌های ورزشی به نمایندگی از افغانستان شرکت کنند. خدادادی که هنگام آویختن مدال طلا به گردش، اشک می‌ریخت، آن را به زنان و دختران معترض افغانستانی تقدیم کرد؛ دخترانی که در خیابان‌های کابل چشم‌درچشم طالبان مبارزه و اعتراض می‌کنند. ذکیه خدادادی در محفلی که در شهر پاریس فرانسه به استقبال از او گرفته شده بود، گفت که توانسته کارت دعوت المپیک ۲۰۲۴ پاریس را نیز به دست آورد و هدفش به‌دست‌آوردن مدال قهرمانی این رقابت‌ها است. خدادادی که از شهروندان هزاره‌ی افغانستان است، در این محفل گفت که هزاره‌ها و شیعیان

طالبان و سرزمین سازهای سوخته

✍️ عارف وفايي



آواز خوان و رقاصه‌های کابل، دهه آخر ۱۸۰۰ میلادی، عکاس جان بورک



بزم موسیقی در دربار امیر عبدالرحمن خان، هفته نامه انگلیسی گرافیک، نوامبر ۱۸۹۳



هنرمندان سبک هندوستانی افغانستان



بزم موسیقی در دربار امیر عبدالرحمن خان، هفته نامه انگلیسی گرافیک، نوامبر ۱۸۹۳



حرکت بود و مخاطبان خود را در داخل و بیرون از کشور پیدا می‌کرد؛ اما بازگشت طالبان به قدرت، به عنوان دیواری در مسیر پیش‌رفت و توسعه‌ی موسیقی افغانستان قرار گرفت. با روی کار آمدن طالبان، جوانه‌های در حال رشد موسیقی کشور از فراز بازماند و موسیقی افغانستان، یک دوره‌ی فرود سریع و در نهایت فراموشی را تجربه کرد. طالبان موسیقی را در کشور ممنوع اعلام و تأکید کردند که زیر پرچم این گروه، فعالیت‌های هنری به ویژه موسیقی جایی ندارد. به همین دلیل، همه گروه‌های موسیقی، مراکز آموزشی موسیقی و همچنین کارگاه‌های ساخت آلات موسیقی تعطیل شدند و روند کشتار، شکنجه و تحقیر هنرمندان و سازندگان آلات موسیقی آغاز شد.

اولین هنرمند که هم‌زمان با تسلط مجدد طالبان بر افغانستان، توسط این گروه قربانی شد، نظرمحمد خاشه بود. خاشه در ۳۱ سرطان ۱۴۰۰، در یکی از روستاهای کندهار نخست توسط نیروهای طالبان دست‌گیر و پس از توهین و تحقیر تیرباران شد. پس از خاشه، عبدالله فواد اندرابی، خواننده‌ی محلی در بغلان، در هفتم سنبله‌ی ۱۴۰۰، توسط نیروهای طالبان از خانه‌اش در روستای کیشن‌آباد ولسوالی اندراب، بیرون برده شده و بعد به قتل رسید.

طالبان در حوت ۱۴۰۰، دو نوازنده‌ی محلی در کنر را به جرم نواختن موسیقی دست‌گیر کرده و پس از آزار و اذیت، تحقیر کردند. نیروهای طالبان، ابزارهای موسیقی را به گردن این نوازندگان آویزان کرده و سپس در جاده‌های عمومی آن‌ها را گردانند. فردین عسکری، مسئول شبکه‌ی هنرمندان موسیقی افغانستان، در واکنش به رفتار نیروهای طالبان با هنرمندان در صفحه‌ی توئیترش گفت: «در بعضی موارد هم کاران مال‌توکوب و برخوردهای ناشایسته با آن‌ها صورت گرفته است. در بعضی موارد با آن‌ها طوری برخورد شده که حتی با اسیران جنگی هم برخورد نمی‌شود.»

موسا شاهین، یکی دیگر از آوازخوان‌های محلی که در زمستان ۱۴۰۱، توسط نیروهای طالبان در شهر کابل دست‌گیر شده بود، پس از سه ماه شکنجه در ۲۸ حمل ۱۴۰۲، به قید ضمانت آزاد شد. عبدالوهاب عاصم، برادر این آوازخوان، در گفت‌وگو با صدای آمریکا، گفته است که برادرش «در طول سه ماه که در زندان بوده به انواع و اقسام شکنجه شده و هنوز هم آثار شکنجه در بدنش وجود دارد. طالبان در آخرین روزی که او را آزاد می‌کردند، برایش هشدار دادند که نباید در رسانه‌ها صحبت کرده و از امارت شکایت بکند.» کشتار، شکنجه و زندانی کردن هنرمندان توسط طالبان، فضای وحشت و ترس را برای هنرمندان کشور به وجود آورد و باعث شد تا بیش‌تر آن‌ها کشور را ترک کنند. غلام‌سخی رسولی با ۴۷ سال کار در عرصه‌ی هنر و موسیقی، یکی از این هنرمندان است که پس از بازگشت طالبان، به ایران مهاجرت کرده است. رسولی افزون بر این که تنبور، دوتار و سیتار می‌نوازد، چهار سال با انستیتوی ملی موسیقی افغانستان و رادیو و تلویزیون ملی افغانستان هم‌کاری کرده و دو سال در دانشگاه کابل موسیقی تدریس کرده است. رسولی که در دور اول حکومت طالبان توسط این گروه به شدت تحقیر، شکنجه و سوزانده شده بود، با تسلط دوباره‌ی این

گروه به ایران مهاجرت کرد. او در گفت‌وگویی با رسانه‌ی خبری ایلنا در ایران، گفته است: «به دلیل شرایط بدی که دامن‌گیر افغانستان شد، مجبور به ترک خاک مان شدیم.» رسولی در گفت‌وگو با این رسانه ایرانی، در مورد اسارت خود توسط طالبان چنین می‌گوید: «سال ۱۳۷۵ بود که مرا اسیر کردند و مورد شکنجه و آزار و ضرب‌وشتم قرار دادند. آن‌ها مرا سوزاندند و کارهایی کردند که مرگ را به چشم دیدم. با قدرت‌یافتن دوباره‌ی طالبان در ماه‌های گذشته، این نگرانی وجود داشت که ما را از بین ببرند و به همین دلیل مجبور شدیم به ایران بیایم.»

میلاد ظفریان، یکی دیگر از رباب‌نوزان که پس از تسلط طالبان بر افغانستان به دلیل نگرانی‌های امنیتی به پاکستان مهاجرت کرده، به جاده‌ی ابریشم، می‌گوید که در مهاجرت با مشکلات زیادی مواجه است و نمی‌تواند اهداف هنری و آموزش موسیقی را در مهاجرت به طور منظم دنبال کند. او، می‌گوید که می‌خواهد هنرمند شود و روزی در کنسرت‌های بزرگ اشتراک و آهنگ اجرا کند، اما به دلیل قوانین سخت‌گیرانه‌ی که پاکستان برای مهاجران دارد، نمی‌تواند در آموزشگاه‌های موسیقی نام‌نویسی کند.

محبوبه حیدری، یکی دیگر از هنرمندان است که پس از فروپاشی جمهوری ناچار شده به ایران مهاجرت کند. او که از دانشگاه کابل مدرک کارشناسی هنرپیشگی دارد، آوازخوان، دمبوره‌نواز و خالق بیش از ۵۰ اثر هنری است. او در زمان جمهوری، در برنامه‌های مختلف از جمله تلویزیون ملی افغانستان، جشن‌واره‌ی دمبوره در بامیان، روز زن، ستاره افغان و ده‌ها برنامه‌ی دیگر آهنگ‌های هزارگی را اجرا کرده است. خانم حیدری، به هفته‌نامه جاده‌ی ابریشم، می‌گوید که با تسلط طالبان، «همه چیزهایی را که به دست آورده بودم، از دست دادم.» او می‌گوید که تا زمان بیرون شدن از افغانستان، از ترس بازداشت شدن توسط طالبان، به صورت پنهانی زندگی می‌کرده است. خانم حیدری می‌گوید: «برایم خیر رسیده بود که نامم در فهرست جمعی دختران فعال قرار دارد و زیر تعقیب استم؛ به این دلیل، ترس تمام وجودم را در بر گرفته بود؛ شب‌ها در خواب کابوس می‌دیدم و می‌ترسیدم که می‌تواند خانواده‌ام، مخصوصاً شوهرم به خاطر من صدمه ببیند.» خانم حیدری می‌افزاید مع به خاطر دست‌آوردهای هنری و به ویژه آهنگ‌هایی که پیام‌های روشن‌گری داشت، از طالبان می‌ترسیده است. او، می‌گوید: «با مهاجرت از افغانستان از ترس بازداشت شدن و آزار و اذیت طالبان رهایی یافتیم؛ اما در ایران با مشکلات و چالش‌های جدیدی که همه پناهندگان با آن روبه‌رو اند، مواجه شدم.»

نیروهای طالبان برای خاموش کردن همیشگی صدای موسیقی در افغانستان، افزون بر زندانی کردن و شکنجه‌ی هنرمندان، در جهت جمع‌آوری ابزارهای موسیقی نیز تلاش‌های زیادی انجام داده اند. مسئولان محلی طالبان در هرات، آلات و ابزارهای موسیقی را از نقاط مختلف این شهر جمع‌آوری کرده و در هشت سرطان ۱۴۰۲ آن را به آتش کشیدند. به گزارش اسپوتنیک، عزیزالرحمان مهاجر، رییس امربه‌معروف طالبان در هرات، آلات موسیقی را آلات «فسق و

فساد» خوانده و گفته که استفاده از ابزارهای موسیقی «شرعاً گناه است.» این مقام طالبان، هشدار داده که با کسانی که آلات موسیقی را به فروش می‌رسانند نیز، برخورد خواهد شد. طالبان در ولایت‌های دیگر افغانستان به ویژه در کابل نیز، ابزارهای موسیقی را از مراکز آموزشی موسیقی، کارگاه‌های ساخت ابزار موسیقی، فروشگاه‌های ابزارهای موسیقی و حتی از درون خانه‌ها جمع‌آوری و حریق کرده اند.

وزارت امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر طالبان، در ۲۱ جوزای ۱۴۰۲، با نشر خبرنامه‌ای گفته بود که مسئولان این وزارت در نشست با مسئولان سالن‌های عروسی در شهر کابل، از آن‌ها خواسته اند که از پخش موسیقی در محفل‌های عروسی خودداری کنند. طالبان هم‌چنین به تلویزیون‌ها، رادیوها، هتل‌ها، دکان‌ها و حتا راننده‌های موترهای شهری، دستور داده اند که در این مکان‌ها از پخش کردن موسیقی خودداری کنند. رسانه‌های خصوصی، پس از حاکمیت طالبان، هرچند با وجود مشکلات اقتصادی، به نشرات خود ادامه داده اند، اما با محدودیت‌های زیادی از جمله ممنوعیت هنرنمایی زنان و نشر موسیقی مواجه شده اند.

در حاکمیت طالبان، رسانه‌های خصوصی آزادی و استقلالیت خود در طراحی و پخش برنامه‌ها را از دست داده است.

شبکه‌ی تحلیل‌گران افغانستان در گزارشی زیر نام «قلب‌های دور از موسیقی: مسیرهای موسیقی‌دانان افغان به سوی تبعید»، وضعیت هنر و هنرمندان در حاکمیت طالبان را تکان‌دهنده توصیف کرده است. این شبکه، گزارش داده که پس از به‌قدرت‌رسیدن طالبان در آگست ۲۰۲۱، دیگر جایی برای موسیقی‌دانان در افغانستان باقی نماند و همه‌ی آن‌ها درآمدهای خود را از دست داده اند. در این دوره، بسیاری از هنرمندان کشور را ترک کرده اند و آنانی که در کشور مانده اند نیز، در تلاش ترک آن هستند. شبکه‌ی تحلیل‌گران افغانستان، گفته؛ سازمان‌هایی که هنرمندان را حمایت اقتصادی می‌کرد و برای تسهیل جابه‌جایی موسیقی‌دانان فعالیت می‌کرد، در جمع‌آوری بودجه و کمک‌های بین‌المللی به مشکل خورده اند. این شبکه می‌گوید که طالبان در دو سال گذشته، موسیقی را به طور کلی از صفحه‌ی زندگی مردم افغانستان ناپدید و صدای آن را در همه جا خاموش کرده است. بر اساس این گزارش، هرچند طالبان در مورد موسیقی موضع روشنی را اعلام نکرده اند؛ اما حاکمیت فضای ترس و تهدید طالبانی، یک نوع ممنوعیت غیررسمی و پنهان را به وجود آورده است که هیچ کس جرئت نواختن آلات موسیقی و شنیدن آن را ندارد. با این حال، فرماندهان و جنگ‌جویان طالبان حتا بدون وجود دستور رسمی مبنی بر ممنوعیت موسیقی، در هرجایی که با این هنر مواجه شده اند آن را نابود کرده اند. تلویزیون‌ها، رادیوها و هتل‌ها اجازه‌ی پخش موسیقی را ندارند و هر رسانه‌ای که از این سرپیچی کند، نشرات آن از سوی طالبان متوقف می‌شود. چندی پیش نشرات رادیو صدای بانوان در بدخشان به دلیل نشر موسیقی برای مدتی متوقف شده بود.

موسیقی افغانستان، در فرهنگ، تاریخ و زبان اقوام مختلف این سرزمین ریشه‌های عمیقی دارد. به عبارت دیگر، موسیقی افغانستان با توجه به تنوع فرهنگی، زبان و قوم‌های متنوع، سازها، ابزارهای نوازندگی، سبک‌ها و شیوه‌های مختلفی را نیز در خود جا داده است. آهنگ‌های این کشور با ترانه‌های محلی و غزل‌های شاعران فارسی و پشتو، خوانده می‌شود. موسیقی افغانستان هرچند سبک و شیوه‌ی خاص خود را دارد، با این حال در دوره‌های اخیر از موسیقی کشورهای منطقه به ویژه موسیقی هند و سبک‌های غربی نیز تأثیر پذیرفته است. از نظر تاریخی، موسیقی افغانستان تا اواخر قرن سیزدهم شمسی به دلیل حضور قدرت‌های استعماری و کش‌مکش‌ها و ناآرامی‌های ناشی از آن از یک سو و گسترش ایدئولوژی بنیادگرایانه‌ی اسلامی و بسته از سوی دیگر، از جایگاه قابل توجهی برخوردار نبوده است. پس از ۱۳۵۰ و هم‌زمان با شکل‌گیری گروه‌های مختلف موسیقی، کورس‌های موسیقی و ایجاد دانش‌کده‌ی هنرهای زیبا در دانشگاه کابل و آموزش هنرجویان، موسیقی کم‌کم در جامعه‌ی ترویج یافت و مقبولیت عمومی پیدا کرد.

در دو دهه‌ی پسین که شهروندان به حقوق مدنی و آزادی‌های اساسی شان، دسترسی یافتند، هنر به ویژه موسیقی در کشور رشد چشم‌گیری کرد. رادیو و تلویزیون ملی، انستیتوی ملی موسیقی و دانش‌کده‌های هنر، سهم مهمی در تولید آهنگ‌های ملی و رشد موسیقی افغانستان داشت. افزون بر این که دولت به هنر و موسیقی توجه ویژه‌ای داشت و هنرمندان را مورد تشویق قرار می‌داد، ایجاد شمار زیادی از تلویزیون‌ها و رادیوهای خصوصی در کشور، تولید موسیقی در افغانستان را دگرگون کرد.

تلویزیون‌ها و رادیوها، بخش‌های مختلفی از نشرات خود را به موسیقی اختصاص داده بودند. بعضی از تلویزیون‌ها مانند تلویزیون طلوع، سالانه جشن‌واره‌ها و رقابت‌های موسیقی باشکوهی را زیر نام «ستاره افغان» و «ابرنستاره» در کشور راه‌اندازی می‌کرد که بعد از شناسایی استعداد‌های موسیقی از میان جوانان و علاقه‌مندان موسیقی، زمینه‌ی رشد، هنرنمایی و آوازخوانی را در سطح ملی برای آن‌ها فراهم کرده و در نهایت جوایز معتبری را برای برندگان توزیع می‌کرد. جشن‌واره‌ی ستاره افغان، استعداد‌های زیادی را در عرصه‌ی موسیقی برای علاقه‌مندان موسیقی در افغانستان معرفی و هنرمندان زیادی را به جامعه تقدیم کرد. تلویزیون طلوع، در بیست سال گذشته در واقع نقش بسیار مهمی را در تولید هنر و هنرمند به ویژه در عرصه‌ی موسیقی ایفا کرده است.

هرچند رادیو تلویزیون ملی و تلویزیون طلوع، نقشی مهمی را در تولید هنر و رشد موسیقی در سطح ملی ایفا می‌کردند، تعداد زیادی از رادیو و تلویزیون‌های خصوصی دیگر که در واقع از یک بخش فرهنگ گسترده‌ی افغانستان نمایندگی می‌کردند، در تولید موسیقی محلی و معرفی هنرمندان محلی سهم به‌سزایی داشتند. این رسانه‌ها برنامه‌های ویژه‌ای را برای موسیقی محلی و معرفی هنرمندان محلی اختصاص داده بودند و برای رشد موسیقی محلی، کارهای فوق‌العاده ارزنده‌ای را انجام دادند.

هر چند موسیقی افغانستان، تازه در مسیر پیش‌رفت در

طالبان و تخریش چهره‌ی نقاشی

✍️ عارف وفایی

محدودیت‌های زیادی برای هنر و هنرمندان به ویژه در بخش هنر نقاشی وضع شد. طالبان می‌گویند که کشیدن چهره‌ی انسان گناه کبیره است و نباید آن را به تصویر کشید. آنان هم‌چنین می‌گویند کسی که مجسمه می‌سازد، کافر و بت‌پرست است. «راهیار هشدار می‌دهد: «اگر دیدگاه طالبان در مورد هنر تغییر نکند و محدودیت‌های آنان برای هنر ادامه پیدا کند، فعالیت‌های هنری به تدریج کاهش یافته و در نهایت به فراموشی سپرده خواهد شد.» با این حال، محدودیت‌های رسمی، هرچند از رشد هنر در فضای عمومی کاسته است، اما در فضای شخصی، محدودیت‌های آموزشی برای دختران باعث شده که شمار زیادی از آن‌ها به آموزش‌های آنلاین و آموزش هنر نقاشی رو بیاورند.

طیبه سادات محسنی، یکی از دانش‌آموزان، به هفته‌نامه جاده‌ی ابریشم می‌گوید که به دلیل افسردگی و ناامیدی ناشی از محدودیت‌های طالبان برای آموزش دختران، به هنر نقاشی رو آورده است. او می‌گوید: «توسط هنر نقاشی احساسات خود را بیان می‌کنیم و حتماً همیشه با کار کردن نقاشی، حال خود را خوب کنیم. مثل یک دوست است که برایش هرچه در دل داریم، روی آن بنگاریم.» دانش‌آموزان زیادی مانند طیبه، با تمرین نقاشی و تولید آثار هنری، تا اندازه‌ای می‌توانند دردهای خود را تسکین دهند و برای مدتی ناخوشی ناشی از محدودیت‌های اجتماعی را فراموش کنند. با این حال در کشوری مانند افغانستان، حتی گذشتن از سد محدودیت‌های رسمی برای فعالیت‌های هنری کافی نیست. در این کشور، طبقه‌های مختلفی از محدودیت‌های سیاسی، وجود دارند که در لایه‌هایی از محدودیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی روی هم قرار گرفته‌اند.

فروه صبا، از دانش‌آموزان هنر نقاشی، به هفته‌نامه جاده‌ی ابریشم، می‌گوید که مهم‌ترین محدودیت‌ها برای یک هنرجو به ویژه برای دختران، محدودیت‌های خانوادگی و سیاسی است. به گفته‌ی او، نخست خانواده‌ها با فرآگیری و علاقه‌مندی دختران به هنر مخالفت می‌کنند؛ چون بیش‌تر آن‌ها معلومات کافی در مورد هنر ندارند و استدلال می‌کنند که هنر نقاشی چیزی نیست که آینده‌ی بهتری داشته باشد؛ دوم، محدودیت‌هایی که طالبان برای هنر و هنرمندان وضع کرده واقعاً ناامیدکننده است. فروه صبا می‌گوید: «اولین بار که طالبان با رفتن دختران در مراکز آموزشی مانعت کردند، وقتی خبر شدم یک حس بد داشتم، حس پوچی، حس نادیده‌گرفته‌شدن، خیلی روزهای بد بود.» صاب می‌گوید که همه تلاشش را به خرج خواهد بست تا در برابر این محدودیت‌ها و مشکلات ایستادگی کند. «اگر محدودیت‌های طالبان ادامه پیدا کند، از خانه به آموزش و هرچه که به آن علاقه‌مند استم به ویژه هنر ادامه می‌دهم.»

کوثر نوری، یکی دیگر از هنرجویان به هفته‌نامه جاده‌ی ابریشم می‌گوید که از طریق هنر، می‌تواند وضعیت دختران افغانستانی را به تصویر بکشد. او می‌گوید: «وقتی طالبان کنترل کشور را به دست گرفتند، خیلی ناامید شدم و طی این مدت، فقط با نقاشی احساسات خود را بیان کردم و از طریق نقاشی راهی برای انعکاس ایده‌هایم پیدا کردم.» نوری می‌گوید که محدودیت‌های آموزشی طالبان، روی او تأثیر زیادی گذاشته و ناامیدی عمیقی را به او تلقین کرده است. او، با انتقاد از وضعیتی که طالبان برای زنان و دختران فراهم آورده، می‌گوید: «دختران نیز بخشی از جامعه هستند و آن‌ها افرادی هستند که آینده را می‌سازند. بنا بر این، آن‌ها باید آموزش ببینند، بیاموزند و مهارت کسب کنند.»

محدودیت‌هایی کلی طالبانی و محدودیت‌هایی که در دو سال گذشته روی فعالیت‌های هنری به ویژه هنر نقاشی وضع کرده‌اند، باعث شده که هنر نقاشی دیگر رونق سال‌های پیش را نداشته باشد و شمار اندکی از نقاشان چیره‌دست و توانا که در کشور باقی مانده بود نیز، راه مهاجرت در پیش بگیرند یا هم در خفا دچار سرخوردگی شوند؛ وضعیتی که هنر نقاشی در افغانستان را مانند دیگر بخش‌ها با آینده‌ی ناروشنی روبه‌رو کرده است.

آوارگی و فراموشی. با این که تعداد زیادی از هنرمندان به دلیل محدودیت‌های وضع‌شده توسط حکومت و احساس ترس نسبت به دست‌آورد‌های هنری شان از سوی طالبان، کشور را ترک کرده‌اند، شمار محدودی از هنرمندان و استادان نقاشی در کشور باقی ماندند تا برای آموزش هنرجویان و تولید آثار هنری، این وضعیت دشوار را تحمل کنند. عنایت‌الله ندرت، دانش‌آموخته‌ی دانش‌کده‌ی هنرهای زیبای دانشگاه کابل، یکی از نقاشان است. او، نزدیک به نه سال است که با هنر نقاشی مشغول است و در نمایشگاه‌های زیادی در شهر کابل شرکت کرده و همین‌گونه مسئول برگزاری چندین نمایشگاه نقاشی از جمله نمایشگاه «شگوفه‌های بهاری» و «خشونت» در نگارستان ملی افغانستان بوده است. آقای ندرت، چهار سال می‌شود که یک آموزشگاه هنری را به نام «آموزشگاه هنری حاشیه» در شهر کابل ایجاد کرده و در آن به هنرجویان، نقاشی و خطاطی آموزش می‌دهد. آقای ندرت در گفت‌وگو با هفته‌نامه جاده‌ی ابریشم، در مورد تأثیر رویدادهای سیاسی اخیر روی فعالیت‌های هنری و نقاشی‌اش می‌گوید که تحول نظام سیاسی و بازگشت طالبان که با محدودیت‌های زیادی به ویژه در بخش آموزش همراه بوده، تأثیرات منفی زیادی روی کارش گذاشته است. او، می‌گوید: «بسیاری از کارها و برنامه‌های ما به هم خورد. زمان زیادی را تا عادی‌شدن اوضاع از دست دادیم و بعد که دوباره به فعالیت‌های هنری شروع کردیم، با محدودیت‌های زیادی از سوی حکومت مواجه شدیم.»

آقای ندرت در نقاشی از سبک رئالیسم پیروی می‌کند؛ سبکی که ویژگی‌های ظاهری یک جامعه را به تصویر می‌کشد و مشکلات و چالش‌های موجود در آن جامعه را انعکاس می‌دهد. او می‌گوید که طالبان برایش گفته که از نقاشی چهره‌ی افراد و کار کردن مجسمه که در واقع عناصر اصلی سبک یادشده است، خودداری کند. ندرت، می‌افزاید که در برگزاری برنامه‌ها و نمایشگاه‌ها نیز با محدودیت روبه‌رو است. بعد از ممنوعیت آموزش برای دختران بالاتر از صنف ششم، حضور دختران در نمایشگاه‌ها نیز کاهش یافته است؛ حتی آن‌هایی که به آموزشگاه می‌آیند نیز، انگیزه‌ی خود را برای فراگرفتن هنر و دنبال کردن اهداف هنری شان به دلیل حاکم‌شدن فضای خفقان و آینده‌ی نامعلوم، از دست داده‌اند.

آقای ندرت می‌گوید که هنر نقاشی در ۲۰ سال گذشته و تا قبل از فروپاشی جمهوری، شاهد پیش‌رفت‌های چشم‌گیری بوده است؛ در این دوره، هنرمندان خیلی معروف در افغانستان پرورش یافتند و آثار ارزش‌مندی تولید کردند که حتی در عرصه‌ی بین‌المللی بی‌نظیر بودند. به گفته‌ی او، در این دوره، حکومت توجه ویژه‌ای به هنرمندان و خلق آثار هنری در کشور داشت؛ اما با بازگشت طالبان، وضعیت اجتماعی کاملاً تغییر کرد. اکنون از یک سو محدودیت‌های وضع‌شده توسط طالبان و از سوی دیگر، کاهش علاقه‌ی مردم به هنر، فضای اجتماعی برای فعالیت هنرمندان را تنگ کرده است.

به گفته‌ی ندرت، در سال‌های اخیر هر چند به طور متوسط در سه الی چهار نمایشگاه نقاشی شرکت می‌کند و هم‌چنین سالانه در حدود دو یا سه نمایشگاه را خودش برگزار می‌کند؛ اما میزان حضور علاقه‌مندان و شرکت‌کنندگان در نمایشگاه‌ها خیلی پایین است. او، می‌گوید که در این نمایشگاه‌ها، تلاش کرده که مسائل اجتماعی مانند خشونت و محدودیت‌های آموزشی برای دختران را از طریق نقاشی به تصویر بکشد. او، در آینده‌ی نزدیک نیز در نظر دارد که نمایشگاهی زیر نام «مهاجرت و آوارگی» را برگزار کند. هدف از برگزاری این نمایشگاه بازتاب مسائل و چالش‌های مهاجرت از طریق هنر نقاشی است.

محدودیت‌های وضع‌شده در مورد هنر و ادامه‌ی وضعیت موجود، تأثیرهای منفی عمیقی روی فعالیت‌های هنری به ویژه هنر نقاشی خواهد گذاشت. حسین‌علی راهیار، یکی دیگر از نقاشان در شهر کابل، می‌گوید: «هنر یک زبان جهانی است و ربطی به سیاست ندارد؛ اما با آمدن طالبان،

افزون بر این، طالبان نقاشی صورت و مجسمه‌سازی را منع کرده‌اند. مأموران وزارت امریه‌معروف و نهی‌ازمنکر طالبان، به گروه‌های نقاشی و هنرمندان گفته‌اند که از نقاشی چهره‌ی انسان و پیکرتراشی جدا خودداری کنند. این سیاست‌های طالبان در قبال هنر، فعالیت‌های هنرمندان را محدود کرده و به نحوی انگیزه دانش‌جویان هنر را نیز در جامعه تضعیف می‌کند.

با توجه به اقدام‌های انجام‌شده از سوی طالبان، اکنون شرایط برای فعالیت‌های هنری خیلی تنگ و ناامیدکننده شده و محدودیت‌های وضع‌شده، خلاقیت و ابتکار را از هنرمندان گرفته است. در دو سال گذشته، برگزاری نمایشگاه‌های نقاشی در شهر کابل و سایر شهرهای افغانستان کاهش یافته و در نتیجه، ارتباط میان هنرمند و مخاطب از بین رفته است. اکنون فعالیت هنری یا ارسال پیام از طریق خلق و نمایش آثار هنری برای مخاطبان، خیلی نامساعد و حتی از مجراهای رسمی تقریباً ناممکن شده و هنرمندان، فقط می‌توانند از طریق رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی، آثار خلق‌شده را نمایش دهند. در شرایط کنونی، هنرمندان به صورت رسمی به مخاطبان هنر دسترسی ندارند و علاقه‌مندان هنر و هنرجویان نیز، به آثار هنری دسترسی آزاد ندارند. گاهی اگر ارتباطی در این عرصه نیز اتفاق می‌افتد، از طریق فضای رسانه‌ای و شبکه‌های اجتماعی است که در آن آثار هنری همگانی می‌شود.

اکنون برای فعالیت‌های هنری، فضا به اندازه‌ی تنگ شده که حتی برخی از نقاشان، روی دیوارهای خانه‌ی خود یعنی به دور از دسترسی و دید مأموران طالبان، نقاشی می‌کنند و به نحوی اعتراض شان را نیز مخفیانه انجام می‌دهند. پس از این که طالبان آموزش دختران بالاتر از صنف ششم را در افغانستان ممنوع کردند، محمدرسول حسن‌یار، یکی از نقاشان کشور از طریق نقاشی روی دیوارهای خانه‌اش، کارزارهایی را برای رفع محدودیت‌های آموزشی از سوی طالبان به راه انداخت. آقای حسن‌یار با شریک‌کردن چند اثر خود با هفته‌نامه جاده‌ی ابریشم، هدفش از این کار را رساندن پیام‌هایش از طریق نقاشی عنوان می‌کند. او در مورد یکی از نقاشی‌هایش که در آن دختران با کتاب نمایش داده شده، می‌گوید: «این نقاشی که مناسبت دارد با روز جهانی معلم، دانش‌آموزی را نشان می‌دهد که ملبس با لباس مکتب در حال رفتن به مکتب است و دسته گلی را در کیفش دارد که نمادی از طراوت امید و نشاط برای آینده است. در دست راستش کتاب است و در مسیر راه مشغول مطالعه؛ این حالت بیان‌گر سخت‌کوشی و تلاش زنان کشور است و پروانه‌هایی که بالای سر او در پرواز است، همان ایده‌ها و افکاری است که از اثر مطالعه و آموزش به رنگ‌های مختلف درآمده و به مثابه‌ی دغدغه و فکر دور سرش می‌چرخد.»

آقای حسن‌یار در یک نقاشی دیگر خود، دانش‌آموزی را به تصویر کشیده که از طریق نردبان با کیفی که از یونیسفر در پشت دارد، می‌خواهد از دیوار مکتب بالا برود. او می‌گوید که این اثر نشان‌دهنده‌ی محدودیت‌های موجود از سوی طالبان برای آموزش به ویژه آموزش دختران است. «این نقاشی نشان می‌دهد که با بسته‌بودن در مکاتب، کودکی با گذاشتن نردبان از پشت دیوار می‌خواهد که وارد مکتب شود.»

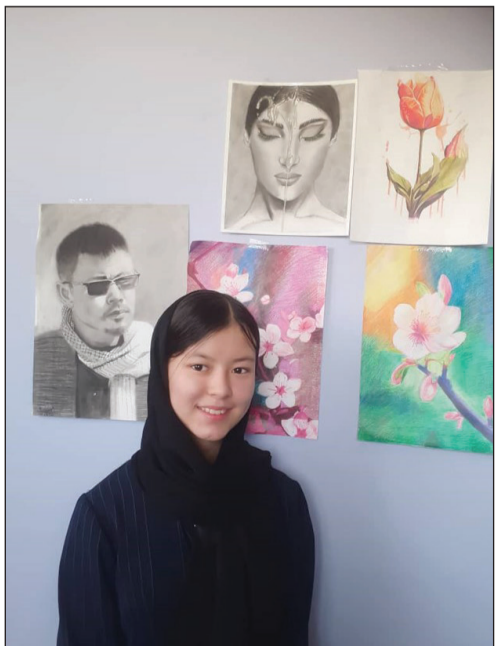
حسن‌یار همچنین با نقاشی شخصی در حال فریاد، روزگار هنرمندان را به تصویر کشیده است که در اعتراض به زندگی دشوار، محدودیت‌ها و موانع سر راه هنرمندان است. او توضیح می‌دهد: «در این نقاشی یک هنرمند با فریاد از وضعیت خفقان کشور صدای اعتراض بلند کرده است.» نقاشی‌های آقای حسن‌یار که پیام‌های واضحی را برای برداشتن محدودیت‌های آموزش دختران انعکاس می‌دهد، به جای این که مایه‌ی امیدی برای رفع محدودیت‌ها باشد، به تدریج ابزار ترس و تهدید علیه او بدل شده و در نهایت مجبور شد که افغانستان را ترک کند و به ایران مهاجر شود؛ سرنوشتی که در افغانستان زیر حاکمیت طالبان، همه هنرمندان کشور به آن کشانیده می‌شوند؛

نقاشی هنر بیان‌کردن تصویری مفاهیم، پدیده‌ها و واقعیت‌های زندگی است. تصویر اشیاء و مناظر طبیعت، اولین صورت‌هایی بوده که انسان‌ها با آن مواجه شده و آن‌ها را درک کرده است. انسان‌ها پس از آشنایی با تصاویر، از آن برای توضیح مفاهیم استفاده کرده و در واقع نقاشی را برای تفهیم یکدیگر به کار برده و گفته می‌شود که نقاشی، اولین زبانی بوده که انسان‌ها از طریق آن با یکدیگر سخن گفته باشند. آثار نقاشی‌های به‌جامانده در بعضی از غارهای باستانی، نشان می‌دهد که انسان‌های اولیه از طریق رسم اشکال و تصاویر برای برقراری ارتباط استفاده می‌کردند. به تدریج در اثر خلاقیت، افزایش مهارت، استفاده از رنگ‌ها و ابزارهای جدید، هنر نقاشی در میان جوامع و فرهنگ‌های مختلف تکامل می‌یابد. نقاشی در حالی که به یکی از مهم‌ترین جنبه‌های زندگی اجتماعی تبدیل می‌شود، شرح رویدادهای تاریخی، دست‌آورد‌ها و خلاقیت‌های انسان‌ها را نیز در قالب تصویر و هنر برای نسل‌های بعدی منتقل می‌کند.

هنر نقاشی در افغانستان نیز تاریخ طولانی دارد و از دوران‌های باستانی تا اکنون، فراز و فرودهای مختلفی را تجربه کرده است. در دوره‌های پیش از اسلام، نقاشی در سکه‌ها، ظروف سفالی و مهره‌های استوانه‌ای به کار می‌رفته است. هم‌چنین، هنر پیکرتراشی در قرن‌های اول و دوم میلادی از تخصص مردمان این سرزمین بوده که نشانه‌های این خلاقیت و تخصص را به وضوح می‌توان در چهره‌ی پیکره‌های بودای بامیان مشاهده کرد. در دوره‌ی اسلامی، عهد تیموریان هرات، دوران طلایی هنر نقاشی در افغانستان بوده است. استاد کمال‌الدین بهزاد، در قرن نهم، مهم‌ترین شاه‌کارهای هنر نقاشی را خلق کرد که بعدها آثار او الهام‌بخش کارهای بسیاری از هنرمندان و سبک‌های جدید شد. هنر نقاشی در نیمه‌ی دوم قرن سیزدهم و چهاردهم شمسی نیز، با تلاش‌های هنرمندان مانند غلام‌محمد میمنگی (۱۲۵۲)، کریم‌شاه‌خان (۱۲۹۸)، اکبر خراسانی (۱۳۴۰) و سایر هنرمندان، به پیش‌رفت خود ادامه می‌دهد و در ۱۳۴۵ هم‌زمان با تأسیس دانش‌کده‌ی هنرهای زیبا در دانشگاه کابل، وارد مرحله‌ی مدرن رشد می‌شود. دانش‌کده‌ی هنرهای زیبا، در بخش‌های مختلف هنر، به ویژه در نقاشی فعالیت داشت و در آن به هنرجویان، هنر نقاشی آموزش داده می‌شد.

در دهه‌ی ۱۳۶۰ خورشیدی، اولین گالری ملی افغانستان ایجاد شد که در آن آثاری از هنرمندان نگه‌داری می‌شد و در ۱۳۹۳، اولین گالری خصوصی در شهر کابل با مدیریت شماری از هنرمندان زن ایجاد یافت. متأسفانه در زمان جنگ‌های داخلی و دوره‌ی اول حاکمیت طالبان در افغانستان، همه فعالیت‌های هنری به ویژه نقاشی در کشور از رشد باز می‌ماند؛ در این دوره، تعداد زیادی از آثار هنری از گالری ملی افغانستان غارت شده و حتی دانش‌کده‌ی هنرهای زیبای کابل به آتش کشیده می‌شود.

در دوره‌ی جدید حاکمیت طالبان بر افغانستان نیز، بیش‌تر فعالیت‌های هنری از سیاست‌های بنیادگرایانه‌ی طالبان متأثر شده است. طالبان در مخالفت با هنر نقاشی، بسیاری از آثاری که روی دیوارهای داخل شهر نقاشی شده بود را خراشیدند یا پاک کردند. به طور نمونه، طالبان نقاشی‌ها و سنگ‌نوشته‌های هنری در لیسه‌ی سلطان غیاث‌الدین در شهر مزارشریف را تخریب کرده‌اند. آن‌ها همچنین اکثر مجسمه‌هایی که در داخل دانشگاه کابل توسط دانش‌کده‌ی هنرهای زیبا و دیپارتمنت نقاشی ساخته شده بودند را تخریب کردند؛ حتی نمادها و مجسمه‌هایی که به نحوی در تزیین شهرها از جمله چهارراه کامگار مشهور به چهارراه اسنپ‌ها در شهر مزارشریف ساخته شده بودند را تخریب کردند. همچنان طالبان پیکر تراشیده‌ای عبدالعلی مزاری، رهبر فقید هزاره‌های افغانستان را در بامیان شکستند. گروه طالبان در ادامه‌ی سیاست‌های هنرسستیزانه‌ی خود، تغییراتی را در دانش‌کده‌ی هنرهای زیبای دانشگاه کابل اعمال کرده‌اند که در نتیجه دیپارتمنت موسیقی را حذف و دیپارتمنت نقاشی را با دیپارتمنت گرافیک ادغام کرده



معصومه و کامله؛

خواهرانی که خلاف خواست طالبان شعر می‌سرایند

✍️ عادلہ آذین نظری



در روزگاری که زنان به سکوت واداشته شده و از همه ساختارهای مهم اجتماعی به ویژه از سرودن شعر و اشتراک در محفل‌های ادبی توسط گروه طالبان منع شده اند، کامله کیهان و معصومه مهشید، خواهرانی از روستای دوردست «مکنک» مالستان غزنی، در جوزای سال روان مجموعه‌های شعر شان را بیرون داده اند. در حقیقت، سکوت اجباری زنان در نزدیک به دو سال گذشته، این دو خواهر را بر آن داشت که آن چه با خود دارند را در کلام موزون به دیگران نیز بگویند. «میتلای سنگ»، مجموعه‌ی شعر کامله کیهان و «آینه» می‌رقصد، از معصومه مهشید، از سوی انتشارات آمو منتشر شده و در نمایش‌گاه بین‌المللی کتاب تهران راه یافته است. «میتلای سنگ» و «آینه می‌رقصد»، در قالب غزل سروده شده و بیش‌تر محتوای سیاسی، اجتماعی و عاشقانه دارد. کامله کیهان، می‌گوید که مجموعه‌اش مورد استقبال فراوانی قرار گرفته و به گفته‌ی خودش از این «کم‌ترین کار»‌اش از جایگاه زنی که آینده‌ای ناروشنی پیش رو دارد، خوش حال است؛ زیرا این اقدام تلنگری برای او و دیگر زنان هم‌نسلش است که در برابر هیچ اجباری به سکوت تن ندهند. معصومه مهشید، خواهر جوان‌تر کامله کیهان نیز، از این که از مجموعه‌اش استقبال شده، حس خوبی دارد و از کارش «هرچند کار بزرگی نیست»، راضی است.

کامله کیهان، زمانی که دانش‌جو بود، با شعر آشنا شد و هم‌زمان با او، خواهر کوچک‌ترش، معصومه مهشید که هنوز دانش‌آموز مکتب بود، کتاب‌ها و مقاله‌های ادبی او را مطالعه می‌کرد؛ این گونه بود که بعدها او نیز به سرودن غزل و اخیراً به چاپ «آینه می‌رقصد» دست یازید. او باری در جشن‌واره‌ی شعر صلح، مقام دوم را به دست آورده بود. مهشید به این باور است که چاپ مجموعه‌ی شعر توسط زنان، در شرایطی که به سکوت واداشته شده اند، برای ردشدن از این دیوار، امیدوارکننده است. مهشید ادبیات و شعر را به صورت خاص با تأثیرپذیری از خواهرش جدی گرفت. قبل از او، کامله، مشتاقانه به ادبیات و شعر می‌پرداخت. «خواهرم همیشه برای من الگو بوده؛ چون راه مقالات و کتاب و نوشته‌های ادبی و همین‌طور تولید آن در خانه‌ی ما، با تلاش او باز شد.»

کامله، دانش‌آموخته‌ی ادبیات است و پیش از فروپاشی جمهوری، کارمند یکی از اداره‌های دولتی بود و معصومه نیز، تازه توانسته بود پس از فراغت از دانش‌گاه، به کارمندی دولت دربیاید. او در رشته‌ی کمپیوترساینس کارشناسی دارد و دوست داشت در کنار کارهای ادبی، در حوزه‌ی تحصیلی‌اش نیز کار کند؛ چیزی که این روزها برایش ناممکن شده و طالبان کار را از او گرفته است. در اینجا شعری از کامله می‌خوانیم:

سکوتم را زده برهم، درونم می‌گذارد گام
شبه ساقهای گندم زن سرشارم مو اندام
مترسک‌ها چرا با لحن طوفان نامه می‌خوانند؟
به گنجشکی که می‌گیرد درون سینه‌ام آرام
به دور گردنم خواب راهایی دیده بود اما
طناب دار می‌بافند گیسوی مرا هر شام
خدای مذهب این ریش‌داران ناگهان کرده
انار قندهارم را به روی شاخه‌ها اعدام
برای زیر و رو کردن به دنیای خودم رفتم

«در نهمین سپیده»؛

اثری در وضعیت خفقان طالبانی

✍️ عادلہ آذین نظری



در خفقان کنونی که به دنبال فروپاشی جمهوری و برگشت رژیم طالبانی در کشور شکل گرفته، جامعه‌ی افغانستان دچار افت فرهنگی شده و آن‌هایی که در بخش فرهنگ فعالیت داشتند نیز، به حاشیه رانده شده یا هم حاشیه‌نشینی و دوربوی از متن جامعه را برگزیده اند. در حالی که در دو سال گذشته، شاهد کم‌ترین فعالیت ادبی یا برگزاری محفل‌های ادبی در افغانستان

بوده ایم، انوشه عارف، مجموعه‌ی شعر «در نهمین سپیده» را بیرون داده که در مکان‌های گوناگونی، رونمایی شده و در دست‌رس خوانندگان قرار گرفته است.

شناختن شاعر

انوشه عارف، کودکی‌هایش را در کنارهی رود کوچک‌ه در خانه‌ی پدری‌اش که پر از سیب‌دارها و بیدهای مجنون بود، سپری کرده است. پدرش او و دیگر خواهران و برادرانش را به گونه‌ی جدی به خواندن و نوشتن تشویق می‌کرد. به گفته‌ی خانم عارف، این کتاب‌خواندن‌ها و نوشتن‌ها، حتا «اجباری» بوده است.

به گفته‌ی عارف، او از همان کودکی، انگیزه و انرژی نوشتن داشت. «بیش‌تر اوقات وسط درختان سیب‌دار، شعر و رمان می‌خواندم و همان‌جا کلمات را ردیف می‌کردم که به نحوی، می‌شود آن را شعر نامید. هرچند، هنوز مفهوم شعر را نمی‌دانستم.»

خانم عارف، طبیعت «شعرآفرین و زیبایی» بدخشان

چه کارم با دل مردان و آش پخته‌اش یا خام؟
تنم عریانی‌اش را با تب خورشید قسمت کرد
اگر چه آسمانم را کشیده تا به پشت بام
چه فرقی می‌کند حالا که آب از آسیاب افتاد
شدم آبستن دریا، زن خوشنام یا بدنام...
ولی «آن جمعه‌ها رفتند» را هر روز می‌گیرم
و می‌کارم دو دستم را میان باغ بی‌فرجام
هزارستان چشمانم بهار کشوری بوده
نگاهم ساحت سبز و نهال تازه‌ای بادام

کامله که مسئولیت برادر و خواهرانش را بر عهده دارد، باری به ایران رفت تا بتواند با یافتن کاری در آن‌جا، به خانواده‌اش کمک کند؛ اما با مشکل اقامت برخورد و به وطن باز گشت و حالا با انجام کارهای کم‌مزد زندگی می‌گذراند. معصومه، در یکی از روستاهای دورافتاده سرگرم کشاورزی، مال‌داری و تدریس زنان است. این دو در وقت‌های خالی‌شان، با تاروسوزن و کتاب دقیقه‌های شان را می‌گذرانند. این دو خواهر که امید ادامه‌ی تحصیل و کار در افغانستان را از دست داده اند، رؤیای تحصیل در بیرون از کشور را در سر دارند و هم‌چنان متعهد به ادامه‌ی کار در راستای ادبیات هستند، آن‌گونه که معصومه می‌گوید: «بر آنم که ادبیات را به مثابه‌ی غذا، باید جدی و جدی‌تر بگیرم.»

ویژگی‌های شعر کامله و مهشید

غزل‌های کامله و مهشید با این که در بستر خانوادگی-روستایی شکل گرفته، تفاوت‌های مشهودی نیز دارد. در حالی که هر دو، غزل‌سراهای تصویرگرا هستند؛ اما تجربه‌ها، جهان‌بینی و زبان این دو از هم فرق می‌کند و هر کدام، به راه خود شان می‌روند. به زبان دیگر، با وجودی که این دو گل، از یک ریشه آب می‌خورند، اما عطرها متفاوتی دارند. در شعرهای کامله کیهان، بیش‌تر نیروی تخیل رشد کرده و آن چه می‌گوید، عمیق است و مخاطب را به اندیشیدن وامی‌دارد؛ اما زبان معصومه مهشید، بی‌تکلف، روان و روزمره است و کم‌تر از صنعت‌های ادبی کمک گرفته است. در شعر این دو خواهر، کم‌تر با خودسانسوری برمی‌خوریم؛ هر دو خلاف الزامات یک جامعه‌ی سنتی، بی‌پرده سخن می‌گویند و روح سرشار از عاطفه را در کارهای شان برملا می‌کنند.

حکمت نظری، مسئول انجمن خانه‌ی خیام در غزنی، می‌گوید که کامله را از پاییز ۱۳۹۳ و معصومه را از ۱۳۹۵ به این سو با برپایی برنامه‌های ادبی این انجمن می‌شناسد و گواه رشد هر دو بوده است. او، در مورد زبان شعر این دو خواهر، می‌گوید: «در شعرهای کامله، شاهد استفاده از ترکیب‌های سخت و دشوار هستیم؛ اما معصومه، با زبان کاملاً روان و با استفاده از کلمات و اصطلاحات روزمره شعر می‌سراید.» او می‌افزاید که در شعر کامله، مضمون‌های اجتماعی-سیاسی با مضمون‌های عاشقانه درهم آمیخته است. مهشید، هر چند به مضمون‌های اجتماعی-سیاسی و عاشقانه می‌پردازد؛ اما آن‌ها را در هم نمی‌آمیزد. به گفته‌ی نظری، در شعرهای کامله، ابهام‌های زیادی وجود دارد؛ در حالی که شعر مهشید، تقریباً عاری از ابهام است. شعری از مهشید:

تو چون بادی، تو حال بید لرزان را چه می‌فهمی؟

آشکار است، با افراد طالبان گفت‌وگو می‌کند. او از طریق فیسبوکش، به زنان افغانستانی صدا می‌زند که بیرون بیایند و حق خود را بخواهند.

خانم عارف می‌افزاید: «پس از آن مصاحبه‌ها، خوش‌بختانه جنبش‌ها و خیزش‌های زیاد زنان را شاهد بودیم و هستیم. با این همه، طالبان یک‌دنده اند و با زنان سرآشتی ندارند؛ بل که از وجود زن، از آگاهی زن سخت می‌هراسند.» به باور او، دلیل ترس طالبان از زنان، این است که؛ زنان آگاه، خانواده‌هایی آگاه تربیت می‌کنند؛ چیزی که به برچیدن گستره‌ی نادانی می‌انجامد.

«در نهمین سپیده»؛ مجموعه‌ی شعر انوشه عارف به چاپ رسید. گزینیه شعری «در نهمین سپیده»، نخستین اثر منظوم انوشه عارف، شاعر جوان بدخشی است که به تازگی در کابل به چاپ رسیده است. این شاعر کناره‌های دریای کوکچه، اثر یادشده را درست زمانی بیرون داد که دختران و زنا افغانستانی از سوی طالبان از ساختارهای آموزشی، کار و مشارکت سیاسی حذف شده اند. خانم عارف محتوای کتابش را «درد و درد و درد می‌خواند» که برآیند استبداد، تعصب و تبعیض‌های حاکم در برابر زنان افغانستانی است.

«در نهمین سپیده»، توسط انتشارات «کامه» در کابل به چاپ رسیده است. کتاب یادشده حاوی شعرهای عاشقانه و اعتراضی-اجتماعی است که بیش‌تر در قالب غزل سروده شده است.

انگیزه‌های چاپ «در نهمین سپیده»

انوشه عارف، همه‌ی تلاشش را به کار بست تا «در نهمین سپیده» را در همین مقطع زمانی بیرون بدهد؛ زمانی که زنان افغانستانی، در موقعیتی حساس و بحرانی قرار دارند. خانم عارف، بر این باور است که چاپ چنین کتاب‌هایی، می‌تواند بر اذهان عموم، به‌گونه‌ی ویژه زنان تأثیر بگذارد و آن‌ها را به تلاش و مبارزه‌ی بیش‌تر تشویق کند. او از این که زنان از صحنه‌ی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی طرد شده اند، احساس ناامیدی دارد. «در کشوری که ابتدایی‌ترین حق که همانا تحصیل است از زنان گرفته می‌شود، بسیار دور است که زنان فرهنگی اجازه‌ی داشتن مجالس فرهنگی را داشته باشند و

پرسه می‌زد اتفاق سنگ و شیشه‌ات
خون گرم ماجراها در رگ قانون پر است
می‌روی سمت فراموشی درون بیک‌ها
قصه‌ی ریزودرشت زندگی اکنون پر است
چشم‌های مرگ‌بارم را بده دیدار تلخ
از من و امثال من بیهوده پیرامون پر است
نیست کاری ساخته از دست این سیگارا
بعد از این قلیون‌سرای ذهنم از قلیون پر است
کامله کیهان

خون می‌چکد از سقف دیوار و درت زخمی‌ست
بیک و لباس و کفش‌ها و چادرت زخمی‌ست
میز و کتاب و دفتر غلتیده در خونت
تا چشم باری می‌کند دوروبرت زخمی‌ست
کاج بلند آرزو سهمت تبر بوده
آتش گرفت، سوختی، خاکسترت زخمی‌ست
بیدار شو ای بخت بد شب را خلاصی نیست
خوابیده‌ای تخت و لباس و بسترت زخمی‌ست
سر در ارزگان داده بودی، دست در کابل
جای تو اما روی قلب مادرت زخمی‌ست
جای تو در هر صفحه‌ی تاریخ خونینت
مثل شکاف سینه‌ی هم‌سنگرت زخمی‌ست
بی‌میهمی را برده‌ای عمری‌ست بر دوشت
جای تو اما شانه‌های کشورت زخمی‌ست
پیش خدایت می‌بری دست درازت را
ناگاه می‌بینی که پای باورت زخمی‌ست
بی‌هوده هی دنبال خست‌تسکینت چه می‌گردد
این فرصت‌های خست‌تسکینت خواب‌آوردت زخمی‌ست
معصومه مهشید

بتوانند گردهم‌آیی‌هایی را برای بروز خلاقیت‌های خود داشته باشند.»

خانم عارف بر این باور است که زنان افغانستانی برای بروزرفت از بن‌بست کنونی، نباید منتظر کمک جامعه‌ی جهانی باشند؛ بل که باید دست به دست هم داده و در برابر جهل بایستند تا روزی شاهد انسجام جمعی زنان باشیم و آن‌ها خود را از این منجلاب برون بکشند.

استقبال‌ها و رونمایی‌ها از «در نهمین سپیده»

چاپ «در نهمین سپیده»، با استقبال و پذیرایی فرهنگیان و عموم مردم روبه‌رو شد که خانم عارف، علت آن را «وضعیت شکننده و روان‌کوبنده»ی حاکم در افغانستان عنوان می‌کند. درد استخوان‌سوز بی‌کاری و بی‌برنامگی، زنان را از پا درآورده و این مجموعه، برای همه زنان جرقه‌ای برای رویش دوباره‌ی آن‌ها است. از این مجموعه، در برنامه‌ای که از سوی فرهنگیان تدارک دیده شده بود، در ترکیه رونمایی شد. قرار است در ایران نیز توسط فرهنگیان مسافر افغانستانی و در افغانستان نیز توسط نهادهای فرهنگی، از آن رونمایی شود.

تا اکنون، شماری از نویسندگان و شاعران نیز، به نقد و بررسی شعرهای این گزینیه پرداخته که از سوی رسانه‌های چاپی و دنیای مجازی، نشر شده است.

غزلی از «در نهمین سپیده»:

انباشته ز غصه‌وغم، بایگانی‌ام
شک می‌کنم به حافظه‌ی زندگانی‌ام
یعنی چه این که گاه مرا کوه ساختی
هر شب مرا به «خاک سیه می‌کشانی‌ام»
در اعتدال نیست گذرکردن از زمان
دیدم به چارسوی سفر می‌کشانی‌ام
خیری ندید کودکی از چشم آرزو
در انتهای جاده که دیدم جوانی‌ام...
بگذار ای کویر سپید، آسمان دور!
دارم سفر به خویش، به مقصد رسانی‌ام؟
بستم کتاب قصه و افسانه‌های خود
ترسیدم از گلی تو وقتی بخوانی‌ام

موسی موحد

و نقاشی زیر سایه های هراس

گفت‌وگویی از محمد احمدی



قدمت دارد، همچنان نقاشی‌های غارهای آلتامیرا، لاسکو، سه برادر و دیگر غارهای که همه در اروپا اند که به گونه اتفاقی کشف شدند که مربوط به انسان‌های پارینه سنگی است. انسان‌های عصر سنگ قدرت نمایش تصویر اشیا و حیوانات را داشتند. آنها برای اینکه شکارشان را بهتر بشناسد و به آن تسلط پیدا کند، آنرا نقاشی می‌کردند و بعد در مقابل آن مراسم آیینی و جادویی برگزار می‌کردند. احمدی: از نقاشان معروف جهان چه کسی را دوست داری و چرا؟

چ: اگر فقط در زمینه هنر دیوارنگاری باشد، بنکسی فوق العاده است. او کارهایش را در نقاط مختلف دنیا انجام داده است. به طوری که هیچ کسی او را ندیده است و با هویت پنهان و ناشناس آثارش را در دیوارهای دنیا به نمایش گذاشته است.

احمدی: نقاشی‌هایت چه پیامی دارد و می‌خواهی چه را به تصویر بکشی؟
چ: معمولا تابلوهای را انجام می‌دهم که با روحیهام سازگار است. بستگی به شرایط دارد. در اکثر کارهای ردپای از درد و رنج دیده می‌شود. هنوز آن چیز که را از خودم توقع دارم انجام ندادهام.

احمدی: بهترین نقاشی‌ات را معرفی کن و بگو که چند مدت روی آن وقت گذاشتی؟
چ: «پیرد مرد سیگاری» آخرین کارم هست. موقعی که کشور سقوط کرد در ابتدای کار این تابلو بودم. پس از آن بارها این تابلو را جمع کردم و شرع کردم. در نهایت پس از پنج ماه افسردگی و وقفه و کار تکمیلش کردم. حس این کار تکرار نشدنی است. شاید هیچ وقت نفروشم و پیش خودم نگهدارمش.

احمدی: آمدن طالبان چه تاثیری روی کارهای هنری و خصوصا نقاشی‌هایت گذاشته؟

چ: استودیوی هنری ام را بسته کردم و از آنجای که تمام کارهایم پرتربت انسان است، فعالیت‌ام را محدود کرده‌ام.

احمدی: طالبان مخالف هنر و خصوصا هنر نقاشی است. احساس ترس و هراس نمی‌کنی؟ تا کنون این گروه مانع کارهای هنری‌ات شده؟

چ: احساس ترس و نگرانی شدید وجود دارد. یکی از اصول هنر، آزادبست. زمانی که هنر سانسور و سرکوب شود، غم‌انگیز و دردناک است. من پس از سرکار شدن طالبان، با درک وضعیت، فعالیت هنری‌ام را خیلی محدود کرده‌ام.

احمدی: در عنوان سوال آخر، بهترین آرزوی تو در زندگی چیست که به آن دست یابی؟

چ: صلح و سکوت؛ در صلح آزادانه نفس بکشم و در سکوت اثر هنری خلق کنم.

مهم داخلی و خارجی گذاشته شده؟
چ: در نمایشگاه‌های داخلی شرکت کردم، اما هنوز هیچ اثری از من در بیرون از کشور به نمایش نگذاشته نشده است.

احمدی: روزگاری هرات شهر هنر خطاطی و نقاشی بود. با نقاشان تاریخی این شهر چقدر آشنایی و کسی را که دوست داری چه کسی است؟
چ: هرات زمانی مرکز رنسانس شرق بود. هنرهای خوشنویسی و مینیاتوری از اینجا برخاست و توسعه یافت. مکتب هرات و بنیانگذارش استاد کمال‌الدین بهزاد، گواه این ادعا است. استاد محمد علی هروی خوشنویس و استاد کمال‌الدین بهزاد یادگار هنر این مرز و بوم هست که همیشه دوست خواهم داشت.

احمدی: در مورد پایان نامه‌ات صحبت کن که چرا نقاشی بر دیوارها را انتخاب کردی و در شرایط کنونی چه اهمیتی دارد؟
چ: فضای شهری امکانات گسترده‌ای به ما می‌دهد، هنر شهری و به ویژه نقاشی دیواری به دلیل عمومی بودنش و اینکه در خیابان است و خیابان خون شهر است، جای که ساکنان در آنجا یکدیگر را می‌بینند، داد و ستد می‌کنند و در هوای آزاد نفس می‌کشند؛ از اهمیت ویژه برخوردار است. بنا هنر دیوارنگاری نقش مهمی ایفا می‌کند، هنری است که وارد روزمرگی افراد می‌شود و به مردم کمک می‌کند به چه فکر کنند. معمولا در جوامعی که درگیر جنگ و نابسامانی‌اند، این هنر توانسته است جریان عمومی را تحت تأثیر قرار دهد و صدای برای اعتراض و صلح‌خواهی باشد. در افغانستان نیز از نقاشی‌های دیواری برای مقاصد صلح‌خواهی به شیوه‌های متفاوتی کار گرفته شده است. اما خلاء پژوهشی و اطلاعاتی درباره ظرفیت‌های هنرهای شهری، به ویژه نقاشی دیواری باعث شده است که قدرت و ظرفیت این هنر در امر صلح‌سازی ناشناخته بماند. به همین دلیل پایان‌نامه دوره لیسانس‌ام را تحت عنوان «بررسی ظرفیت‌های ارتباطی نقاشی دیواری بر روند صلح‌سازی در هرات» انجام دادم. تا هم اندک خلاء معلوماتی را در این زمینه پر کند و هم مقدمه‌ای باشد برای پژوهش‌های بعدی در این حوزه.

احمدی: نقاشی بر دیوارها چقدر قدمت تاریخی دارد؟ در کدام سال و در کدام شهر شروع شده بود؟
چ: پس از سده هجدهم مورخان باعث شده است که ما گذشته کهن خویش را بشناسیم. اولین ردپایی که ما از هنر و فرهنگ انسان‌های اولیه داریم بر اساس نقاشی‌های بودند که در مغاره‌ها کشف شدند. قدیمی‌ترین نقاشی که به دست انسان کشیده شده روی یک قطعه سنگی است که در افریقای جنوبی کشف شد، که حدوداً ۷۳ هزار سال

اشاره: موسی موحد از نقاشان پرکار و جوان افغانستان است که از ۱۰ سال به این طرف نقاشی می‌کند. نقاشی‌های موحد تفسیر واقع‌گرایانه‌ای از زندگی امروز ساکنان یک قلمرو جنگ و جنون است. قلمرو که زن بودن در آن گناه است و تنوع قومی و زبانی جرم. نقاش کافر است و هنرمند سزاوار قتل. موحد در سال ۱۳۸۴ شامل مکتب قلعه‌ی علیا اولنگ قول ولسوالی لعل و سرچنگل ولایت غور شده و در سال ۱۳۹۶ وارد دانشکده ژورنالیزم دانشگاه هرات شده است. او علاقه‌مندی خاص که در هنر نقاشی داشته می‌گوید که دوران مکتب و دانشگاه را با نقاشی سپری کرده است. او به سبک رئال و هایپررئال نقاشی می‌کند و می‌گوید که بهترین آرزوی او در زندگی صلح و سکوت است؛ در صلح زندگی کند و در سکوت نقاشی.

احمدی: بهترین دوست دوران مکتب‌ات کی بود و اکنون کجاست و چه می‌کند؟

چ: بهترین دوست این دورانم عباس و امین است. عباس عاشق نیچه بود و کتاب‌های سنگین فلسفه و جامعه‌شناسی را هضم می‌کرد، او جامعه‌شناسی خواند و قبل از اینکه تمام کند، پس از سقوط کشور، ایران رفت و همانجا ماند. امین، حاضر جواب و ساعت‌تیر بود، روابط عمومی خواند و بعد ازدواج کرد.

احمدی: کدام سال شامل پوهنتون شدی و چرا به نقاشی علاقه پیدا کردی؟

چ: در سال ۱۳۹۶ وارد دانشکده ژورنالیزم دانشگاه هرات شدم. بخاطر علاقه‌ام به هنر، دوران مکتب و دانشگاهم با کار طراحی و نقاشی سپری شده است. دلیل اینکه چرا به هنر علاقه‌مندم نمیدانم، فکر می‌کنم این یک حس ذاتیه و ما به سمتش کشیده می‌شویم.

احمدی: چند سال می‌شود که نقاشی؟
چ: شاید ۱۰ سال هست که نقاشی کار می‌کنم، اما با وقفه و شروع مجدد بوده است. دلیلش هم شرایط شکننده و نابسامان محیطم بوده است.

احمدی: چطور شد که به این هنر علاقه‌مند شدی؟

چ: به دلیل اینکه برای کار کردنش جز خودم به کمک هیچ کسی نیاز ندارم و به تنهایی قادر به تولید یک اثر هنری می‌شوم. این کار برایم فوق‌العاده است. دلیل دیگرش هم اینست که این امکان را برایم می‌دهد که یک زبان فراگیر و جهانی است، تا نگرانی‌هایم را، احساسم را و حرفم را از آن طریق به همه بگویم.

احمدی: در نقاشی‌هایت از کدام سبک پیروی می‌کنی؟

چ: تا کنون کارهایم به سبک رئال و هایپررئال بوده است.

احمدی: تا کنون چند اثر هنری -نقاشی تولید کردی و با چه سوژه‌هایی؟

چ: برآورد دقیقی از آثارم ندارم، عده‌ای فروخته و عده‌ای در دسترس نیست، اما ۳۰ اثر پیش خودم موجود است.

احمدی: آیا تا کنون آثارت در نمایشگاه‌های

احمدی: خوشحالم که به جاده‌ی ابریشم فرصت گفتگو دادید تا خواننده‌گان این هفته نامه و علاقه‌مندان هنر نقاشی با آثار هنری یکی از نقاشان جوان کشور آشنا شوند. سوال نخست را از اینجا آغاز می‌کنیم و آن اینکه در کجا متولد شدی؟
چ: در یکی از کوهستان‌های مرکزی در ولایت غور متولد شدم.

احمدی: چند سال را در دهکده‌ات سپری کردی و مصروف چه کارهای بودی؟

چ: ۱۳ سال در زادگاهم بودم. دوره ابتدائیه‌ی مکتب را همانجا در یکی از مکاتبی که دوساعت از خانه دور بود و با عبور از کوه‌هایی به آنجا می‌رسیدیم، خواندم.

احمدی: در روستا به چه علاقه داشتی؟
چ: کودکی رؤیا پردازی بودم. به رغم زندگی ساده روستایی، فکر و تصورات پیچیده‌ای داشتم. از قهرمانی که از خودم در رؤیاهایم می‌ساختم خیلی لذت می‌بردم. تا جایی که یادم هست، دست‌بیکاری نداشتم؛ روی تخته، روی کاغذ، روی شن و خاک و هر چیزی که دم دست بود نقاشی می‌کردم.

احمدی: نام دهکده‌ات چه بود؟

چ: چشمه‌سیاه

احمدی: بهتر دوست دوران کودکی‌ات کی بود و اکنون کجاست؟

چ: دوستان و همبازی‌های زیادی داشتم که نمیدانم کدام شان نزدیک‌تر بود. فعلا همه در گوشه و کنار افغانستان پراکنده شدند.

احمدی: کدام سال شامل مکتب شدی و در کدام مکتب؟

چ: در سال ۱۳۸۴ شامل مکتب قلعه علیا اولنگ قول شدم.

احمدی: در دوران مکتب به کدام مضامین علاقه داشتی؟

چ: کماکان میانه‌ام با همه مضامین خوب بود، اما دشمن سرسختم ریاضی بود که نمی‌توانستم ازش فرار کنم. دوران مکتب را اگر دوست نداشتم باشم، بخاطر ریاضی است. اما دوران مکتب را دوست دارم.

منع دختران از دانشگاه‌ها، بازار فروش کتاب را به صفر رساند

گفت‌وگویی از عارف وفايي با ناصر مقصودی، بنیان‌گذار و مدیرمسئول انتشارات مقصودی



آقای مقصودی! لطفاً به ما بگویید که چه زمانی به ایجاد کتاب‌فروشی و نشر کتاب اقدام کردید و چه هدفی را در آن دنبال می‌کردید؟

من از اوایل ۱۳۸۲، کار را از فروش کتاب و قرطاسیه شروع کردم. از سال‌های ۱۳۸۲ تا ۱۳۸۷، ما کتاب‌های خود را از ایران وارد می‌کردیم. بعد من فکر کردم که وارد کردن کتاب از خارج هم سرمایه‌ی بیش‌تر لازم دارد و هم گران تمام می‌شود. هرازگاهی این مسئله که در افغانستان تا هنوز نه تولید متن صورت گرفته و نه تولید اندیشه، مرا رنج می‌داد. نشر و پخش کتاب در افغانستان، بسیار حقیر و فقیر مانده بود. از این رو، ما از ۱۳۸۸ با ایجاد روابط با استادان در صدد نشر و چاپ کتاب‌های دانش‌گاه‌ها شدیم. در آن زمان، ما به مدت چهار سال یعنی تا ۱۳۹۲ را به صورت غیررسمی یعنی بدون داشتن جواز رسمی از سوی وزارت اطلاعات و فرهنگ، به نشر کتاب می‌پرداختیم. بعد در ۱۳۹۲، از وزارت اطلاعات و فرهنگ جواز نشر کتاب را اخذ کردیم و از آن زمان به بعد، با برنامه و انگیزه‌ی قوی‌تر به نشر و پخش کتاب در کشور ادامه دادیم. در ابتدای این کار، من هدف و انگیزه‌ی مالی نداشتم؛ بل که تلاشم این بود تا در بخش توسعه‌ی فرهنگی و انتشار تاریخ کشور و آثار نویسندگان، نقش داشته باشم. هر چند بدون سرمایه و افزایش منابع پولی، توسعه‌ی یک کار دشوار است، با این وجود هرگز هدف پول‌دار شدن از طریق نشر و فروش کتاب را نداشتم. هدف داشتم که بتوانم چرخه‌ی نشر و پخش کتاب را در حرکت نگه دارم و گسترش دهم. از ۱۳۹۲ تا اکنون، ما حدود ۲۷۰ عنوان کتاب را در بخش تاریخ، حقوق، فلسفه، جامعه‌شناسی، ادبیات و شعر به نشر رساندیم. هر

چند ما در بخش‌های مختلف کتاب نشر کردیم، اما حوزه‌ی تخصصی ما در بخش حقوق بوده است؛ حتی کتاب‌هایی را که ما وارد کردیم، بیش‌تر کتاب‌های حقوقی بوده است. بیش‌تر مراجعین ما نیز، دانش‌آموخته‌های رشته‌ی حقوق و علاقه‌مندان این رشته است.

متأسفانه با فراگیری ویروس کرونا در ۱۳۹۹، ناشران افغانستان صدمه و زیان شدیدی را متحمل شدند که نزدیک به دو سال، درس‌ها گاهی تعطیل شد و گاهی از طریق انترنت و پاورپاینت ادامه می‌یافت. در این زمان، کسی برای خرید کتاب به کتاب‌فروشی‌ها مراجعه نمی‌کرد و از این بابت، خسارت‌های زیادی به ناشران و کتاب‌فروشان وارد شد. بعد با سقوط نظام جمهوری و آمدن «امارت اسلامی» در اسد ۱۴۰۰، در نخست فرار مغزها از کشور شروع شد و استادان و نویسندگان زیادی، افغانستان را ترک کردند؛ دوم این که به دلیل تحول سیاسی در کشور، دانش‌گاه‌ها به ویژه دانش‌گاه‌های خصوصی بیش‌تر از ۵۰ درصد دانش‌جویان خود را از دست دادند. این ۵۰ درصد شامل دانش‌جویانی که ترک تحصیل کردند، دانش‌جویانی که به خارج مهاجرت کردند و دانش‌جویانی که به دلیل مشکلات اقتصادی، نتوانستند به تحصیل خود ادامه دهند، می‌شود. در نهایت، وضع محدودیت برای آموزش دختران، آخرین ضربه‌ای بود که کار ناشران و کتاب‌فروشان را به کلی فلج کرد و امروزه، نشرات و فروش کتاب کاملاً با سقوط مواجه شده است.

در مورد وضعیت فروش کتاب و این که کاهش فروش کتاب از چه زمانی شروع شد، به ما بگویید؟ هرچند در افغانستان، سرانه‌ی مطالعه به صورت عموم

خیلی پایین است و فرهنگ مطالعه، هنوز در بین مردم شکل نگرفته، مشتریان کتاب نیز کم است؛ اما همه‌گیری ویروس کرونا که دو سال دامن‌گیر جهان و افغانستان شد، ضربه‌ی شدیدی را بر نشر و فروش کتاب وارد کرد. در نهایت، فروپاشی دولت و آمدن «امارت اسلامی» در کشور که به دنبال آن، مکتب‌ها و دانشگاه‌ها تعطیل شد، دختران از آموزش منع شدند و همچنین به دلیل فروپاشی نظام اقتصادی و گسترش فقر و بی‌کاری در جامعه، فشار مضاعف بر کتاب‌فروشی‌ها وارد آمد و خرید و فروش کتاب، به کلی به صفر رسید. فروپاشی نظام و گسترش بی‌کاری در میان جوانان تحصیل‌کرده، انگیزه‌ی مطالعه‌ی دانش‌جویان و دانش‌آموزان را از بین برده است. عده‌ی زیادی از دانش‌آموزان و دانش‌جویان که برای فروش کتاب مراجعه می‌کنند، از وضعیت کنونی ابراز ناامیدی می‌کنند. آن‌ها استدلال می‌کنند که دولت اصلاً به تحصیل‌کرده‌ها و کسانی که از سطوح بالای تحصیلی فارغ شده‌اند، توجهی ندارد. آن‌ها معتقدند که در نظام فعلی، دانش‌جویان پس از تلاش‌های شبانه‌روزی و هزینه‌هایی که خرج تحصیل شان می‌کنند، پس از فراغت پاداش متناسب به زحمت و تلاش خود را به دست نمی‌آورند. در حکومت فعلی، بیش‌تر کارمندان دولت از وزیران گرفته تا یک گارد دهن دروازه را افراد بی‌سواد و جنگ‌جو تشکیل می‌دهند و در این سیستم، دیگر جایی برای تحصیل‌کرده و اهل مطالعه باقی نمی‌ماند. علاوه بر این، نبود آرامش و نبود پول، عامل دیگری است که توان خرید مردم و دانش‌جویان را کاهش داده است. مردم از نظر روحی آرامش و از نظر مادی، پول ندارند. بیش‌تر مردم درگیر پیدا کردن نان و سیر کردن شکم خود هستند و در شرایط فعلی، کتاب اصلاً در لیست نیازهای روزانه و حتا سالانه‌ی آن‌ها نیست.

در مورد مقدار سرمایه‌ای که شما برای کتاب هزینه کردید، بگویید و این که اکنون چه قدر سرمایه‌ی شما در گرو کتاب مانده است؟

به طور کلی، سرمایه‌ای که ما روی کتاب هزینه کردیم، بیش‌تر از ۲۰ میلیون افغانی است؛ ولی امروز به دلیل سقوط بازار کتاب، این بیست میلیون افغانی ما را کسی به پنج میلیون افغانی خریدار نیست. در این جا ما نزدیک به ۱۰۰ هزار جلد کتاب داریم که در بخش‌های مختلف از جمله در رشته‌های حقوق، جامعه‌شناسی، فلسفه، تاریخ، ادبیات شامل رمان، داستان و زبان انگلیسی می‌شود.

اگر مراجعه‌ی مشتریان کتاب در انتشارات خود را با آمار توضیح بدهید، در شرایط فعلی آن را چه گونه توصیف می‌کنید؟

هر چند به صورت دقیق، ما آماری در مورد مشتریان کتاب نداریم؛ اما برای تان گفته می‌توانیم که وضعیت فروش کتاب، حالا بیش از اندازه خراب است. در طول دو سال

فروش کتاب‌های ممنوعه، جریمه و زندان دارد

محمدحسن شریعتی، مدیرمسئول انتشارات عرفان در کابل

گفت‌وگویی از عارف وفايي با محمدحسن شریعتی، مدیرمسئول انتشارات عرفان در کابل



هم چاپ می‌کردیم، که تیراژ هر کدام آن، در حدود هزار و دو هزار جلد بوده است. تا سه سال پیش که بازار فروش کتاب خوب بود، چاپ کتاب‌ها به همین شکل ادامه داشت؛ اما در چند سال اخیر که اوضاع به هم ریخته، دختران از آموزش و تحصیل منع شدند، مکتب‌ها و دانش‌گاه‌ها تعطیل شد، کتاب فروش ندارد. با این حال نیز، در حدود ۲۰ عنوان کتاب جدید در ایران چاپ کردیم؛ اما هنوز به کابل انتقال نیافته است.

از این میان، حدود ۱۰ الی ۱۲ عنوانش در بخش فلسفه، از جمله از علامه صلاح‌الدین سلجوقی، نویسنده‌ی معروف کشور است. کتاب‌های سلجوقی، کتاب‌های پرفروش است که یک تعدادش تجدید چاپ شده و یک عده‌ی دیگرش چاپ نو است. دو عنوان کتاب یا مجموعه‌ی شعری از استاد مظفری که یکی از شاعران نام‌دار کشور نیز چاپ شده است، این کتاب‌ها در نمایش‌گاه تهران به نمایش گذاشته شده و قرار است بعد از پایان نمایش‌گاه تهران، بخشی از آن‌ها به افغانستان وارد شود.

برای حالا، بازار فروش کتاب در کابل را چه گونه

نخیر! بیش‌ترین کتاب‌ها را از ایران وارد کرده‌ایم و چندین عنوان کتاب را که در اوایل چاپ کردیم نیز، در ایران چاپ شده است؛ زیرا زمانی که به چاپ کتاب شروع کردیم، در افغانستان چاپ‌خانه‌ی میماری وجود نداشت. به همین لحاظ، ما به خاطر کیفیت و خوبی کاغذ، کتاب‌ها را در ایران چاپ کردیم که بیش‌تر آن کتاب‌های دانش‌گاهی بوده است. کتاب‌های وارد شده نیز، یا نویسنده‌اش ایرانی بوده، یا هم نویسنده‌اش از کشور دیگری بوده و در ایران ترجمه شده است. این کتاب‌ها، شامل رشته‌های اقتصاد، حقوق، علوم سیاسی، روابط بین‌الملل و مدیریت است.

انتشارات عرفان در ایران کتاب‌ها را به صورت مستقل چاپ می‌کند، یا با هم‌کاری انتشارات دیگری که در ایران فعالیت دارد؟

ما یک انتشارات مستقل هستیم؛ پروانه و مجوز چاپ رسمی به عنوان یک ناشر بین‌المللی را در ایران داریم و نزدیک به بیست‌وچند سال می‌شود که همه‌ساله در نمایش‌گاه‌های ایران و تهران شرکت می‌کنیم. در سال جاری نیز، که کسی از افغانستان در نمایش‌گاه تهران نرفته، ما برای این که در آن جا دفتر داریم، در نمایش‌گاه شرکت کردیم. در کل، همه‌ی کتاب‌هایی را که چاپ کردیم، زیر نظر خود ما بوده و هیچ ارتباطی با ناشران ایرانی نداشته است.

شما سالانه چه تعداد کتاب را چاپ و نشر می‌کنید؟

در اوایل با وجود مشکلات زیادی که داشتیم، حدود ۱۰ الی ۱۲ عنوان کتاب چاپ می‌کردیم. بعد از گذشت چند سال که وضعیت کمی بهتر شد، در حدود ۵۰ عنوان کتاب در سال

اخیر که ما در این جا هستیم و دروازه‌ی کتاب‌فروشی را باز گذاشتیم، از مجبوری بوده و به نحوی گروگان کتاب ماندیم و اگر راهی داشتیم که کتاب‌فروشی را جمع کنیم، ما خیلی وقت پیش این کار را می‌کردیم. اگر من بخواهم آماری برای شما ارائه کنم، اکنون این آمار به صفر رسیده است. این آمار خیلی تکان‌دهنده و مایوس‌کننده است. بیش‌تر از یک سال‌ونیم می‌شود که ما از کرایه‌ی دکان باقی‌مانده هستیم.

در مورد انتخاب مارکت ملی به عنوان مرکز خرید و فروش کتاب‌های دانش‌گاهی در کابل و این که قبلاً در این جا، چه تعداد ناشر و کتاب‌فروشی فعالیت داشتند و اکنون چه تعداد باقی‌مانده است، اندکی توضیح بدهید؟

تقریباً ده سال قبل ما به هم‌کاری تعدادی از ناشران و کتاب‌فروشان، در مارکت ملی واقع در پل سرخ کابل، فعالیت را آغاز کردیم. در آن زمان، از هشت طبقه‌ی مارکت ملی، دو طبقه‌ی آن به نشر و پخش کتاب اختصاص داشت. من یکی از بنیان‌گذاران این مرکز تحت عنوان «مجمع کتابستان» مارکت ملی بودم و هدف از ایجاد این مجتمع، سرمایه‌گذاری روی نشر و پخش کتاب و ایجاد یک مرکز فرهنگی بود. ما خواستیم این جا را به مکانی مانند میدان انقلاب در ایران که یک مرکز مهم کتاب است، تبدیل کنیم؛ این جا را به جایی تبدیل کنیم که همه انواع کتاب‌ها را داشته باشد و بتواند همه نیازهای کشور را از نظر کتاب تأمین کند. در ابتدا، هشت ناشر و کتاب‌فروش، کار را آغاز کردیم. بعد به دلیل تشویق و تبلیغاتی که ما برای ناشران کردیم و به دلیل موقعیت خوب که نزدیک به دانش‌گاه کابل، دانش‌گاه این سینا و دانش‌گاه‌های دیگر واقع شده بود، مجتمع کتابستان مارکت ملی، به یک مرکز مهم کتاب در کابل تبدیل شد. در سال‌های ۱۳۹۵ و ۱۳۹۶، در این جا در حدود ۲۳ ناشر کتاب به نشر و فروش کتاب مشغول بود و دو طبقه‌ی مارکت کاملاً به فروش و پخش کتاب اختصاص یافته بود. بعد از سقوط نظام جمهوری و روی کار آمدن «امارت اسلامی»، اکثریت کتاب‌فروشان این مرکز با توجه به زبان‌هایی که در اثر تعطیلات مربوط به فراگیری ویروس کرونا و بعد تغییر نظام دیدند، تغییر شغل داده‌اند. تعدادی از ناشران، کتاب‌های خود را جمع کردند و تعدادی به خارج رفتند؛ حتا یک ناشر، تمام کتاب‌های خود را رها کرد و از طریق راه قاچاق، به ایران رفت و حالا در آن جا کار بنایی می‌کند. از ۲۳ ناشر و کتاب‌فروش، فعلاً پنج ناشر و کتاب‌فروش در مارکت ملی باقی مانده است که همه‌ی این پنج ناشر، از یک سال‌ونیم کرایه‌ی خود باقی‌مانده است؛ یعنی به نحوی ما اکنون در گرو همین کرایه و کتاب‌ها مانده‌ایم و اگر راه برون‌رفتی پیدا شود، ما هم این جا را بسته خواهیم کرد.

ارزیابی می‌کنید؟

حقیقتش، در حدود دو سالی که «امارت اسلامی» در افغانستان آمده، فروش کتاب به صفر رسیده است. دو سال است که من از کرایه‌ی دکان باقی‌مانده هستیم. مشکلاتی را که ما فعلاً تجربه می‌کنیم، شاید هیچ کسی دیگر نداشته باشد. بیش‌ترین زیان‌ها را در این دو سال اخیر، ناشر، کتاب‌فروش، دانش‌گاه‌های خصوصی و مکتب‌های خصوصی دیده است. به کتاب‌فروشی‌ها اصلاً کسی مراجعه نمی‌کند. در دوره‌ی جمهوری، در روز اگر ۸۰ نفر بازدیدکننده داشتیم، ۴۰ نفر حتماً کتاب می‌خرید؛ ولی فعلاً این طور نیست. من در طول

هر کتاب را در بدل پول یک قرص نان فروختیم

زهرا زینب وفايي



با روی کار آمدن حکومت طالبان در افغانستان، هزاران نفر شغل شان را از دست داده و بیش‌تر زنانی که قبلاً شاغل بودند، با وضع محدودیت‌های طالبان، خانه‌نشین شده‌اند. فاطمه در یک خانواده‌ی هشت‌نفری زندگی می‌کند. خانواده‌ی او مثل صدها هزار خانواده‌ی دیگر، در شرایط بد اقتصادی به سر می‌برد. فاطمه می‌گوید: «وقتی که به خانه برگشتم، مادرم از این که فرزندانش چیزی برای خوردن ندارد، به شدت ناراحت و عصبانی بود.»

با بازگشت طالبان به قدرت، در کنار بازماندن دختران از آموزش و تحصیل، ناداری و خفقانی که جامعه را در برگرفته، پسران را نیز از مطالعه دور کرده است؛ تا جایی که بیش از ۵۰ درصد نشریه‌های کتاب و کتاب‌فروشی‌های افغانستان از با خطر رکود روبه‌رو است.

و می‌توانند کتاب رایگان به امانت بگیرند، دیگر به ما سر نزنند.» کتاب‌دار با صدای غم‌گین و اندوه‌باری، از پشت گوشی ادامه می‌دهد: «ما کتاب‌ها را لیلام کردیم. هر کتاب را در بدل پول یک قرص نان فروختیم.» قیمت یک قرص نان در افغانستان ۱۰ یا ۲۰ افغانی است.

فاطمه، با ناامیدی تمام، با کتابی که قبل از مسلط شدن طالبان بر شهر مزارشریف، به امانت گرفته بود، به خانه برمی‌گردد. در مسیر بازگشت به خانه، برادر فاطمه به او می‌گوید: «مردم از فقر و تنگ‌دستی، پول مراجعه نزد داکتر را ندارند؛ حتا به خاطر درد مزمن، تقاضا می‌کنند که یک پاکت تابلت آرام‌بخش بدهم؛ چون خوردن یک مسکن به مراتب از رفتن پیش داکتر، کم‌تر هزینه دارد؛ آن وقت تو توقع داری که مردم روی کتاب هزینه کنند؟»

«شهر کتاب بلخ» که دو روز پیش از سقوط کابل از فعالیت بازمانده بود، پس از گذشت چند ماه از حاکمیت طالبان، دوباره فعال شد. فاطمه در این مدت می‌دانست که کتاب‌خانه فعال شده و این را نیز، می‌دانست که قوانین سخت‌گیرانه و ضدانسانی طالبان در برابر زنان، به او اجازه‌ی ورود به کتاب‌خانه را نمی‌دهد؛ چون آن جا مردان حضور دارند و کتاب‌خانه کارمند زن ندارد؛ یعنی اجازه ندارد کارمند زن داشته باشد. فاطمه می‌گوید: «پس از دو سال که از کتاب‌خانه و کتاب‌های مورد علاقه‌ام دور ماندم، صبرم لبریز شد. تصمیم گرفتم، به کتاب‌خانه سر بزنم و کتابی که امانت گرفته بودم را تسلیم دهم و اگر امکان چند لحظه ماندن در آن جا بود، کتاب دیگری را بگیرم.»

فاطمه ده صبح، در هوای گرم و طاقت‌فرسای مزارشریف تصمیم رفتن به این کتاب‌خانه را می‌گیرد. شهر مثل همیشه زیر چکمه‌های جنگ‌جویان خشن طالبان، از نفس افتاده است.

فاطمه، از برادرش که در گوشه‌ای از شهر، مصروف داروفروشی است، می‌خواهد که او را تا کتاب‌خانه همراهی کند. فاطمه با برادرش به سمت «کتاب‌خانه شهر بلخ» می‌رود. با دیدن تابلوی کتاب‌خانه چشمانش، برق می‌زند؛ اما به دروازه ورودی کتاب‌خانه که دقت می‌کند، قفل بزرگی بر آن زده شده است. فکر می‌کند که ممکن کتاب‌دار، جایی رفته باشد و تا چند لحظه‌ی دیگر برگردد. چند دقیقه‌ای منتظر می‌ماند؛ اما کسی نمی‌آید تا دروازه‌ی کتاب‌خانه را باز کند. «با کتاب‌دار تماس گرفتم و گفتم، من کتابی را امانت گرفته بودم و حالا برگشتاندم. در ضمن می‌خواهم کتاب جدید بگیرم. چرا دروازه‌ی کتاب‌خانه بسته است؟ کتاب‌دار گفت: در دو سال گذشته، تو دومین آدمی هستی که دنبال کتاب می‌آیی. همه مشتری‌ها و اعضای خود را از دست دادیم. نه کسی کتاب می‌خرد و نه کسی پول دارد تا روی کتاب هزینه کند. حتا آنانی که مانند تو عضویت کتاب‌خانه را دارند

حدود دو سال قبل، کتاب‌خانه‌ای به نام «شهر کتاب بلخ» در شهر مزارشریف، مرکز بلخ به منظور ترویج فرهنگ مطالعه، برنامه‌ی کتاب‌خوانی را میان دختران و پسران برگزار کرده بود و این روند، تا روزهای پایانی جمهوری ادامه داشت. تا پیش از بازگشت طالبان، شماری از دختران و پسران در بلخ، با فعالیت‌های چشم‌گیر در عرصه‌ی کتاب‌خوانی، توانسته بودند که عضویت دایمی این کتاب‌خانه را به دست بیاورند؛ یکی از این دختران «فاطمه نام مستعار» بود. داشتن عضویت دایمی در این کتاب‌خانه، برای فاطمه خیلی مهم بود؛ چون توان مالی برای خرید هر کتاب را نداشت و با به‌دست‌آوردن عضویت این کتاب‌خانه، کتاب‌های دل‌خواهش را می‌توانست به گونه‌ی رایگان مطالعه کند.

در دوره‌ی جمهوری، برنامه‌هایی برای ترویج فرهنگ مطالعه از سوی کتاب‌خانه‌ها و نهادهای فرهنگی در مزارشریف برگزار می‌شد. با کمک و هم‌کاری این نهادها، جوانان بیش‌تری به مطالعه رو آورده بودند؛ اما با بازگشت طالبان، همه فعالیت‌های این نهادها از سوی این گروه متوقف شد. فاطمه می‌گوید: «تیم ما که متشکل از دختران و پسران بود، با ختم مطالعه‌ی هر کتاب، یک نشست فرهنگی را به منظور تبادل نظر و به‌اشتراک‌گذاری داشته‌های مان برگزار می‌کردیم. زندگی ما به سوی فردای بهتری در حرکت بود و هر روز، برای ما یک آغاز بهتری بود.»

هر چند زندگی زنان در افغانستان دشواری‌های خاص خودش را دارد و زنانی که اهل مطالعه‌اند، از خانه تا جامعه دشمنان خود شان را دارند؛ اما با آن هم، در دوره‌ی جمهوری، شماری از آن‌ها جایگاهی در جامعه برای خود شان دست‌وپا کرده بودند. در سوی دیگر، در این دوره، قانونی بود که از زنان اندکی حمایت می‌کرد. زنان و دختران زیادی با نه گفتن در مقابل دستورهای مردسالارانه، راه روشنی را برای خود شان مشخص کرده بودند. این امیدی بود برای رسیدن یک جامعه‌ی مرفه.

آخرین شب مأموریت!

حوزه‌های امنیتی غرب کابل چگونه متلاشی شد؟

لمړی څارن عزیزالله دانش‌یار،

آمر پیشین کشف و مبارزه با جرایم جنایی حوزه‌ی سیزدهم امنیتی پلیس کابل

هیچ فایده‌ای ندارد؛ چون به احتمال زیاد، این آخرین هم‌کاری ما برای بررسی محل واقعه خواهد بود؛ با نگرانی و کنج‌کاوی، پرسیدم که «آیا شما کدام خبر دقیق در این مورد دارید؟» بدون این که معلومات بیش‌تری ارائه کند، خداحافظی کرد و به سوی محل کارش رفت. حرف‌های هم‌کار پشتون تبار ما، روی روحیه‌ی من و سایر هم‌کارانم تأثیر زیادی گذاشت و بر نگرانی‌های ما افزود. هزاران سؤال در ذهنم خلق می‌شد که چه گونه ممکن است، این همه دست‌آورد را مفت و رایگان به باد فنا بدهیم؟ سؤالی که بیش‌تر ذهنم را به خود مشغول کرده بود، این بود که؛ آیا کابل هم مثل ولایت‌های دیگر، به طالبان تحویل داده خواهد شد؟ هیچ کسی نبود؛ یا نمی‌توانست پاسخ قانع‌کننده بدهد. در نتیجه، خودم پاسخ می‌دادم که نه! چنین چیزی امکان ندارد! در کابل علاوه بر رییس‌جمهور، معاون نخست و دوم رییس‌جمهور، رییس شورای عالی مصالحه، وزیر دفاع، وزیر داخله، رییس عمومی امنیت ملی، پارلمان و هزاران شخصیت سیاسی و بانفوذ حضور دارند. کابل به هیچ وجه سقوط نخواهد کرد. علی‌رغم پاسخ‌های خوش‌بینانه‌ای که برای پرسش‌هایم فراهم می‌کردم، در نهایت هیچ یک از پاسخ‌ها برایم قانع‌کننده به نظر نمی‌رسیدند. آشفتگی فکری هم‌راه با ابهام‌های پشت پرده‌ی سیاست، مانند خوره به جانم افتاده بودند؛ قرار و آرامش نداشتیم، خواب از چشمانم پریده بود؛ بی‌تاب بودم، گویا سوزنک علفی را در زیر لباسم گذاشته بودند، رنج روحی بر جسمم سرایت کرده بود.

شب گذشت و فردای آن روز نیز، به سختی کار کردیم؛ اما هم‌چنان درگیر این آشفتگی فکری بودم که آینده چه خواهد شد؟! قریب ۱۰۰۰۰ پیش از چاشت بود که راننده‌ام صدا کرد: آمر صاحب به حوزه رسیدیم؛ برای من و شما غذا گذاشتند، رستوران‌ها هم امروز بسته‌اند؛ فقط دکان سر کوچه‌ی حوزه باز است، چه میل دارید؟

تازه یادم آمد که شب گذشته و صبح امروز، به دلیل خستگی زیاد، غذا نخورده‌ام؛ اما اشتها نداشتیم. گفتم: برو هر چیزی که پیدا شد، برای هم‌کاران و خودت بخر و برای من فقط دو بتری آب معدنی ببار، دیگر چیزی نمی‌خورم. از موتر پیاده شدم و مستقیم به دفتر کاری‌ام رفتم. هم‌کار اداری‌ام به شدت مصروف کار بود. در مورد میزان مراجعین پرسیدم، هم‌کارم توضیح داد که «تعدادی مجرم و مظنون توسط پرسنل کشفی و امنی، به جرم‌های مختلف گرفتار شده‌اند و من، مصروف ترتیب پرونده‌های آن‌ها هستم.» شب در دفتر ماندم و برادر مظنون (شریک جرم

فقط می‌دانستیم که اوضاع خیلی میهم‌تر از آن است که بتوان درک درستی از آن به دست داد. به هر حال، پس از بررسی‌های ابتدایی و هم‌کاری با تیم بررسی محل واقعه، برادر مظنون را که شریک جرم نیز بود، بازداشت کرده و به اتفاق هم، به سمت شفاخانه‌ی محمدعلی جناح راه افتادیم. بعد از اخذ اظهارات فرد زخمی و ارزیابی وضعیت سلامتی‌اش، کار آن شب ما به پایان رسید.

بعد از ختم کار، مسئول تیم اعزامی بررسی محل واقعه، با چهره‌ای خسته و افسرده، صمیمانه مرا در آغوش فشرد و با لحنی توأم با شوخی، گفت: «برادر! گر چه هزاره هستی، ولی جوان بسیار بادرک، با استعداد و قلم‌به‌دست استی. از زمانی که این جا آمده‌ای، میزان جرایم جنایی بسیار کاهش یافته؛ طوری که در گراف جنایات مشخص می‌شود، خط سبز نسبت به خط سرخ و زرد برجسته شده است. این را می‌شود نشانه‌ای از موفقیت و کامیابی‌ات در انجام امور محوله ارزیابی کرد؛ اما با تأسف، باید بگویم که این بیدار خوابی و تلاش ما در بررسی‌های هر چه دقیق‌تر امشب،

محل واقعه شدم. هم‌زمان خودم با چند هم‌کارم، به سمت محل رویداد رفتیم و با هم‌کاری پلیس امنی، رفت‌وآمد مردم در محل مورد نظر را تحت کنترل گرفتیم. بعد از دریافت اظهارات ابتدایی شاهدان عینی حاضر در محل، منتظر تیم بررسی محل واقعه ماندیم. اعضای تیم با تأخیر یک‌ساعتی، به محل رویداد رسیده و کار را آغاز کردند. رفتار پرسنل تیم اعزامی، نشان می‌داد که آن‌ها، بی‌حوصله‌تر از آن هستند که نیرویی برای کشف واقعت ماجرا داشته باشند. در نتیجه، ما هم تقریباً انگیزه‌ی خود را برای کار مسئولانه و حرفه‌ای از دست دادیم. در واقع، همه‌ی ما از وضعیت موجود، سقوط و تسلیم‌دهی بی‌درپی ولایت‌ها به طالبان، ناراحت بودیم و اوضاع نشان می‌داد که دولت‌مردان افغانستان، به سوی آینده‌ی تاریک و مبهم در حرکت هستند. هر کدام از ما، از دیگری می‌پرسیدیم که عاقبت این روند به کجا خواهد انجامید؟ پاسخ‌ها گوناگون بود؛ هر کسی به اندازه‌ی فهم خود، اوضاع را تحلیل می‌کرد؛ اما افسردگی ناشی از ناامیدی، در چهره‌ی همه‌ی هم‌کاران نمایان بود و

روزهای محرم بود؛ نیروهای امنیتی از قطعه‌های مختلف؛ به شمول اسپیشل فورس، ارتش ملی، پرسنل مبارزه با قاچاق مواد مخدر و پرسنل کشفی، به شکل خدمتی برای تأمین امنیت مسجدها و تکیه‌خانه‌ها، به غرب کابل اعزام شده بودند. در این شرایط، از یک سو همه دغدغه‌ی مان تأمین امنیت هر چه بهتر سوگواران حسینی بود و در سوی دیگر، مبارزه با جرم‌های جنایی و پیش‌برد امور کاری اداره را نیز نمی‌توانستیم نادیده بگیریم. ۱۴ اگست، ۱۰۰۰۰ شب بود که از طریق تماس، مسئول مخابره‌ی امریت حوزه‌ی سیزدهم امنیتی پلیس شهر کابل، برایم اطلاع داد که یک مرد در اثر شلیک گلوله، زخمی شده است. پرسنل کمکی مبارزه با جرم‌های جنایی، فرد زخمی را به شفاخانه‌ی محمدعلی جناح منتقل کردند؛ اما منظون رویداد فرار کرده بود.

پس از کسب اطلاعات ابتدایی، بدون درنگ، مدیر تیم بررسی محل واقعه‌ی ریاست عمومی تحقیقات جنایی کابل را در جریان قرار داده و خواستار اعزام تیم بررسی به



آخرین شب مأموریت؛ حوزه‌های امنیتی غرب کابل چگونه متلاشی شد؟

لمری ځارن عزیزالله دانش‌یار،

آمر پیشین کشف و مبارزه با جرایم جنایی حوزه‌ی سیزدهم امنیتی پلیس کابل



Photographs by Paula Bronstein, The Wall Street Journal

قضیه‌ی فرد زخمی) را احضار کردم و پس از استنتاج و کسب معلومات ابتدایی، پرونده را تکمیل کردم. آن شب هم به دلیل مصروفیت زیاد، چیزی نخوردم. صبح سر ساعت هشت، همه پرونده‌هایی که شب آماده کرده بودیم، همراه با مظنونین پرونده‌ها آماده‌ی ارجاع به اداره‌های مربوطه بودند. پیش از این که برای انتقال پرونده‌ها اقدام کنیم، مدیر جنایی وارد دفتر کارم شد. وقتی که متوجه افراد زیادی اعم از مراجعین و هم‌کاران شد، از من تقاضا کرد تا برای دریافت خبری بیرون بیایم. به حیاط حوزه رفتیم، مدیر جنایی ابتدا دوربش را پایید، وقتی که مطمئن شد کسی صدای مان را نمی‌شنود، آرام در گوشم گفت: آمر صاحب! مراجعین را از دفترت بیرون کن!

من گفتم: مدیر صاحب! این مظنونین، به خاطر انجام جرایم جنایی مختلف این جا اند و پرونده‌های آن‌ها، هنوز تکمیل نشده؛ چه طور می‌شود بدون ضمانت و رسمی کردن پرونده‌ها، آن‌ها را رها کنیم؟ مدیر جنایی گفت: می‌دانم نسبت به کارت حسن نیت و احساس مسئولیت داری، این را ما در مدت کوتاه هم‌کاری با شما درک کرده‌ایم؛ اما باید دوستانه برایت خاطر نشان کنم که وضعیت خوب نیست. از ما گفتن بود، باز هم خودت بهتر می‌فهمی که چه کنی! در حالی که ترس و سراسیمگی در چهره‌اش آشکار بود، از من خداحافظی کرد. من ماندم و دنیایی از آلوده‌ی لحظه‌ای با خود فکر کردم که چه باید بکنم؟

پرونده‌های ترتیب‌شده‌ی مظنونین را با خود برداشته و غرض مشورت به دفتر آمر حوزه رفتیم؛ پس از ورود و رسم و تعظیم نظامی، به اشاره‌ی آمر حوزه در چوکی نشستیم؛ سربازش چای تعارف کرده؛ آمر حوزه ضمن احوال‌پرسی، از میزان مراجعین و روند کار پرونده‌ها سؤال کرد؛ گزارش مختصری ارائه کرده و در مورد انتقال پرونده‌ها مشورت خواستیم. آمر حوزه گفت: بنا به دستور رهبری وزارت امور داخله و فرماندهی امنیه‌ی کابل، پایتخت سقوط نمی‌کند و قرار نیست، طالبان از راه جنگ و برخورد نظامی وارد کابل شوند.

در این حین، متوجه صدای فرمانده امنیه‌ی کابل شدم که در چت‌گروپ واتس‌آپ آمران کشف و کنترل حوزه‌های کابل، صحبت می‌کرد و به همه آمران حوزه‌های پلیس، دستور می‌داد که «به اطلاع همه پرسنل زیردست تان برسائید که بدون نگرانی، طبق روال گذشته وظایف شان را انجام دهند؛ زیرا به نیروهای کماندو، اسپش‌فورس، ارتش ملی، پلیس ملی و امنیت ملی برای جلوگیری از ورود طالبان به کابل، از سوی فرمانده کل قوا دستور قطعی صادر شده است. این خبر را به همه پرسنل و سربازان تان تا دورترین قرارگاه‌های امنیتی برسائید و در صورت بروز کدام رویداد، بنده را در جریان قرار دهید تا شخصاً برای رفع مشکل اقدام کنم».

با شنیدن دستور فرمانده امنیه، امید اندکی در دلم پیدا شد. به دفتر کارم برگشتم و به مسئول اداری دستور دادم تا پرونده‌های ترتیب‌شده را هم‌راه با مظنونین قضیه و اتخاذ تدابیر امنیتی شدید، به گونه‌ی رسمی به مراجع مربوطه تحویل دهد. خودم با چند هم‌کارم به منظور کنترل اوضاع امنیتی ساحه‌ی تحت پوشش حوزه‌ی سیزدهم و عمل به دستور فرمانده امنیه‌ی کابل، به پوسته‌ی امنیتی آب‌رسانی رفتیم. مسئول پوسته با لحن شوخی گفت: آمر صاحب! شما هنوز در حوزه استید؟ گفتیم آری؛ چرا این سؤال را می‌پرسی، مگر چیزی شده؟

گفت: شایعه شده که در حوزه هیچ کس نمانده و همه پرسنل، لباس شخصی پوشیده و فرار کرده اند! من گفتم: پشت شایعه‌ها نگریدید! شما به وظایف خود عمل کنید؛ خدای ناخواسته اگر حادثه‌ای بروز کند، من و آمر حوزه، آخرین افرادی خواهیم بود که محل کار مان را ترک خواهیم کرد؛ در ضمن تذکر دادم که «ریس‌جمهور و ده‌ها شخصیت سیاسی دیگر هنوز در این شهر حضور دارند؛ ما و شما که سربازیم و چیزی برای از دست‌دادن نداریم، مسئولیت ما و شما جز تأمین امنیت و دفاع از ارزش‌های نظام جمهوری، چیزی دیگری نیست. آیا شما چنین فکر نمی‌کنید؟ مسؤل قرارگاه بابت این که از آن‌ها احوال گرفته بودیم، اظهار خرسندی کرد و گفت: ما عسکر تان استیم آمر صاحب! خون ما، از خون شما رنگین‌تر نیست. ما در انجام وظایف خود استواریم و هر چه شما امر بفرمائید، عمل می‌کنیم. سرانجام از قرارگاه خداحافظی کرده و به راننده دستور دادم که «به طرف قرارگاه کمپنی برو!» هنوز در مسیر راه بودیم که از طریق مخابره‌ی دستی‌ام شنیدم که پرچم‌های سفید (پرچم طالبان) در کوه چهل دختران (تپه‌ای در آخرین قسمت غربی دشت‌برچی) و قرارگاه کارخانه‌ی گچ، بلند شده است. این شایعه در میان مردم هم به شدت در حال گسترش بود؛ اما بعد از تحقیقات ابتدایی، مشخص شد که پرچم‌های سفید مربوط عزاران حسینی بوده است نه طالبان! و یک عده به صورت

هدفمند به پخش این شایعه اقدام کرده‌اند.

با این که می‌دانستیم بلندشدن پرچم سفید طالبان، تنها یک شایعه‌ی دروغ است؛ اما برای جلوگیری از گسترش آن، هیچ کاری نمی‌توانستیم. به این ترتیب، شایعه‌ی یادشده به سرعت از طریق شبکه‌های اجتماعی در همه نقاط شهر پخش شد و مردم، فکر می‌کردند که نیروهای طالبان، از مسیر غرب کابل وارد شهر شده‌اند. این شایعه، باعث هرج‌ومرج شد و مردم سراسیمه، به نمایندگی بانک‌ها در غرب کابل هجوم آوردند، تا هرچه زودتر موجودی‌های نقدی خود را به دست آورده و راه فرار را در پیش بگیرند! با این وصف، فرمانده پلیس کابل برای آگاه‌شدن از صحت‌وسقم این شایعه‌ی روبه‌گسترش، با ما تماس گرفت، ما با تکذیب این خبر، به او اطمینان دادیم که اوضاع کاملاً تحت کنترل است؛ اما در بیرون از اداره‌های امنیتی، نظم اجتماعی کاملاً به هم ریخته و اوضاع از کنترل خارج شده بود.

با دیدن وضعیت جاری، از رفتن به قرارگاه مورد نظر منصرف شدم و با عجله، به حوزه برگشتم تا در مورد کنترل اوضاع، هرچه زودتر تصمیم‌گیری کنیم. وقتی دیدم که آمر حوزه از من دست‌پاچه‌تر به نظر می‌رسد، منفعلانه منتظر اوضاع ماندم، چند دقیقه بعد، اطلاع یافتیم که افراد اوباش به قرارگاه‌های امنیتی کوه‌چهل دختران، کارخانه‌ی گچ، کمپنی و آب‌رسانی ریخته و سربازان را خلع‌سلاح کرده و همه وسایل را غارت کرده‌اند!

آمر حوزه، بلافاصله موضوع را به اطلاع فرماندهی پلیس کابل رسانید و طالب دستور شد؛ اما رهبری پلیس کابل، با برخورد منفعلانه، هیچ گونه دستور صریح و واضح نداد. آمر حوزه بعد از چندین ساعت بلا تکلیفی، به مسئولان قرارگاه‌های آسیب‌پذیر، دستور داد تا هرچه زودتر ابزار و وسایل نظامی را جمع کرده و به مرکز انتقال دهند.

در میان سردرگمی‌ای که داشتیم، متوجه قطاری از نفربرهای زرهی هاموی، تانک‌های مجهز با سلاح‌های سنگین‌وسبک شدم که از جاده‌ی عمومی غرب کابل، به طرف کوه سنگی می‌رفتند. وقتی موضوع را جویا شدم، افراد زیردستم، گفتند که موترها مربوط به فرماندهی لوی‌ای انتقالات پلیس است، که بعد از سقوط میدان‌وردک، به طرف کابل فرار کرده و از دروازه‌ی ورودی غرب کابل، وارد شهر شده‌اند تا به مقر فرماندهی پلیس کابل پناه ببرند. هم‌زمان با مشاهده‌ی این وضعیت، اطلاع یافتیم که همه پرسنل کمکی که قبلاً جهت تأمین امنیت عزاران حسینی در روزهای محرم در غرب کابل توظیف شده بودند، به صورت دسته‌جمعی فرار کرده‌اند.

زمانی که ترک خودسرانه‌ی وظیفه توسط قطعات کمکی را به رهبری پلیس کابل گزارش دادیم، اصلاً مورد توجه و پی‌گیری قرار نگرفت. با گذشت زمان، نظم عمومی به هم ریخته و ارتباطات ما با فرماندهی پلیس، کاملاً قطع

شد! هر لحظه احتمال می‌رفت که اوباشان شهر برای چپاول وارد حوزه شوند. تعداد زیادی از پرسنل حوزه فرار کرده بودند و آن‌هایی که مانده بودند هم، نمی‌دانستند چه کار کنند تا این که خبر فرار اشرف‌غنی را شنیدیم، دیگر واقعا در اوج ناامیدی قرار گرفتیم. افراد بدون هم‌آهنگی، به هر سو فرار کردند. من که در طول مأموریتم در کابل، به جز یک تفنگچه‌ی کمری، سلاح دیگر نداشتم که آن را هم پس از شروع کار در غرب کابل، به ریاست عمومی کشف و مبارزه‌ی جرایم وزارت داخله تحویل داده بودم.

در آن روز اما که اوضاع قمر در عقرب بود، بنا به دستور آمر حوزه، یک میل M1۶ را بر دوش انداختیم، تا در صورت لزوم از آن استفاده کنیم. وقتی که دیدم کسی در حوزه نمانده، سلاحم را برداشتم و با راننده از حوزه خارج شدم. در این لحظه، تعدادی از مردم به ما هجوم آوردند؛ بدون هیچ مقاومتی سلاح مان را تحویل دادیم! از شدت درد و بغضی که بر وجودم مستولی شده بود، احساس می‌کردم که قلبم در حال پاره‌شدن است؛ اما جز سکوت، هیچ حرفی برای گفتن نداشتم، ناگزیر به راه مان ادامه دادیم، فقط یک دست‌گاه مخابره‌ی دستی برابم مانده بود که صدای مسؤل قرارگاه انچی را می‌شنیدم که از هجوم مردم بر قرارگاه مزبور به مرکز گزارش می‌داد. فرمانده تولی مربوطه‌اش به مجرد شنیدن گزارش، اظهار داشت که هرچه زودتر خود را به قرارگاه می‌رساند؛ اما دیری نگذشت که صدای شلیک‌های پیاپی شنیده شد و فرمانده تولی، از طریق مخابره گفت که علاوه بر چپاول همه سلاح‌ها و تجهیزات توسط مردم، یک سرباز پلیس نیز زخمی شده است.

در نزدیکی حوزه، وارد یک ساختمان شدم و از شدت درد و ناراحتی، به خود می‌پیچیدم؛ اما نمی‌توانستم کاری کنم. آمر حوزه دستور داده بود که از مقابله با مردم خودداری کنیم.

لحظه‌ها هم‌چنان به کندی می‌گذشت و هیچ امیدی برای بهبود اوضاع وجود نداشت، در این هنگام، یکی از زبردستانم تماس گرفت تا احوال ما را بپرسد و در ضمن گفت که «مردم سلاح من و چند نفر از پرسنل آمریت کشف جرایم را به زور گرفته‌اند.» با درد و دریغ، گفتم: سلاح مهم نیست، مواظب خود تان باشید و از هر راهی که ممکن است خود را از اوباشان دور کنید!

دقیقه‌های بعد، خبر شدم که مردم همه وسایل حوزه را چپاول کرده و ساختمان حوزه را سوزانده‌اند! وقتی این خبر را شنیدم، تازه یادم آمد که لب‌تاپ شخصی و بخشی از سندهایم را در حوزه جا گذاشته‌ام! کمپیوتر اداری آمریت کشف جرایم، دیسک‌تاپ بود که بیش‌تر وقت‌ها با قطع شدن برق و عدم حفظ مواد تایپ‌شده در صفحه، همه اطلاعات پاک می‌شد. از این رو، کامپیوتر شخصی‌ام را به منظور پیش‌برد امور کاری به اداره برده بودم. در آن لب‌تاپ، همه خاطره‌های شخصی‌ام به شمول عکس‌های

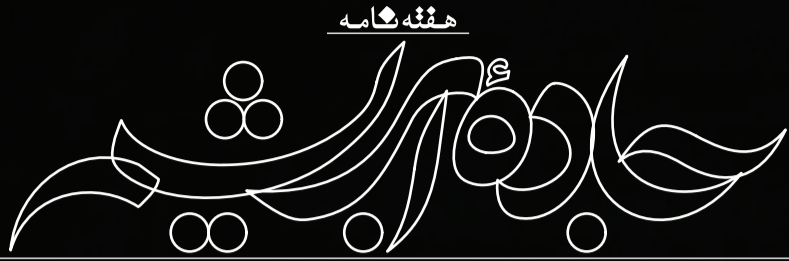
خانوادگی، اسناد و اطلاعات مهمی که در طول خدمت در اداره‌ی پلیس جمع کرده بودم، بایگانی شده بود. غافل از این که، روزی خواهد رسید که آن لب‌تاپ به شمول همه خاطره‌هایم و اسناد، توسط مردمی که سال‌ها در راستای خدمت به آن‌ها جانم را به خطر انداخته بودم، آن گونه تاراج می‌شود!

شورش و شوق و علاقه‌ی زایدالوصف مردم برای چپاول حوزه‌ها و قرارگاه‌ها و خلع‌سلاح نظامیان البته برابم مایه‌ی شگفتی نبود؛ چون می‌دانستم که یکی از دلیل‌های سقوط جمهوری، بی‌اعتمادی مردم به سران آن حکومت بود؛ اما مشاهده‌ی برخورد این‌چنینی مردم با نظامیانی که یک دهه به خاطر تأمین امنیت، دفاع از تمامیت ارضی و نوامیس ملی و حفاظت از جان و مال آن‌ها، از هیچ نوع فداکاری و جان‌بازی دریغ نکرده بودند، برابم دردناک و غیرقابل تحمل بود! به ویژه وقتی که می‌دیدم مردم با چوب‌وچماق و سنگ، به جان سربازان می‌افتادند و سلاح‌های شان را به زور می‌گرفتند، امیدم را برای تغییر و بهبود اوضاع افغانستان به کلی از دست می‌دادم و به درک این واقعیت نزدیک می‌شدم که این مردم، لیاقت داشتن موهبت‌هایی چون آزادی و عدالت را ندارند.

کوه‌سنگ و دشت‌ودمن این سرزمین، گواهند که نظامیان پایین‌رتبه، در وضعیتی که هیچ گونه صلاحیت اجرایی و حق تصمیم‌گیری در امور سیاسی نداشتند، شاق‌ترین وظایف و مسؤلیت‌های سنگین (تأمین امنیت) را عهده‌دار بودند. چه کسی نمی‌داند که سربازان و افسران باوجدان این سرزمین، تا آخرین لحظه‌ی زندگی، مسؤلیت‌های خود شان را به بهترین نحوه‌ی آن انجام داده و در برابر رذالت و تباهی، کوتاه نیامدند. از این رو، آن‌ها نه تنها به هیچ وجه سزاوار ناسپاسی و برخوردهای غیرانسانی از سوی مردم نبودند، بل که آن‌ها قربانیان اصلی این تبانی (تحویل دودسته‌ی وطن به طالبان) اند! سرانجام، حوزه‌ی سیزدهم امنیتی پلیس کابل، شش ساعت قبل از ورود نیروهای طالبان، توسط باشندگان غرب کابل، تاراج شد. در آخرین لحظه‌های سقوط، وقتی می‌دیدم که نتیجه‌ی همه تلاش‌های من و هم‌کارانم، به باد فنا می‌رود، بغضی گلویم را به شدت می‌فشرد؛ از فرط ناراحتی، دچار عذاب دردناکی شده بودم؛ به ویژه که همه زحمت‌ها و تلاش‌های ۲۶ساله‌ام هم‌راه با تمام آرزوهایی که داشتم، در برابر چشمانم نابود می‌شد؛ با دیدن این وضع، آینده‌ی تاریک و دهشت‌ناکی پیش چشمانم مجسم می‌شد و اشک‌هایم بی‌اختیار روی دامنم می‌ریخت! این دردها را تنها کسانی درک می‌کنند که بارها جان شان را برای حفاظت از وطن، به خطر انداخته باشند. بدبختانه، بار دیگر شاهد تاراج و ویرانی سرزمینم بودم و در این وضع، فقط خودم می‌فهمم که چه‌ها کشیدم!

سلاح‌ها و تجهیزات نظامی مان که تا آن دم از عینک چشم‌های مان به ما نزدیک‌تر و مثل جان، برای مان ارزش‌مند بودند؛ توسط اوباش‌ها، دزدها، مجرمان متواری و قاتلان مردم، تصرف شده بود و آن‌ها با همان تجهیزات در جاده‌های کابل با شلیک مسلسل‌ها هم‌راه با صدای ترانه‌های آزاردهنده‌ی طالبان، این طرف و آن طرف مانور می‌دادند و ما که تا آن لحظه‌ها نقش خود را به عنوان حافظان جان و مال مردم با صداقت ایفا کرده بودیم، به صورت پنهانی این وضعیت اسفبار و دردناک را با دریغ و درد غیرقابل وصف، تماشا می‌کردیم!

شهر کابل را سکوت مطلق و مرگ‌بار فرا گرفته بود؛ مکان‌های عمومی و مراکزهای تجاری و آموزشی، کاملاً بسته شده بود. در جاده‌ها، به جز از وسایط نظامی و نیروهای طالبان، دیگر چیزی دیده نمی‌شد. نزدیک ۰۹۰۰۰ شب بود که تلویزیون‌های داخلی افغانستان، از ورود نیروهای طالبان به ارگ ریاست‌جمهوری و کنترل کامل شهر کابل توسط طالبان خبر دادند. عبور و مرور بی‌وقفه‌ی موترهای نظامی با سرنشینانی که موهای ژولیده و به‌هم‌ریخته، ریش‌های دراز و بوت‌های ساق‌بلند سرویس و چهره‌های عبوس و پوشش‌های عجیب‌وغریب و رفتاری کاملاً خشن و سرکوب‌گرانه، بیش‌تر و بیش‌تر شد. تا این که همه‌ی آن انتحاری‌ها و استشهادهای‌های شیفته‌ی بهشت، از هر گوشه و کنار، جمع شدند، حکومت خودخوانده‌ای به نام امارت اسلامی را با حضور یک گروه خاص و به حاشیه‌راندن زنان و همه گروه‌های قومی و مذهبی و بستن مکاتب دخترانه، الغای وزارت امور زنان و تأسیس وزارت امریه‌معروف و نهی‌ازمنکر به جای آن و ممانعت زنان از کار، تشکیل دادند. تا این دم که نزدیک به دو سال از آن کابوس وحشت‌ناک و سقوط مهیمن ناشی از بازی‌های پیچیده و کثیف سیاسی و رویدادهای دردناک پس از آن می‌گذرد، هنوز از شوک سنتگین آن روزهای بد رها نشده‌ام؛ چون وقوع ناگهانی و دردناک آن رویداد که مردم را غافل‌گیر و آواره کرد، به دشواری به باور می‌نشیند.



هفته همامه

یادنامه ای یادرفنگان

● سال هشتم ● شماره ۱۹۵ ● چهارشنبه ● ۱ سنبله ۱۴۰۲ ● ۲۳ آگست ۲۰۲۳

نامه یک دختر تبعید شده به پدر و مادرش

مادر!

دخت تو در آغوش سوگند فناپذیری زندگی می کند

سوگندی که جان شیرین را

در راه مردم

در راه رفع نیازمندی های مردم

و در راه میهن وقف و ایثار کند

پدر!

دلت را در آتش اندوه و غم مگذار

و اشک خونین بر چهره مبارک و اندوهگین مریز

مریز و دل شاد دار به خاطر آنکه روزی

دخت گم شده خود را خواهی یافت

و او چون پروانه زیبا و فتان

به دور شمع روی پرفروغ طواف خواهد کرد

و از آن جا که این دخترت با منقار اندیشه وطن پرستی و پنجه عمل

در برابر دشمنان و بداندیشان مردم سنگر گرفته است

دیگر چطور می تواند تن در گرو اسارت گذارد

دیگر هرگز نمی تواند با تصورات واهی عشق بازی کند

لیکن در راه مردم

در راه واژگون ساختن کاخ بیداد و ستم

و در راه میهن صادقانه و بی باک گام بر می دارد

مادر!

ای آن که مرا از شیرۀ جان پرورده

و شبها مژگان روی هم نگذاشته

و لحن شیرین و دلنشین، لالالالا زمزمه کرده ای

تا این که دخترت در پناه آغوش پر مهر و گرم تو به خواب رود

تو را مادر جان! به شب زنده داری هایت

سوگند می دهم که

تا سپیده دم پیروزی فرانسد

مرا از خاطر دور نگهدار

من آنکه تو را چون جان شیرین تنگ در آغوش می کشم

و بوسه های آتشین وقف چهره غمگین و رخساره نازنینت می نمایم

آن گه که مردم کشور درفش شکوهمند و پرافتخار آزادی را

در فضای پرتوان شان و روان بخشای زادگاهمان

به اهتزاز در آورند.

شاعر: پروفسور علی محمد زهما

منبع: کتاب تپشها و رنجها

(مجموعه مقالات فلسفی، تاریخی، اجتماعی و ادبی پروفسور علی محمد زهما)



ذکيه خدادادی

قهرمان پاراتکواندوی اروپا شد... صفحه ۱۷

حاجه ابریشم

Editor-in-Chief:
Mohammad Jan Ahmady
Email: info@jade-abresham.com
Online Chief in Editor: khaliq Ebrahimi
Print Chief in Editor: Arif Wafayee
Email: khaliq.ebrahimi@gmail.com
History and society: Mohammad Anwer Rahimi
Culture: Ruhullah Kazemi, PHD in Islamic Philosophy

literature: Asmat Eltaf
Political: Eshaq Joya
English Section Senior Editor: Mohammad Sakhi
Rezaie
Designer: Musa Atbin
Email: m.alive745@gmail.com
Women section: Adela Azin Nazari, Benazir Taherian
Englisah Translator: Hushang Gulistani

فرهنگ: دکتر روح الله کاظمی
سیاست: اسحاق جویا
مترجم: محمد سخی رضایی و هوشنگ گلستانی
صفحه آرا: موسی آتبین
زنان: بی نظیر طاهریان، عادلہ آذین نظری
خط تیترا: به قلم استاد عصمت سعیدی (کویتہ)
نام ویژه نامه: استاد علی امیری

صاحب امتیاز و مدیر مسوول: محمد جان احمدی
ایمیل: info@jade-abresham.com
دبیر آنلاین: خالق ابراهیمی
دبیر نسخه چاپی: عارف وفايي
جامعه و تاریخ: محمد انور رحیمی
ادبیات: عصمت الطاف